تصویر ابو عبدالرحمن الکردي

ترجمه فارسی

طب القلوب

تزکیه قلب‌ها

ابن قیم جوزی

گردآورنده:
صالح احمد شامی

مترجم:
مصطفی حسینی

بازنویسی و ویرایش:
سیروان رحمانی

منتدى اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com



بسم الله الرّحمن الرّحيم

ترجمه‌ی فارسی

طبّ القلوب

سرشناسه	:ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، ۶۹۱-۷۵۱ق.
عنوان قراردادی	:طب‌القلوب. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور	:ترجمه‌ی فارسی طب القلوب/ مولف ابن‌القیم جوزی؛ مترجم مصطفی حسینی.
مشخصات نشر	:سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	:۳۳۱ ص.
شابک	: 978-964-980-081-3
وضعیت فهرست نویسی	:فیپا
یادداشت	:کتاب حاضر نخستین بار در سال ۱۳۸۷ با عنوان " ترجمه فارسی طب‌القلوب" با ترجمه عبدالعزیز سلیمی توسط آراس منتشر شده است.
عنوان دیگر	:ترجمه فارسی طب‌القلوب
موضوع	:قلب -- جنبه‌های مذهبی-- اسلام
موضوع	:قلب -- احادیث
شناسه افزوده	:حسینی، مصطفی، ۱۳۴۱ - ، مترجم
رده بندی کنگره	:BP۲۵۰/۵۵/الف۲۵ط۲۰۴۱ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی	:۶۳۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:۳۴۳۹۹۶۱

ترجمه‌ی فارسی

طبّ القلوب

مؤلّف:
ابن قیم جوزی

گردآورنده:
صالح احمد شامی

مترجم:
مصطفی حسینی

بازنویسی و ویرایش:
سیروان رحمانی



انتشارات کردستان
سنندج

تمام حقوق مادّی و معنوی این کتاب بدین شیوه‌ی حاضر
محفوظ و مخصوصِ **انتشارات کردستان (سنندج)** است
و هرگونه تجدید چاپ یا استفاده‌ی الکترونیکی و دیجیتالی از آن،
بدون اطّلاع و اجازه‌ی ناشر، ممنوع و خلاف اصول شرعی و اخلاقی
و قابل پیگرد قانونی است.



انتشارات کردستان
Kurdistan Publication
سنندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

ترجمه‌ی فارسی طب القلوب

✓ نام کتاب:	ترجمه‌ی فارسی طب القلوب
✓ مؤلف:	ابن‌القیم جوزی
✓ مترجم:	مصطفی حسینی
✓ بازنویسی و ویرایش:	سیروان رحمانی
✓ نوبت چاپ:	اول؛ ۱۳۹۱
✓ تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۲۴۸ صفحه‌ی وزیری
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت: ۵۰۰۰ تومان
شابک: ۳ - ۰۸۱ - ۹۸۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸
ISBN: 978 - 964 - 980 - 081 - 3

فهرست مطالب

مقدمه‌ی گردآورنده

سپاس و ستایش پاک و منزه و خجسته برای خداوندی که پروردگار جهانیان است و بهترین و کامل‌ترین درود و سلام بر سرور ما پیغمبر درس ناخوانده، محمدﷺ و همه‌ی آل و اصحابش.

و بعد:

اکنون ما در عصر و زمانی زندگی می‌کنیم که دانش مادی بسیار پیشرفت کرده و بسیاری از وسایل تمدن و آسایش را برای انسان تولید کرده و پیوسته این پیشرفت به رقابت خود ادامه می‌دهد و هر روز محصول جدیدی عرضه می‌شود.

به دنبال این رقابت، رقابت دیگری به وجود آمده که انسان برای به دست‌آوردن وسایل مدرن و استفاده از آن‌ها باید به آن دست بزند، اما چگونه می‌توان به آن دست یافت در حالی که ظهور محصولات جدید بدون توقف ادامه دارد؟!

پیشروی در تولید، پیشروی در استهلاک را نیز به دنبال دارد.

انسان ـ به تبعیت از این قاعده ـ به دنبال محصولات جدید به رنج و سختی افتاده است؛ تولیدکننده سخت به دنبال تولید محصولات جدید و مصرف‌کننده نیز سخت به دنبال استفاده از محصولات جدید است.

عجیب آن است که هیچ‌یک از این دو نمی‌تواند اندکی توقف کند تا نفسی تازه کند.

این پیشرفت افزایش تعداد بیماری‌ها و تنوع آن‌ها و هم‌چنین ظهور بیماری‌های بی‌سابقه در میان نسل انسان را نیز به همراه داشته است که این خود نشانگر پیامد طبیعی این پیشرفت مدنی است؛ در نتیجه هر آن خبر کشف یک بیماری جدید به گوش ما می‌رسد.

آزمایشگاه‌ها و مراکز بهداشتی نیز به دنبال داروی جدیدی که این بیماری جدید را معالجه کند به رقابت با یکدیگر پرداخته‌اند، رقابتی که این مراکز را در نوعی دیگر از

شتابزدگی قرار داده است، بیماری‌های قلب مانند سایر بیماری‌ها بیشتر و متنوع‌تر شده و تعداد مبتلایان به آن افزایش یافته است، تا جائی که به ارقام سرسام‌آوری رسیده است. این حالت کنونی انسان امروزی است.

در این‌جا تمرکز ما بیشتر بر بیماری‌های قلب است چون قلب مرکز جسم انسان است و همان عضوی است که اگر اصلاح شود تمام بدن اصلاح خواهد شد و اگر فاسد گردد تمام بدن فاسد خواهد گشت، بنابراین تأثیر آن به تمام اجزای بدن سرایت می‌کند. اما بیماری‌های سایر اعضای بدن موضعی هستند و در چارچوب همان عضو مبتلا شده باقی می‌مانند.

تعداد پزشکان قلب و مشاورین و جراحان آن و نیز واکسن‌ها و داروها افزایش یافته است، عملیات جراحی بر روی قلب انجام می‌گیرد که بسیاری از دردهای آن را کاهش می‌دهد؛ این حالت قلب در حال حاضر است، اما انسان دارای قلب دیگری نیز هست که غیرقابل رؤیت است و از نظر مقام و منزلت از قلب ظاهری که قبلاً در مورد آن بحث شده کمتر نیست و آن همان قلبی است که قرآن آن را مورد خطاب قرار داده و در آیات بسیاری در مورد آن بحث کرده است. و همان گونه که از کارافتادن قلب اول منجر به مردن و از دست‌دادن زندگی دنیا می‌شود، از کارافتادن قلب دوم نیز منجر به نابودی کامل انسان و از دست‌دادن دنیا و آخرت خواهد شد؛ نمونه‌ی آن کسی است که قرآن درباره‌ی او می‌فرماید:

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾.[1]

«دنیا و آخرت را از دست می‌دهند و مسلماً و این زیان روشن و آشکاری است».

این‌جاست که اهمیت قلب غیرقابل رؤیت آشکار می‌شود و مشکل اساسی این است که هنگام بیماربودنِ این قلب صاحب آن احساس بیماری نمی‌کند چون مانند قلب اول دارای عوارضی نیست که بر روی جسم ظاهر شود.

به همین خاطر گاهی بیماری وی به درازا می‌کشد اما او به آن پی نمی‌برد. از این‌رو علما باید به وظیفه‌ی خود در نشر آگاهی‌های بهداشتی بین مردم و آموزش آن‌ها در این زمینه عمل نمایند تا مردم در مورد مسائل دینی خود آگاه شوند و در این زمینه غافلگیر نشوند، و علمای ما نیز این وظایف را انجام داده‌اند.

---

۱. الحج؛ ۱۱.

اگرچه تعداد پزشکان این نوع از بیماری‌های قلبی در زمان ما اندک است اما مطب‌های قدیمی هنوز درهایشان باز است و نسخه‌ها و معالجاتی را به مراجعین خود ارائه می‌کنند و بدون دریافت دستمزد و تنها به خاطر رضای خدا برای افرادی که خواهان باشند معاینه‌ی عمومی انجام می‌دهند و هم‌چنین بروشورهای آگاهی‌دهنده را به آن‌ها تقدیم می‌کنند تا خودشان به مراقبت از خود بپردازند.

به عنوان نمونه اسم بعضی از این مطلب‌ها را ذکر می‌کنیم؛

مطب حسن بصری، مطب حارث محاسبی، مطب شیخ جنید بغدادی، مطب امام محمد غزالی و بسیاری دیگر غیر از آن‌ها که خداوند به آن‌ها رحمت و اجر فراوان بدهد.

ابن‌القیم یکی از خبرگان مشهور این میدان است که خبرگی و درایت و معرفت ایشان مشهود می‌باشد، بنابراین شایسته است که به منظور استفاده از دانش و خبرگی ایشان در آثارش دقت کنیم. و همین امر مرا به اهتمام‌ورزیدن به این موضوع و تهیه و تنظیم این کتاب سوق داده است، از خداوند متعال تقاضا دارم که کارهایم را خالصانه بپذیرد که او بهترین برآورنده‌ی نیازهاست.

و درود و رحمت فراوان بر محمدﷺ و همه‌ی خاندان و یارانش

۶ شوّال سال ۱۴۲۱ هـ

۲۰۰۱/۱/۱ م

صالح احمد الشامی

درباره‌ی این کتاب

هنگامی که به بیوگرافی امام ابن‌القیم جوزی مراجعه می‌کنیم در فهرست تألیفاتش کتابی تحت عنوان «**طب‌القلوب**» می‌یابیم و اغلب کسانی که شرح حال ایشان را نوشته‌اند نیز این کتاب را ذکر کرده‌اند.[۱] ولی این کتاب تاکنون در نسخه‌های خطی ایشان پیدا نشده است، البته تصاویری از چند برگ کاغذ در دانشگاه اسلامی امام محمد بن مسعود شهر ریاض وجود دارد که در واقع گزیده‌های پراکنده‌ای از کتاب «**زادالمعاد**» است و خود آن یک تألیف مستقل محسوب می‌شود، این گزیده‌ها تحت عنوان «**طب القلوب**» نامگذاری شده است.[۲]

اگرچه تاکنون نسخه‌ای خطی از این کتاب یافت نشده؛ اما ابن‌القیم در کتاب‌های متعدد خود به طور کامل به این موضوع پرداخته است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد:

مدارج‌السالکین، طریق‌الهجرتین، الداء و الدواء، (الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي)، إغاثة اللهفان، الفوائد و...

ایشان در این کتاب‌ها در مورد بیماری‌های قلب و معالجه و مداوای آن بحث نموده است؛ خواه این بیماری‌ها ناشی از شبهات و یا شهوات باشند و جمع‌آوری مطالب مربوط به این موضوع و قراردادن آن در دسترس مردم کار مفیدی است که موجب صرفه‌جویی در کار و زمان آن‌ها می‌گردد.

---

۱. برای نمونه نگاه کنید به کتاب «التقریب لفقه ابن‌قیم الجوزیة» نوشته‌ی دکتر بکر أبو زید ۲۲۱/۱.

۲. این همان چیزی است که در کتاب «رسالة ابن القیم الی احد إخوانه» آمده و شیخ عبدالله بن محمد مدیفر آن را بررسی کرده است ص ۷۶.

هنگامی که تصمیم گرفتم این کار را به منظور نزدیک‌کردن میراث امام ابن‌القیم به عصر حاضر انجام دهم، پس از مقداری تحقیق و بررسی دریافتم که کتاب (إغاثة اللهفان في مصايد الشيطان) در بخش اول خود حاوی مطالبی است که می‌تواند ستون فقرات کالبد این بحث باشد.

در کتاب‌های دیگر ایشان نیز مطالبی را پیدا کردم که می‌توانست در جهت تکمیل اصول این موضوع، یاریگر ما باشد و هنگامی که خمیرمایه‌ی این موضوع فراهم شد عزم خود را برای شروع این کار جزم نمودم و خداوند نیز زمینه‌های آن را مهیا نمود و این کتاب پدید آمد.

راه و روش من در این کتاب

گفتیم که کتاب «**إغاثةاللهفان**» در قسمت اول خود شامل مطالبی است که می‌تواند پایه و ستون فقرات پرداختن به این موضوع باشد، لذا شایسته است که جهت بحث در مورد این کتاب کمی تأمل کنیم.

مؤلف کتاب، خود (**إغاثة اللهفان في مصايد الشيطان**) را به سیزده باب تقسیم نموده و باب سیزدهم را به بحث در مورد کمینگاه‌های شیطان اختصاص داده است و این باب ـ که موضوع اصلی این کتاب به شمار می‌آید ـ $\frac{3}{4}$ حجم کتاب را ـ که در دو جلد قرار گرفته ـ به خود اختصاص داده است و در مجموع مقدمه و تهمیدی برای کتاب محسوب می‌شود؛ اما موضوع تمام ابواب دیگر (طب‌القلوب) است که $\frac{1}{4}$ اول حجم کتاب را اشغال کرده است، جائی که مؤلف در مورد میدانی بحث می‌کند که شیطان بدور آن می‌چرخد و آن قلب است. و اگر این قسمت از کتاب به طور جداگانه و مستقل تحت عنوان «**طب القلوب**» به چاپ می‌رسید بهتر و کامل‌تر می‌توانست به موضوع مورد نظر بپردازد، دقیقاً همان‌طور که در مورد کتاب «**الطب النبوي**» که در اصل جزئی از کتاب «**زادالمعاد**» است این کار صورت گرفته است.

شاید صورت‌نگرفتن این کار به این خاطر بوده که عنوان کتاب «**إغاثةاللهفان في مصايد الشيطان**» بر وجود چنین بحثی در کتاب دلالت نمی‌کند و چنین موضوعی از آن استنباط نمی‌شود. و بدین‌صورت موضوع (قلب و آن‌چه بدان تعلق دارد) در زیر برجستگی عنوان کتاب پنهان مانده است و نیز آن‌چه که نویسنده بدان مشهور است؛ از جمله خروج‌های طولانی او از موضوع اصلی که گاهی به بیش از صد صفحه نیز می‌رسد، به پوشیده‌ماندن آن بیشتر دامن زده است.

چنان‌که در آغاز جلد دوم این کتاب دیده می‌شود، و چه‌بسا که خواننده گمان کند که این قسمت نیز همان گونه خواهد بود.

ترتیب ابواب این کتاب مطابق دستورالعمل نویسنده بدین‌صورت می‌باشد:

باب اول: تقسیم قلب‌ها به سالم و بیمار و مرده.

باب دوم: بیان حقیقت بیماری قلب.

باب سوم: تقسیم‌بندی داروهای بیماری قلب به داروهای طبیعی و داروهای شرعی (قانونی).

باب چهارم: این‌که حیات قلب و نورپردازی آن مایه‌ی هر خیری در آن است و مرگ و تاریکی آن نیز مایه‌ی هر شری می‌باشد.

باب پنجم: این‌که زندگی قلب و سلامتی آن جز با درک حق و خواستن آن و ترجیح آن بر غیر خود به دست نمی‌آید.

باب ششم: این‌که سعادت و لذت و بهره‌مندی و صلاحیت قلب حاصل نمی‌گردد مگر این‌که معبود و هدف اصلی ما تنها خدا و خالق وی باشد و او را از هر آن‌چه غیر اوست بیشتر دوست بدارد.

باب هفتم: این‌که قرآن دربردارنده‌ی تمام انواع داروهای قلب و علاج تمام بیماری‌های آن است.

باب هشتم: تزکیه‌ی قلب.

باب نهم: پاک‌نگهداشتن قلب از آلودگی‌ها و نجاست‌ها.

باب دهم: نشانه‌های بیماری قلب و یا سلامتی آن.

باب یازدهم: علاج بیماری‌های ناشی از تسلط نفس بر قلب.

باب دوازدهم: علاج بیماری‌های ناشی از تسلط شیطان بر قلب.

اما راه و روش من در این کتاب را می‌توان به طور اختصار در موارد زیر بیان نمود:

۱ـ مرتب‌کردن ماده‌ی اصلی موضوع:

ترتیب ابواب این کتاب که نویسنده در آن‌ها به ارائه‌ی موضوع پرداخته است، قبل از این قسمت ذکر شده است. اما واضح است که این ترتیب ارادی نبوده بلکه به صورت ناخودآگاه صورت گرفته است و آن‌چه که در باب هشتم در مورد تزکیه‌ی قلب و بعد از آن در مورد طهارت قلب در باب نهم ذکر شده ما را به این حقیقت می‌رساند و سپس بیان می‌دارد که

تزکیه باید بعد از طهارت بیاید پس اگر ترتیب این ابواب به خواست و اراده‌ی نویسنده می‌بود باب طهارت را بر باب تزکیه مقدم می‌داشت.

اما اکنون که هدف ما ارائه‌ی این موضوع در یک کتاب مستقل است، باید برای این بحث چارچوبی را وضع نمود که در آن عناصر موضوع بر اساس اولویت‌های آن بیان شود و این همان چیزی است که به انجام رسیده است و جای خود دارد که به بعضی از اصلاحاتی که بر اولویت‌بندی‌های نویسنده اعمال شده اشاره کنیم:

در باب اول تقسیم‌بندی قلب‌ها به سالم، بیمار و مرده ذکر شده است و در باب دهم در مورد نشانه‌های بیماری قلب یا سلامتی آن سخن به میان آمده است؛ در حالی که بهتر بود این مطالب در باب دوم ذکر شود.

در باب سوم در مورد داروهای طبیعی و شرعی سخن به میان آمده است در حالی که در باب هفتم ذکر شده که قرآن دربردارنده‌ی تمام داروهای قلب است، بنابراین حق این دو باب این است که در کنار هم باشند.

در خصوص سعادت قلب در باب ششم بحث شده است در حالی که حق این موضوع آن است که در باب آخر ذکر شود و کتاب با آن خاتمه یابد.

از طرفی دیگر بعضی از موضوعات در چند باب ذکر شده‌اند، در حالی که بهتر آن است که در یک باب جمع شوند؛ برای مثال بحث در مورد قلب زنده و بیدار در دو باب و در مورد داروهای آن نیز در دو باب آمده است. در مقابل نویسنده در باب اول دو موضوع را با هم جمع کرده است در حالی که بهتر بود موضوع دوم را در جای مناسب خود قرار دهد که باب ششم است.

۲ـ تکمیل اصل موضوع با استفاده از دیگر کتاب‌های نویسنده:

نویسنده در بسیاری از کتاب‌های دیگر خود به این موضوع پرداخته است، ما نیز بعد از بررسی آن‌چه که نویسنده در این‌باره نوشته است، امکان استفاده از کتاب‌های زیر را پیدا کردیم: «مدارج‌السالکین»، «مفتاح دارالسعادة»، «بدائع الفوائد» و «الجواب الکافي». در نتیجه فصل‌ها و بخش‌های زیر به آن اضافه شد:[1]

۱. بعد از این اصلاحات ترتیب قبلی باب‌ها به این شکل درآمده است: [۱، ۱۰، ۲، ۱۱، ۱۲ (۴ + ۵)، (۳ + ۷)، ۹، ۸، ۶].

فصل دوم در باب دوم.

فصل دوم در باب پنجم.

فصل دوم در باب ششم.

بخش اول در باب اول.

مقدمه‌ی فصل اول در باب پنجم.

هم‌چنین بخش‌های دیگری نیز اضافه شده و به مرجع هر فصل یا بخشی که به موضوع اضافه شده است، اشاره کرده‌ایم.

۳ـ حاشیه‌رفتن‌های نویسنده و خروج از موضوع اصلی:

ابن‌القیم، به سبک زیبای خود معروف است و این زیبایی سبک به او اجازه داده که ذهن خواننده را به هر جایی که بخواهد به دنبال خود بکشاند؛ طوری که ایشان به انحرافات تناسبی از موضوع اصلی، که گاه طولانی و گاه مختصر بوده شهرت یافته است، امری که شاید بعضی اوقات سبب از دست‌رفتن پیوستگی موضوع در نزد خواننده گردد.

این حاشیه‌رفتن‌ها[1] را در صورتی که در وسط بحث آمده باشد در حاشیه قرار داده‌ایم و در صورتی که در آخر فصل آمده باشد آن را در جای خود باقی گذاشته‌ایم، جدا از این اشاره کرده‌ایم که این مطالب، جداگانه و خارج از بحث اصلی است. و با این روش هم در وقت خواننده صرفه‌جویی کرده‌ایم و هم فائده‌ی مورد نظر این حاشیه‌رفتن‌ها را باقی گذاشته‌ایم.

۴ـ آن‌چه که به قالب‌بندی کتاب مربوط می‌شود:

فصل‌های این کتاب را به بخش‌هایی تقسیم کرده‌ایم و برای آن‌ها عناوین فرعی قرار داده‌ایم به گونه‌ای که به فهم سریع‌تر و ایجاد یک تصور کلی از موضوع مورد بحث کمک کند و امیدواریم که در این راستا تا حدودی حق مطلب را ادا کرده باشیم.

---

۱. منظور پراکنده‌گوئی‌های واردشده در مطالب برگرفته از کتاب (إغاثةاللهفان) است.

«درونمایه‌ی این کتاب»

اکنون که در حال پرداختن به این موضوع هستیم که نویسنده در چند کتاب دیگر خود نیز در مورد آن سخن گفته است بهتر است که کالبد این موضوع و طریقه‌ی مرتب‌ساختن آن را در اختیار خواننده قرار دهیم، کاری که به ایجاد یک تصور کلی از موضوع کمک می‌کند. پس می‌گوییم:

باب اول کتاب از جایگاه قلب در بدن انسان به عنوان یک پیش‌زمینه‌ی کلی بحث کرده است، سپس قلب‌ها را از لحاظ سلامت و بیماری، به قلب سالم، بیمار و مرده تقسیم کرده است و ویژگی‌های هر کدام را برای ما بیان کرده است.

باب دوم به بیان هر کدام از نشانه‌های سلامت و بیماری قلب و مفسده‌هایی که باعث این بیماری‌هاست، می‌پردازد.

در باب سوم حقیقت بیماری قلب و شباهت آن به جسد انسان در ابتلا به بیماری و رهایی از آن بیان شده است. و بدین‌صورت سه باب اول این کتاب خواننده را از مفاهیمی که از نظر سلامت و بیماری و اسباب آن، قلب را دربر گرفته آگاه می‌سازد طوری که به پرهیز از موجبات بیماری و شناسایی آن به هنگام ظهور علائم آن کمک می‌کند.

خطر از سه جبهه قلب را تهدید می‌کند: نفس، شیطان و فتنه و گناه. بنابراین باب چهارم به بیان پیشگیری از تسلط نفس بر قلب، باب پنجم به بیان پیشگیری از تسلط شیطان بر قلب می‌پردازد و باب ششم خطر فتنه و گناه بر قلب را بیان می‌کند و بدین‌صورت انسان کمین‌گاههای خطر را می‌شناسد و از آن‌ها پرهیز می‌کند و به کار خود آگاهی می‌یابد.

اگر بحث ما در مورد قلب و معالجه‌ی آن باشد، این معالجه تنها برای قلبی صورت می‌گیرد که دارای حیات باشد زیرا هیچ دارویی در قلب مرده اثر نمی‌کند. لذا باب هفتم در مورد قلب زنده و بیان شاخص‌های دال بر آن سخن می‌گوید.

هنگامی که از وجود حیات در قلب اطمینان حاصل شد به اذن خدا ارائه‌ی نسخه و دستورالعمل برای آن مفید خواهد بود و در این جا از داروهای قلب و انواع آن‌ها سخن به میان آمده است و این همان چیزی است که در باب هشتم در مورد آن بحث شده است. و در

حقیقت آگاهی از کمین‌گاههای خطر و تلاش برای اتخاذ عوامل پیشگیری از آن‌ها و تسریع در معالجه‌ی قلب به هنگام ظهور بیماری، قلب را در حالت صحت و تندرستی نگه می‌دارد و از جمله اسبابی که به استمرار این صحت و سلامتی کمک می‌کند تلاش برای پاک نگهداشتن قلب از نجاست‌ها و آلودگی‌هاست و این همان موضوعی است که باب نهم به آن پرداخته است. و بعد از طهارت ـ چنان‌که نویسنده خود فرموده ـ نوبت به تزکیه می‌رسد که موضوع باب دهم می‌باشد. و هنگامی که قلب در مرحله‌ی تزکیه قرار گرفت به درجه‌ی سعادت می‌رسد، در این هنگام باید از چیزی که سعادت وی در آن است شناخت پیدا کند که باب یازدهم به آن اختصاص یافته و کتاب با آن خاتمه می‌یابد.

شرح حال ابن‌القیم

ایشان پیشوا و حافظ قرآن، شمس‌الدین یا عبدالله، محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی به خاطر نسبتش به مدرسه‌ای که یوسف بن عبدالرحمن جوزی آن را تأسیس کرده بود به ابن‌القیم جوزیه مشهور است مدرسه‌ای که پدرش سرپرست آن بود و به نام قیّم‌الجوزیه شهرت یافته بود. ایشان در سال ۶۹۱ هـ در روستای (إزرع) از توابع (حوران) به دنیا آمد، سپس به دمشق رفت و در خدمت علمای آن‌جا تلمذ نمود و بعد از بازگشت شیخ‌الاسلام ابن تیمیه از مصر در سال ۷۱۲ هـ او را تا زمان وفاتش در سال ۷۲۸ هـ به طور کامل همراهی نمود. و به لطف این ملازمت، استماع آرا و اجتهادات شیخ برایش میسر می‌گردد اما او تنها به استفاده از علم و دانش شیخ خود اکتفا نکرد بلکه راه و روش استدلال و مناظره‌ی ایشان را نیز فرا گرفت و از آن بهره برد و از روش وی در کتابت و تحریر مسائل تأثیر پذیرفت.

مهم‌ترین چیزی که از ایشان یاد گرفت دعوت به تمسک به کتاب خدا و سنت صحیح و فهم آن بر اساس راه و روش سلف بود، اما او نیز به همان آزار و شکنجه‌های استادش دچار شد و به همراه ایشان در قلعه‌ی دمشق زندانی شد و تا بعد از فوت استادش آزاد نشد. او بعد از فوت استادش بر محبت و علاقه‌ی خود نسبت به ایشان پایبند بود و از روش او در سیرت و عملش تبعیت نمود. او اهل عبادت و شب‌بیداری و نمازهای طولانی بود تا جائی که ابن کثیر در مورد او فرموده است:

در این دنیا و در زمان ما، کسی را نمی‌شناسم که از او بیشتر اهل عبادت باشد او در نمازخواندن دارای روشی ویژه بود و آن را طولانی می‌خواند و سجده‌ها و رکوع‌هایش را امتداد می‌داد. بسیاری از دوستانش گاهی او را ملامت می‌کردند ولی او از این کار رویگردان نبود و دست نمی‌کشید. کسانی که شرح حال وی را نوشته‌اند در مورد عبادت و تقوی و صداقت گفتار ایشان نکات زیادی را ذکر کرده‌اند. تألیفات ایشان بسیار زیاد است و بیشتر از

سی مورد از آن‌ها به چاپ رسیده است. ایشان در ماه رجب سال ۷۵۱ هـ فوت کرد و در مسجد جامع بزرگ دمشق بر جنازه‌ای ایشان نماز خوانده شد.

برای تکمیل تصور ما از شخصیت ابن‌القیم بهتر است کمی به گفته‌های بعضی از علما در مورد ایشان گوش فرا دهیم؛ ابن حجر عسقلانی حافظ قرآن در مورد ایشان فرموده است: «ایشان دارای قلبی پرجرأت و دانشی وسیع و آگاه به مسائل اختلافی و مذاهب سلف بود».

علاّمه ابن رجب حنبلی نیز در مورد ایشان فرموده است: «عالم‌تر از او کسی را ندیده‌ام و آگاه‌تر از او نسبت به معانی قرآن و سنت و حقایق ایمان، کسی را سراغ ندارم، ایشان معصوم نبود ولی هیچ‌کس را مانند ایشان در حد معصومیت ندیدم».

قاضی برهان‌الدین زرعی در مورد ایشان می‌فرماید: «زیر سقف آسمان عالم‌تر از او کسی نیست». منظور عصر خود ایشان است.

عمادالدین ابن کثیر حافظ قرآن فرموده است: «شب و روز مشغول فعالیت بود و بسیار نماز و قرآن می‌خواند، دارای اخلاقی نیکو و مهربانی بسیار بود و هیچگاه حسادت نمی‌ورزید و کینه به دل نمی‌گرفت». بعضی دیگر از این موارد در شرح حال ایشان ذکر شده است.

اما ابن عماد حنبلی درباره‌ی ایشان می‌فرماید: «ایشان مجتهد مطلق و مفسر و نحوی و عالم به علم اصول و کلام بود، در علوم اسلامی هنرنمایی می‌کرد و به حدی در تفسیر قرآن مهارت داشت که کسی با او همسان نبود، و به اصول دین چنان آگاه بود که گویی به او ختم می‌شد و در علم حدیث و معانی آن و تفقه در آن و ظرافت‌های استنباط از آن، کسی به او نمی‌رسید و در فقه و اصول و زبان عربی ید طولایی داشت و به علم کلام و غیر آن و نیز علم سلوک آگاه بود.[1]

«طب القلوب» امام ابن‌القیم جوزی

۶۹۱ـ ۷۵۱هـ

۱. این بیوگرافی را در مقدمه‌ی خود بر کتاب «مواعظ الامام ابن‌القیم» به طور مختصر نوشته‌ام، اما مناسب دیدم که آن را در مقدمه‌ی تهیه‌ی این کتاب نیز درج نمایم.

مقدمه‌ی مؤلف

پروردگارا از سوی خود رحمتی به ما عطا کن و کارمان را به پختگی برسان و بر سرور ما محمد و خاندان و.یارانش درود بفرست.

سپاس و ستایش برای خدایی که خود را با صفات والایش برای اولیایش متجلی ساخته و دل‌های آن‌ها را با مشاهده‌ی ویژگی‌های کمال خود منور نموده و با بخشش‌ها و نعمت‌هایش به ایشان خود را به آن‌ها معرفی نمود، و آنان دریافتند که او یکتا و تنها و بی‌نیاز است و کسی است که در ذات و صفات و افعالش شریکی ندارد، او چنان است که خود توصیف نموده و بالاتر از آن است که هر کدام از مخلوقات، چه طولانی و چه مختصر، توصیف می‌کنند. کسی به نهایت تعریف و تمجیدش نرسیده، بلکه او چنان‌که از زبان گرامی‌ترین فرستادگانش خود را توصیف کرده، اولی است که قبل از او شییء وجود نداشته و آخری است که بعد از او چیزی وجود نخواهد داشت، و ظاهری است که بالاتر از او وجود نداشته و باطنی است که چیزی و رای او نیست، مخلوقات با پوشاندن از او پنهان نمی‌مانند و او زنده‌ی هوشیار و تنهای ماندگار است در حالی که تمام موجودات به زوال خود منتهی می‌شوند. او شنوایی است که همهمه‌ی صداها را با وجود تفاوت زبان‌ها و گوناگونی نیازها می‌شنود، گوش فرادادن به یک صدا او را از شنیدن صداهای دیگر مشغول نمی‌کند و در پرداختن به مسائل دچار اشتباه نمی‌شود و با اصرار اصرارکنندگان بر خواسته‌هایشان خسته و ملول نمی‌گردد. و دقیق‌تر از آن این‌که او دگرگونی دل بنده‌ی خود و تغییرات اوضاع و احوال او را می‌بیند، اگر بنده‌اش به سوی او رو کند از او استقبال می‌کند و در حقیقت روی‌آوردن بنده به خدا نیز ناشی از روی‌آوردن او به بنده‌ی خود می‌باشد.

اما اگر بنده‌اش از وی روی بگرداند او را به دشمنش واگذار نمی‌کند و در حالت بی‌توجهی رها نمی‌سازد بلکه نسبت به او از یک مادر مهربان در نگهداری و شیردادن و از

شیربریدن فرزندش مهربان‌تر است و اگر از رویگردانی‌اش توبه کند، به خاطر توبه‌ی بنده‌اش بسیار خوشحال‌تر می‌شود از کسی که در بیابانی مهلک مرکبش را که غذا و آبش بر روی آن قرار داشته گم کرده و در معرض هلاک قرار گرفته و خود را آماده‌ی مرگ و نابودی کرده باشد، اما ناگهان آن را پیدا کند. و اگر بر رویگردانی خود پافشاری کند و خود را در معرض موجبات رحمت قرار ندهد بلکه بر عصیان خود در رویگردانی و روی‌آوردنش اصرار ورزد و با دشمن خدا صلح و سازش نماید و با پروردگار و اربابش قطع رابطه کند در این هنگام سزاوار هلاکت خواهد بود، و خداوند به جهت عظمت رحمت و وسعت بخشش خود کسی جز انسان نافرمان فلک زده را به هلاکت نمی‌رساند.

شهادت می‌دهم که هیچ خدایی نیست جز الله که تنها و یکتا و بی‌شریک و بی‌نیاز و برتر از هرگونه همسان و امثال است و از دشمن و رقیب و شریک منزه می‌باشد. هیچ مانعی در مقابل بخشندگی او وجود ندارد و اگر چیزی را منع کند هیچ بخشنده‌ای برای آن وجود ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند حکم او را رد کند و دستور او را به تأخیر بیندازد چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ...﴾[1]

«هنگامی که خدا بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند آن را برگرداند. و هیچ‌کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود».

و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی قائم بر حق خداوند و امین وحی و بهترین مخلوقات اوست، او را فرستاده است تا رحمتی برای جهانیان و پیشوایی برای پرهیزگاران و مایه‌ی حسرت کافران و حجتی بر همه‌ی عالم باشد. ایشان را در دوران فترت[2] پیامبران مبعوث کرد و مردم را به وسیله‌ی او به واضح‌ترین و درست‌ترین راه هدایت نمود و اطاعت و محبت و تعظیم و احترام و رعایت حقوق او را بر بندگانش واجب کرد و تمام راهها را به سوی خود مسدود کرده و آن را جز از طریق او برای کسی باز نکرد، هم‌چنین سینه‌ای او را گشود و بار سنگین گناه را از او دور کرد و ذکر او را گرامی داشت و کسانی را که با امر و نهی او مخالفت می‌کردند پست و خوار نمود، در کتاب مبین خود به جان او سوگند یاد کرد و نامش

---

۱. رعد / ۱۱.

۲. دوره‌ای که مدت زمان زیادی از آمدن آخرین پیامبر گذشته بود.

را در کنار نام خود قرار داد، چنان‌که هیچ‌گاه نام الله ذکر نمی‌شود مگر این‌که به همراه آن، نام ایشان نیز ذکر می‌شود همانطور که در تشهدها و خطبه‌ها و اذان‌ها آمده است؛ زیرا ایشان همیشه اوامر خداوند را اجرا می‌نمود و هیچ مانعی او را از آن باز نمی‌داشت، همیشه در راه خشنودی خداوند مشغول کار بود و هیچ بازدارنده‌ای او را منصرف نمی‌کرد تا این‌که دنیا با رسالت ایشان پر از نور و روشنایی شد و مردم دسته دسته وارد دین خدا شدند و دعوتش مسیر نور خورشید را در همه‌ی سرزمین‌ها طی کرد و دین ارزشمندش به هر جا که شب و روز در جریان بود، رسوخ یافت، سپس خداوند به عمر ایشان خاتمه داد تا وعده‌ای را که در قرآن به ایشان داده بود عملی سازد؛ بعد این‌که رسالتش را ابلاغ نمود و امانتش را ادا کرد و به ارشاد مردم پرداخت و به بهترین شیوه در راه خدا جهاد کرد و امت خود را بر راه روشن و واضح رهروان به سوی خدا قرار داد و به آنان فرمود:

﴿هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.[1]

«این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به‌سوی خدا فرا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند) و خدا را منزّه می‌دانم و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم».

اما بعد؛ همانا خداوند متعال مخلوقات خود را بیهوده و مهمل خلق نکرده، بلکه آن‌ها را مورد تکلیف و محل امر و نهی قرار داده و به درک آن‌چه که به صورت مجمل و مفصل برایشان بیان شده ملزم کرده است، هم‌چنین آن‌ها را به دو گروه بداقبال و سعادتمند تقسیم نموده و برای هر کدام از دو گروه جایگاهی قرار داده و مقتضیات دانش و عمل از قبیل قلب، گوش، چشم و جوارح را به عنوان نعمت و بخششی از جانب خود به آن‌ها عطا کرده است؛ بنابراین هرکس این جوارح را در راه طاعت او به‌کار گیرد و با استفاده از آن‌ها راهی را که به سوی آن هدایت شده در پیش گیرد و از آن تجاوز نکند در حقیقت شکر این اعضا را به جای آورده و راه رضایت خدا را در پیش گرفته است. اما هرکس که این اعضا را در راه خواسته‌ها و شهوت‌های خود به‌کار گرفته و حق خالق خود را در قبال آن‌ها رعایت نکرده باشد اگر در مورد این اعضا از وی سؤال شود دچار حسرت می‌شود و بسیار غمگین می‌گردد چرا که قطعاً

---

۱. یوسف / ۱۰۸.

در مورد این اعضا و چگونگی استفاده از آن‌ها حساب و کتاب انجام می‌گیرد. زیرا خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾.[1]

«بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه بازخواست می‌شوند».

و از آن‌جا که قلب نسبت به این اعضا مانند پادشاه نسبت به سپاه خود می‌باشد که همه تحت فرمان او هستند و به هر کاری که بخواهد آن‌ها را به‌کار می‌گیرد و همه‌ی تحت سلطه و قدرت او هستند و استقامت یا عقب‌نشینی آن‌ها به دستور اوست و هر تصمیمی که بگیرد یا از آن خودداری کند از او تبعیت می‌کنند؛ لذا پیامبرﷺ فرموده است:

«أَلا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ».[2]

«بدانید که در بدن انسان پارچه گوشتی است که اگر اصلاح شود تمام بدن اصلاح می‌شود».

بنابراین، قلب، فرمانروای بدن است و اوست که هر فرمانی را صادر کند اجرا می‌شود و از هر راهی که او به سوی آن هدایت کند تبعیت می‌شود و تا از قصد و اراده‌ی او حکم صادر نشود بدن نمی‌تواند هیچ کاری را درست انجام دهد و مسئولیت همه‌ی اعضای بدن به عهده‌ی اوست چرا که هر مالکی در قبال رعیت خود مسئول است و مهم‌ترین چیزی که سالکین به آن پرداخته‌اند اهتمام‌ورزیدن به اصلاح و تقویت قلب است.

هنگامی که ابلیس دشمن خدا دریافت که مدار بدن بر قلب استوار است آن را در معرض وسوسه‌های گوناگون خود قرار داد و با انواع شهوت‌ها به سراغ آن شتافت و احوال و اعمال زشت را چنان برایش مزین نمود که آن را از راه راست منحرف سازد، و اسباب گمراهی را برایش فراهم نمود تا او را از اسباب پیروزی و سعادت دور کند و تورها و دام‌هایی برای آن پهن کرد که اگر هم از افتادن در آن‌ها جان سالم بدر ببرد از عواقب و دنباله‌های آن در امان نخواهد بود.

بنابراین رهایی از دام‌ها و ترفندهای شیطان امکان‌پذیر نخواهد بود مگر با استعانت از خدا و قرارگرفتن در معرض اسباب خوشنودی او و پناه‌بردن قلب در حرکات و سکناتش به سوی او و دستیابی به خلوص بندگی خداوند که این بهترین پوششی است که انسان بدان ملبس می‌گردد تا در چارچوب ضمانت این آیه قرار گیرد که می‌فرماید:

---

۱. اسراء / ۳۶.

۲. متفق علیه (۵۹۹/۵۲).

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ».[۱]

«بی‌گمان تو هیچ‌گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری».

پس این نسبت‌دادن موجب قطع رابطه میان بنده و شیاطین می‌گردد و دستیابی به آن موجب رسیدن به مقام عبودیت پروردگار و احساس قلب به خلوص عمل و دوام یقین خواهد بود. پس اگر قلب حقیقت بندگی و اخلاص را درک نمود نزد خداوند متعال در جمله‌ی مقربین قرار می‌گیرد و استثنای «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»[۲] «مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان» به معنای «به استثنای بندگان مخلص تو»، او را دربر خواهد گرفت. و چون خداوند بزرگوار به لطف خود در مورد بیماری‌های قلب و داروهای آن و نیز وسوسه‌های شیاطین نسبت به دشمنانشان و اعمالی که از این وسوسه‌ها سرچشمه می‌گیرد و نیز حالات قلب بعد از دچارشدن به این وسوسه‌ها، ما را آگاه نمود، درمی‌یابیم که کردار زشت از نیت فاسد سرچشمه می‌گیرد و قلب به سبب این عمل زشت دچار قسوت می‌گردد و پیوسته به بیماری آن افزوده می‌شود تا این‌که می‌میرد و حیات و نور خود را از دست می‌دهد. همه‌ی این پیامدها به تأثیرپذیری قلب از وسوسه‌های شیطان و اعتماد به آن دشمن برمی‌گردد که هیچ‌کس جز با مخالفت علنی با او به رستگاری نخواهد رسید.

بنابراین تصمیم گرفتیم که این مطالب را در این کتاب قید نماییم تا در آن به نعمت و بخشندگی خداوند سبحان اعتراف نماییم و آن را یادآوری کنیم تا هرکس که آن را مطالعه می‌کند از آن سودمند شود و برای نویسنده‌ی آن طلب رحمت و مغفرت نماید.

خداوند این کتاب را خالصانه بپذیرد و مرا از بازگشت زیانبار آن در امان دارد و به گردآورنده و نویسنده و خواننده‌ی آن در دنیا و آخرت سود و نفع برساند و هم اوست که شنونده و داناست. و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

---

۱. حجر / ۴۲.

۲. حجر / ۴۰.

بخش اوّل:



قلب‌ها از نظر صحت و بیماری

قلب‌ها از نظر صحت و بیماری

جایگاه قلب

قلب فرمانروایی است که تمام اعضای بدن را مشغول می‌کند و آن‌ها را به کار می‌گیرد. بنابراین قلب در مرکز قرار گرفته و بقیه‌ی اعضا در اطرافش گرد آمده و در خدمت آن هستند و به فرمانش حرکت می‌کنند.

قلب باارزش‌ترین عضو بدن است و استواری بدن به آن بستگی دارد و سرچشمه‌ی روح حیوانی و جوشش غریزی محسوب می‌شود. و هم آن است که سرچشمه‌ی عقل و علم و دوراندیشی و شجاعت و کرامت و صبر و شکیبایی و محبّت و اراده و رضایت و خشم و سایر ویژگی‌های کمال انسان است.

بنابراین تمام اعضای آشکار و پنهان بدن و نیروی آن‌ها از سربازان قلب هستند؛ چشم پیش قراول و دیده‌بان قلب است که دیدنی‌ها را برای قلب کشف می‌کند چنان‌چه چیزی را ببیند به آن اطلاع می‌دهد و به خاطر ارتباط تنگاتنگی که میان این دو وجود دارد هرگاه چیزی در قلب مستقر شود صورت آن در چشم منعکس می‌شود زیرا چشم آیینه‌ای منعکس‌کننده است برای آن‌چه که قلب بدان توجه دارد. هم چنان که زبان بازگوکننده‌ی قلب است و به آن‌چه که در قلب باشد تکلم می‌کند؛ به همین خاطر خداوند سبحان در بسیاری از آیات خود این سه عضو را در کنار هم قرار می‌دهد، چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾.[1]

«بی‌گمان چشم و گوش و دل، همه بازخواست می‌شوند».

و هم‌چنین در جایی دیگر قلب و چشم را با هم جمع کرده است مانند آیه‌ی:

---

۱. اسراء / ۳۶.

﴿وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ﴾.[۱]

«ما دل‌ها و چشم‌های آنان را واژگون و حیران می‌گردانیم».

گوش نماینده‌ی قلب است و اخبار را به آن می‌رساند و زبان نیز ترجمان آن است.

خلاصه این‌که سایر اعضای بدن خدمه و سربازان قلب می‌باشند. پیامبرﷺ فرموده است:

«أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ».[۲]

«بدانید که در قلب پارچه گوشتی است که اگر اصلاح شود تمام بدن اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود تمام بدن فاسد خواهد شد، بدانید که آن قلب است».

و ابوهریره فرموده است: قلب فرمانرواست و سایر اعضای بدن لشکریان او می‌باشند اگر فرمانروا نیکو گردد لشکریانش نیز نیکو خواهند بود و اگر فرمانروا بدکردار باشد لشکریانش نیز بدکردار خواهند شد.[۳] و از آن‌جا که قلب به حیات و مخالف آن متّصف می‌شود، با توجه به این ویژگی‌ها سه حالت بر آن جاری می‌گردد:

اول: قلب سالم

قلب سالم همان قلبی است که در روز قیامت جز کسی که با آن به سوی خدا آمده باشد هیچ‌کس نجات نخواهد یافت.

چنان‌که خداوند سبحان فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾.[۴]

«آن روز که اموال و اولاد سود نمی‌رساند، بلکه تنها کسی (نجات پیدا می‌کند) که با دل سالم به پیشگاه خدا آمده باشد».

پس «سلیم» همان سالم است و چون مانند طویل و قصیر و ظریف برای بیان صفت می‌آید لذا بدین‌صورت ذکر شده است. بنابراین قلب سالم قلبی است که سلامتی برای آن به

---

۱. انعام / ۱۱۰.

۲. بخاری در ص ۵۲ و مسلم در ص ۱۵۹۹ آن را روایت کرده‌اند.

۳. این موضوع در رابطه با قلب در کتاب «مفتاح دارالسعادة» ۱۶/۲، نشر «دار ابن عفان» ذکر شده است.

۴. شعراء / ۸۹ ـ ۸۸.

صورت صفتی ثابت درآمده است مانند: «علیم» (دانا) و «قدیر» (توانا) و هم‌چنین «سلیم» مخالف «مریض» (بیمار)، «سقیم» (ضعیف) و «علیل» (معلول) است. اما درباره‌ی معنای «سلیم» تعریف‌های گوناگونی وجود دارد که تعریف جامع آن بدین‌صورت است:

قلب «سلیم» (سالم) قلبی است که از هرگونه شهوت و شبهه‌ی مخالف و متعارض با امر و نهی خدا سالم باشد.

در نتیجه از بندگی غیرخدا و به‌کارگیری حکم غیر رسول خداﷺ سالم بوده، از دوست‌داشتن غیر خدا همراه با او، ترس و خواهش از غیر خدا و توکل بر آن و رجوع به سوی غیر خدا و اظهار ذلت و خواری در برابر آن و ترجیح‌دادن خشنودی آن در هر شرایطی و گریز از خشم آن به هر شیوه‌ای، سالم باشد. و این همان حقیقت بندگی است که جز برای خدای سبحانه و تعالی شایسته‌ی کس دیگری نیست.[1]

بنابراین قلب سلیم (سالم) قلبی است که از هرگونه شرک به خدا سالم باشد، بلکه بندگی‌اش از روی اراده و محبت و توکل و رجوع و فروتنی و ترس و التماس، خالصانه برای خدا باشد و تمام کارهایش را برای خداوند خالص گرداند.

بنابراین اگر کسی را دوست داشت به خاطر خدا او را دوست داشته باشد و اگر به کسی خشم گرفت خشمش به خاطر خدا باشد، اگر چیزی را بخشید به خاطر خدا ببخشد و اگر از بخشیدن چیزی خودداری کرد آن هم به خاطر خدا باشد. و این کار برایش حاصل نمی‌گردد تا زمانی که از اطاعت و حکم هرکسی جز رسول خداﷺ رها شود و قلبش را محکم با او پیوند دهد طوری که در گفتار و رفتارش تنها از او تبعیت کرده و به او اقتدا نماید؛ گفتار قلب که عقاید اوست و گفتار زبان که خبردادن است از آن‌چه که در قلب وجود دارد، و رفتار قلب که اراده و محبت و کراهت و توابع آن‌هاست و رفتار جوارح که شامل اعمال سایر اعضای بدن است. بنابراین آن‌چه در رابطه با این موارد، کوچک و بزرگ، بر انسان حکم می‌کند، همان است که رسول خداﷺ با آن آمده و هیچ حکمی، نه از روی عقیده و نه به صورت گفتار و رفتار بر حکم ایشان پیشی نمی‌گیرد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

---

۱. مؤلف در کتاب «مفتاح‌السعادة» ۱/۲۰۰ گفته است: هرگاه قلب به این صورت باشد از شرک و بدعت و گمراهی و باطل سالم خواهد بود این تعریف شامل تمام اقوالی است که در تفسیر آن گفته شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾.[۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیش‌دستی مکنید».

یعنی قبل از سخن‌گفتن او چیزی نگوئید و تا او دستور نداده است هیچ کاری نکنید.

بعضی از علمای پیشین گفته‌اند: در دنیا هیچ کاری ـ هر چند کوچک ـ انجام نمی‌گیرد مگر این‌که در روز قیامت برای آن دو پرونده باز خواهد شد؛ برای چه؟ و چگونه؟ یعنی برای چه این کار را انجام داده‌اید؟ و چگونه این کار را انجام داده‌اید؟

سؤال اول در مورد علت و سبب و انگیزه‌ای انجام‌دادن کار است؛ آیا به خاطر بهره و نصیبی زودگذر آن را انجام داده است؟ یا به خاطر اهداف دنیوی بوده و دوست داشته که مردم از او تعریف و تمجید کنند؟ یا به خاطر ترس از مردم یا به دست‌آوردن یک خواسته‌ی موقتی یا دفع یک مکروه موقتی بوده است؟ یا علت این کار به جاآوردن حق بندگی و طلب نزدیکی به خداوند سبحان و جستجوی وسیله‌ای برای رسیدن به او بوده است؟ و این سؤال بدینگونه مطرح می‌گردد: آیا این کار را برای پروردگارت انجام دادی؟ یا به خاطر بهره‌ی دنیایی و آرزوهایت بود؟

سؤال دوم درباره‌ی پیروی از پیامبرﷺ در انجام این عبادت است، یعنی خداوند از او می‌پرسد که آیا این عمل از جمله اعمالی بوده که آن را بر زبان پیامبرﷺ برایت تشریع نموده‌ام؟ یا کاری بوده که من آن را تشریع نکرده و مورد رضایت من نبوده است؟

بنابراین سؤال اول درباره‌ی اخلاص و سؤال دوم درباره‌ی تبعیت است، زیرا خداوند متعال هیچ عملی را جز با رعایت این دو شرط نمی‌پذیرد. پس راه نجات از سؤال اول تنها اخلاص است و راه نجات از سؤال دوم، تحقق‌یافتن تبعیت و سالم‌بودن قلب از اراده‌ای است که با اخلاص تضاد داشته باشد و آرزویی که با تبعیت مخالف باشد. این حقیقت قلبی است که نجات و سعادت آن تضمین شده است.

---

۱. حجرات / ۱.

دوم: قلب مرده

قلب دوم مخالف قلب اول است؛ این قلب مرده است[1] و دارای حیات نمی‌باشد، هم‌چنین این قلب خدا را نمی‌شناسد و طبق دستورش او را پرستش نمی‌کند، خدا را دوست ندارد و در پی خوشنودی او نیست؛ بلکه به دنبال شهوت‌ها و لذت‌های خودش تلاش می‌کند؛ گرچه در آن‌ها خشم و غضب خدا نیز باشد، بنابراین هرگاه به آرزو و هدف خود برسد به این مسأله که خداوند از او خوشنود یا خشمگین باشد اهمیت نمی‌دهد. محبت و ترس و رضایت و خشم و تعظیم و تواضعش برای غیر خداست، اگر عشق بورزد از روی هوی و هوس عشق می‌ورزد و اگر خشمگین شود به خاطر هوی و هوسش خشمگین می‌گردد، اگر چیزی را ببخشد از روی هوی و هوسش می‌بخشد و اگر از بخشیدن خودداری کند آن نیز از روی هوی و هوس خواهد بود و رسیدن به آرزوهایش را بر رضایت پروردگارش ترجیح داده آن را بیشتر دوست می‌دارد. بنابراین هوی و هوس پیشوای او، شهوت رهبر او، جهل و نادانی سیاستمدار او و غفلت مرکب اوست، همیشه در فکر به دست‌آوردن اهداف دنیوی خود بوده و در مستی هوس و عشق زودگذر دنیا فرو رفته است، از فاصله‌ای دور به سوی خدا و سرای آخرت فرا خوانده می‌شود اما او جواب دعوت‌کننده را نمی‌دهد و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند، خشمگین یا راضی‌بودنش به خاطر دنیاست و هوی و هوسش او را از شنیدن هر چیزی جز باطل کر می‌کند. و در دنیا آن گونه است که درباره‌ی لیلی گفته شده است:

---

۱. در این‌جا منظور از مرگ معنی اصطلاحی آن نیست بلکه منظور قلبی است که از خیر روی برگردانیده و چنان در شر فرو رفته که مخاطبش در قبولاندن خیر به آن ناکام مانده است. اما با این وجود اسلام حساب این دل‌های مرده را پشت سر نینداخته، بلکه از ما خواسته که آن را به انجام کارهای نیک دعوت کنیم. به امید این‌که خداوند در آن حیات قرار دهد، به عنوان نمونه: هنگامی که مسلمانان به حبشه هجرت می‌کردند، عمر بن خطاب، ام‌عبدالله دختر ابوحثمه، همسر عامر بن ربیعه را دید در حالی که وسایلش را بر پشت خود بسته بود. عمر با دیدن او ناراحت شد و به او فرمود: «خیر و سلامتی همراهتان باد». هنگامی که آن زن شوهرش را از گفته‌ی عمر مطلع کرد او گفت: آیا به اسلام‌آوردن عمر امید بسته‌ای؟ گفت: بله. آن مرد با یأس و ناامیدی از اسلام‌آوردن عمر گفت: او اسلام نمی‌آورد تا الاغ خطاب مسلمان نشود. و هدف از ذکر قلب مرده در این کتاب توصیف این‌گونه قلب‌ها و ویژگی‌های آن است تا هرکس که قلبش این‌گونه است اگر می‌خواهد به جبران آن بشتابد....

عَدُوٌّ لِمَنْ عادَتْ، وَ سِلْمٌ لِأَهْلِها   وَ مَنْ قَرَّبَتْ لَيْلىٰ أَحَبَّتْ وَ أَقْرَبا

«نسبت به کسانی که با آن دشمنی می‌کنند دشمن است و نسبت به اهل آن مهربان است، و هرکس را که به لیلی نزدیک شود، دوست داشته و به او نزدیک می‌شود».

بنابراین درآمیختن با صاحب این قلب موجب بیماری است و معاشرت با اوسم و همنشینی با او باعث هلاکت می‌شود.

سوم: قلب بیمار

قلب سوم قلبی است که دارای حیات اما دچار مرض است، پس این قلب دارای دو بُعد است؛ گاهی بُعد حیاتی و گاهی بُعد بیماری آن را به سوی خود می‌کشاند و این قلب در اختیار هر کدام از این دو بُعد که بر آن غلبه کند قرار می‌گیرد.

بنابراین آن‌چه از عشق به خدا و اخلاص و توکل بر او که خمیرمایه‌ی حیات است، در این قلب وجود دارد، و نیز آن‌چه از عشق به شهوات و برگزیدن آن‌ها و حرص و طمع برای به دست‌آوردن آن‌ها و حسادت و خودبینی و ریاست‌طلبی که موجب هلاک و نابودی قلب است، در آن وجود دارد. این قلب از جانب دو دعوت‌کننده مورد امتحان قرار می‌گیرد؛ یکی او را به سوی خدا و پیامبر و سرای آخرت فرا می‌خواند و دیگری او را به سوی دنیای زودگذر فرامی‌خواند و او دعوت هر کدام از آن‌ها را که به او نزدیک‌تر باشد و با او همجوار باشد، می‌پذیرد.

پس قلب اول زنده و متواضع و انعطاف‌پذیر و هوشیار است، قلب دوم قلبی است که خشک و مرده است و قلب سوم قلبی بیمار است که گاهی نزدیک به سلامتی و گاهی نزدیک به نابودی است.

آیه‌ای از قرآن که قلب‌های سه‌گانه را دربر می‌گیرد

خداوند متعال این سه قلب را با هم جمع کرده است چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لٰا نَبِيٍّ إِلّٰا إِذٰا تَمَنّٰى أَلْقَى الشَّيْطٰانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مٰا يُلْقِي الشَّيْطٰانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ آيٰاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مٰا يُلْقِي الشَّيْطٰانُ فِتْنَةً

لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[1].

«و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این‌که هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القا (ی شبهه) می‌کرد. پس خدا آن‌چه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار ساخت، و خدا دانای حکیم است. تا آن‌چه را که شیطان القا می‌کند، برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و (نیز) سنگدلان، آزمایشی گرداند، و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند. و تا آنان که دانش یافته‌اند بدانند که این (قرآن) حق است (و) از جانب پروردگار توست، و به آن ایمان آورند و دل‌هایشان برای او خاضع گردد، و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، به‌سوی راهی راست راهبر است».

بنابراین خداوند متعال در این آیات قلب‌ها را به سه‌گونه تقسیم کرده است: دو قلب گرفتار و یک قلب نجات‌یافته، دو قلب گرفتار عبارتند از یک قلب بیمار و قلبی که دارای قساوت است. و قلب نجات‌یافته قلبی است مؤمن و متواضع در پیشگاه خداوند که با ذکر خدا آرامش می‌یابد و برای او خضوع می‌کند و تسلیم و فرمانبردار اوست، چراکه قلب و سایر اعضاء بدن باید صحیح و سالم بوده دارای هیچ‌گونه آفتی نباشند تا از عهده‌ی کاری که برای انجام آن خلق شده‌اند برآیند. خروج این اعضا از درستکاری یا به خاطر خشکی و قساوت آن‌ها و ناتوانی در انجام کاری است که از آن‌ها خواسته می‌شود مانند دست فلج، زبان لال، دماغ گرفته، آلت از کار افتاد و چشمی که عاری از بصیرت است، یا به علت بیماری و آفتی است که در آن‌ها وجود داشته و از انجام کامل و درست کارها جلوگیری می‌کند. بنابراین قلب‌ها به این سه نوع تقسیم شده‌اند؛ قلب صحیح و سالم که میان آن و قبول حق و عشقی به آن و برگزیدنش ادراک کامل وجود دارد، بهمین خاطر این قلب دارای درکی درست بوده و به طور کامل مطیع و پذیرای حق است، و قلب مرده و دارای قساوت که حق را نمی‌پذیرد و از آن پیروی نمی‌کند. و قلب بیمار که اگر بیماری بر آن غلبه کند به قلب مرده و قساوت‌بار می‌پیوندد و اگر صحت و سلامتی بر آن غلبه نماید به قلب سالم ملحق می‌گردد.

---

۱. حج: ۵۲ - ۵۴.

قلب سالم به وسیله‌ی شیطان متضرر نمی‌شود

الفاظی که شیطان به‌گوش‌ها القا می‌کند و شک و شبهه‌هایی که در دل‌ها ایجاد می‌کند فتنه و دسیسه‌ای برای دو قلب مرده و بیمار است؛ اما قلب بیدار و سالم با وجود آن تقویت می‌شود، چرا که صاحب قلب سالم این القائات را رد می‌کند و از آن‌ها متنفر و خشمگین است و می‌داند که حق مخالف آن‌هاست. بنابراین قلب خود را فروتنانه تسلیم حق می‌کند و با آن آرامش می‌یابد و از آن پیروی می‌کند و به بطلان القائات شیطانی پی می‌برد در نتیجه ایمان و عشق او به حق افزایش یافته و انکار و بیزاری او نسبت به باطل بیشتر می‌شود.

بخش دوّم



نشانه‌های بیماری قلب و [یا] سلامتی آن

فصل اوّل
«نشانه‌های بیماری قلب و سلامتی آن»

تعریف بیماری قلب:

هر کدام از اعضای بدن برای انجام کار ویژه‌ای آفریده شده‌اند و شرایط کامل برای انجام چنین کاری در آن‌ها وجود دارد. بیماری هر عضوی این است که از انجام کاری که برای آن آفریده شده ناتوان باشد، به گونه‌ای که از آن منصرف گردد یا آن را همراه با نوعی آشفتگی و بی‌نظمی انجام دهد؛ پس بیماری دست، آن است که نتواند چیزی را بگیرد یا حرکت دهد و بیماری چشم آن است که نتواند نگاه کند و ببیند و بیماری زبان آن است که نتواند صحبت کند و بیماری بدن آن است که از انجام جنبش طبیعی‌اش ناتوان باشد یا آن را همراه با ضعف انجام دهد.

اما بیماری قلب عبارت است از ناتوانی آن در انجام کارهایی که به خاطر آن خلق شده است از جمله شناخت خدا و محبت و اشتیاق به او و بازگشتن به سوی او و ترجیح‌دادن آن بر تمام آرزهایش، پس اگر انسان همه‌چیز را بشناسد اما خدای خود را نشناسد گویی هیچ‌چیزی را نشناخته است و اگر به کلیه‌ی شانس‌های دنیا و لذت‌ها و آرزوهای آن برسد ولی به محبت خدا و اشتیاق و انس به او نایل نشود گویی به هیچ لذت و شادی و نعمتی نرسیده است بلکه اگر قلب از محبت خدا خالی باشد این شانس‌ها و لذت‌ها موجب عذاب و شکنجه‌ی او خواهند شد و حتماً همین‌گونه خواهد بود. در نتیجه بوسیله‌ی همان چیزی که از آن بهره‌مند شده از دو جهت شکنجه خواهد شد:

۱ـ به خاطر حسرت از دست‌دادن و این‌که با وجود تعلق روحی شدید به آن‌ها بینشان فاصله می‌افتد.

۲ـ به خاطر از دست‌دادن آن‌چه که برایش سودمندتر و بادوام‌تر بوده است چرا که از اول در پی آن نبوده و برایش حاصل نشده است. بنابراین آرزوی حاصل شده (لذت‌های دنیا) را از دست داده و آرزوی بزرگ‌تر (عشق به خدا و...) را نیز به دست نیاورده است. و هرکس که خدا را بشناسد، او را دوست داشته و عبادتش را برای او خالص نموده و هیچ محبوبی را بر وی ترجیح نمی‌دهد ـ و باید هم این‌گونه باشد ـ بنابراین هرکس که آرزوهایش را بر خدا ترجیح دهد قلبش بیمار است چنان‌که معده اگر به خوردن غذای کثیف عادت کند و آن را بر غذاهای پاک و تمیز ترجیح دهد دیگر به غذای تمیز تمایل ندارد و غیر آن را جایگزین می‌کند.

احساس‌کردن بیماری قلب

گاهی قلب بیمار می‌شود و بیماری آن شدت می‌یابد ولی صاحب آن به خاطر سردرگمی و غفلت از شناخت سلامتی قلب و عوامل آن، این بیماری را احساس نمی‌کند، بلکه حتی گاهی اوقات قلب می‌میرد ولی صاحبش مرگ آن را احساس نمی‌کند. نشانه‌ی مرگ قلب این است که زخم کارهای زشت آن را آزار نمی‌دهد و جهل و عقاید باطل آن را دردمند نمی‌سازد؛ زیرا اگر قلب دارای حیات باشد انجام کارهای زشت آن را رنج می‌دهد و به اندازه‌ی حیاتی که دارد از جهالتش نسبت به حق عذاب می‌کشد، اما زخم، مرده را آزار نمی‌دهد.

باید در برابر دارو صبر و شکیبایی داشته باشیم

گاهی قلب بیماری را احساس می‌کند ولی تحمل تلخی دارو و صبر در مقابل آن برایش دشوار است. بنابراین تحمل ادامه‌ی درد را بر سختی و تلخی دارو ترجیح می‌دهد چرا که داروی آن در مخالفت‌نمودن با آرزوهاست و این مخالفت برای نفس سخت‌ترین کار است، در حالی که چیزی سودمندتر از آن دارو برایش وجود ندارد.

گاهی نیز نفس خود را برای صبر و شکیبایی آماده می‌کند اما اندکی بعد عزم و اراده‌اش از هم گسیخته می‌شود و به خاطر ضعف در علم و آگاهی و صبرش از ادامه‌ی کار باز می‌ماند،

مانند کسی که به راه وحشتناکی پا نهاده که به امنیت کامل ختم می‌شود، پس برای طی‌کردن این راه به صبر و یقینی قوی نیاز دارد و هرگاه صبر و یقینش ضعیف شود از آن راه برمی‌گردد و سختی آن را تحمل نمی‌کند؛ به ویژه اگر همسفری نداشته باشد و از تنهایی احساس وحشت کند[1] که در این حالت با خود می‌گوید: مردم کجا رفته‌اند؟ تا آن‌ها را پیشرو خود قرار

۱. در این جا نویسنده به تناسب کلامش در مورد طی‌کردن راه خطرناک، حاشیه رفته تا از مفهوم جماعت سخن بگوید و جماعت آن است که برازنده‌ی حق تعالی باشد اگرچه تعداد اعضای آن نیز کم باشد؛ ایشان فرموده است: اگر انسان آگاه و راستگو احساس کند که قلبش با رفقای اول همراه است، آن‌هایی که خداوند نعمت خود را برایشان ارزانی داشته است مانند پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین که بهترین رفقا هستند، چنین انسانی کمی تعداد رفقا و از دست‌دادن آن‌ها را احساس نمی‌کند. بنابراین تنهایی بنده در راه رسیدن به خواسته‌اش نشانه‌ی صداقت اوست.

از اسحاق بن راهویه درباره‌ی موضوعی سؤال شد و او پاسخ داد. به ایشان گفتند: برادرت احمد بن حنبل نیز در این باره همین پاسخ را داده است، او فرمود: گمان نمی‌کردم کسی در این‌باره با من همنظر باشد.

انسان بعد از روشن‌شدن حق از نداشتن همسفر و همراه احساس ترس و وحشت نمی‌کند؛ زیرا هرگاه حق روشن و آشکار باشد نیازی به گواه ندارد که بر آن شهادت دهد، چون در این هنگام قلب حق را درک می‌کند چنان‌که اگر چشم خورشید را ببیند در عمل‌کردن بر اساس آن و اعتقاد به طلوع آن به کسی نیاز ندارد که آن را ببیند و درباره‌ی آن با او توافق کند. و چه زیباست آن‌چه که ابو عبدالرحمن ابن اسماعیل مشهور به ابوشامه در کتاب «الحوادث و البدائع» گفته است؛ آن‌جا که ملازمت و همراهی با جماعت را مطرح کرده است و منظور او ملازمت با حق و پیروی از آن بوده است، گرچه پیروانش کم و مخالفانش زیاد باشد؛ زیرا حق همان است که جماعت عصر پیامبرﷺ و اصحاب وی بر آن بوده‌اند و کثرت اهل باطل بعد از آن‌ها اعتباری ندارد.

عمروبن میمون اودی گفته است: در یمن همراه و ملازم معاذ ابن جبل بودم و او را ترک نکردم تا [این‌که ایشان وفات کرد و] او را در شام دفن نمودیم، بعد از ایشان فقیه‌ترین مردم عبدالله بن مسعود را همراهی کردم، از ایشان شنیدم که می‌فرمود: هیچ‌گاه از جماعت جدا نشوید چون دست خدا بر سر جماعت است. سپس روزی دیگر از ایشان شنیدم که می‌فرمود: در آینده حکمرانانی بر شما حکومت خواهند کرد که نماز را از وقت به تأخیر می‌اندازند، اما شما نماز را در وقت خود بخوانید که این بر شما واجب است و همراه آن‌ها هم نماز بخوانید که برای شما سنت محسوب خواهد شد. او می‌گوید: گفتم: ای صحابه‌ی محمدﷺ! از سخنان تو سر در نمی‌آورم؛ از طرفی مرا به نماز جماعت دستور می‌دهی و به آن تشویق می‌کنی. و از طرفی دیگر می‌فرمایی که به تنهایی نماز بخوان که بر شما واجب است و به همراه جماعت نماز بخوان که برای تو سنت محسوب خواهد شد؟

عبدالله بن مسعود فرمود: ای عمرو بن میمون! من گمان می‌کردم که تو از آگاه‌ترین اهالی این روستا هستی، آیا می‌دانی جماعت به معنای چیست؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: عامه‌ی اهل جماعت کسانی هستندکه در حقیقت از جماعت جدا شده‌اند. جماعت آن است که همراه و موافق حق باشد گرچه تنها خودت باشی. در جایی دیگر گفته است: ایشان با دست بر زانوی من زد و فرمود: وای بر تو! عامه‌ی مردم از جماعت جدا شده‌اند، جماعت آن است که با طاعت خدای عزوجل توافق داشته باشد. و نعیم بن حماد گفته است: یعنی هرگاه

دهم. این حالت اکثر مردم است و همین امر آن‌ها را به هلاکت کشانده است.

نشانه‌های بیماری قلب

منظور از نشانه‌های بیماری قلب رویگردانی آن از غذاها و داروهای مفید و شفابخش به سوی غذاها و داروهای مضر و نامناسب است. بنابراین ما با چهار مورد روبرو هستیم؛ غذاهای مفید، داروهای شفابخش، غذاهای مضر داروهای کشنده.

نشانه‌های سلامتی قلب

قلب سالم داروی مفید و شفابخش را بر داروی مضر و کشنده ترجیح می‌دهد، اما قلب بیمار برعکس آن است. مفیدترین غذاها، غذای ایمان و مفیدترین داروها داروی قرآن است و در هر کدام از این دو هم غذا و هم دارو وجود دارد.

از دیگر نشانه‌های سلامتی قلب این است که از دنیا دل بکند تا در آخرت فرود آید و در



جماعت به فساد کشیده شد تو باید از احکامی پیروی کنی که جماعت قبل از فسادش از آن پیروی می‌کرده است گرچه تنها خودت باشی، زیرا در این هنگام جماعت واقعی خود تو هستی. و بیهقی و غیر او نیز این روایت را ذکر کرده‌اند.

ابو شامه از مبارک و او هم از حسن بصری نقل کرده که فرموده است: سوگند به خدایی که جز او هیچ معبود برحقی وجود ندارد، سنت در میان افراط و تفریط قرار گرفته است، پس شما بر آن صبور باشید زیرا درگذشته نیز پیروان سنت نسبت به بقیه‌ی مردم کمتر بودند، کسانی بودند که نه با اهل تجمل و نه با اهل بدعت همراهی کردند و تا روزی که به دیدار پروردگار خود رسیدند بر سنت خود پایبند بودند، پس شما نیز این‌گونه باشید.

محمد بن اسلم طوسی که امامتش مورد اتفاق همگان است با وجود رتبه و مقامی که داشته در زمان خود بیشترین پیروی را از سنت داشته است، تا جایی که فرموده است: «هیچ سنتی از پیامبرﷺ به من نرسیده مگر این‌که به آن عمل نموده‌ام و بسیار علاقه‌مند بودم که به حالت سواری کعبه را طواف کنم اما برایم ممکن نشد». در زمان ایشان از بعضی از علما درباره‌ی (السوادالاعظم) ـ کسانی که حدیث در شأنشان آمده است: «هرگاه مردم دچار اختلاف نظر شدند از سواد اعظم پیروی نمایند ـ سؤال شد که سواد اعظم کیست؟ آن‌ها فرمودند: محمد بن اسلم طوسی سواد اعظم است و به خدا قسم درست گفته‌اند؛ چون اگر در هر دوره‌ای کسی وجود داشته باشد که آگاه به سنت باشد و مردم را به آن دعوت کند، او حجت و اجماع و سواد اعظم و گذرگاه مسلمانان است که هرکس از آن جدا شود و از غیر او تبعیت نماید خداوند او را به سویی که خود آن فرد روی کرده وامی‌گذارد و او را در آتش دوزخ انداخته و سرانجام بدی خواهد داشت.

آن‌جا استقرار یابد، تا جایی که گویی از اهالی و فرزندان آنجاست، و به عنوان یک غریبه به این دنیا آمده تا نیازهای خود را از آن بگیرد و به وطنش برگردد.

چنان‌که پیامبر ﷺ به عبدالله بن عمر فرمود:

«كُنْ فِي الدُّنْيا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عابِرُ سَبِيلٍ، وَ عُدْ نَفْسَكَ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ».[1]

«در دنیا چنان باش که گویی غریبه یا مسافری و خود را از اهل قبرستان بدان».

فَحَيِّ عَلىٰ جَنّٰاتِ عَدْنٍ فَإِنَّهٰا مَنٰازِلُكَ الْأُولىٰ وَ فِيهَا الْمُخَيَّمُ
وَلٰكِنَّنٰا سَبْيُ الْعَدُوِّ، فَهَلْ تَرىٰ نَعُودُ إِلىٰ أَوْطٰانِنٰا وَ نُسَلَّمُ؟

«به سوی بهشت‌های جاویدان بشتاب؛ زیرا منازل و سکونتگاه اول تو آن‌جاست. ولی ما اسیر دشمن گشته‌ایم، آیا تو گمان می‌کنی که ما به سلامتی به وطن خود برگردیم؟»

علی بن ابی‌طالب ؓ فرموده است: «دنیا کوچ کرده و در حال پشت‌کردن است، قیامت نیز کوچ کرده ولی در حال روی‌آوردن است. هر کدام از آن دو فرزندانی دارند، پس سعی کنید از فرزندان قیامت باشید. ولی از فرزندان دنیا نباشید، زیرا امروز روز کارکردن است و حسابی در کار نیست و فردا روز حساب است و هیچ کاری وجود ندارد».

هرگاه قلب از بیماریش بهبود یابد، به سوی قیامت رحلت می‌کند و به آن نزدیک می‌شود تا این‌که اهل قیامت می‌گردد، ولی هرگاه قلب بیمار و علیل گردد دنیا را بر قیامت ترجیح می‌دهد و آن را محل زندگی خود قرار می‌دهد تا این‌که اهل آن می‌گردد.

و از جمله نشانه‌های قلب سالم آن است که همیشه صاحبش را برمی‌انگیزد تا به سوی خدا رو کند و در برابر او تواضع کند و نسبت به او مانند عاشق درمانده‌ای باشد که جز با خوشنودی و نزدیکی و انس با معشوقه‌اش فاقد هرگونه زندگی و رستگاری و بهره‌مندی و سروری است. بنابراین با ذکر خدا و حرکت به سوی او اطمینان و آرامش می‌یابد و به سوی او برمی‌گردد و با یاد او شاد می‌شود و بر او توکل می‌کند و به او اعتماد دارد و فقط از او تقاضا می‌کند و تنها از او بیم دارد. پس ذکر خدا قوت و غذا و محبت اوست و شوق به سوی خدا حیات و نعمت و لذت و خوشی اوست، و درد و بیماریش در رویگردانی از خدا و تعلق به غیر او بوده و بازگشتن به سوی خدا درمان اوست.

---

۱. بخاری آن را در شماره‌ی ۴۶۱۶ بدون قسمت آخر استخراج نموده است ولی در نزد ترمذی در شماره‌ی ۲۳۳۳ و غیر او به اثبات رسیده است.

بنابراین هرگاه به شناخت خدا برسد آرامش و اطمینان می‌یابد و اضطراب و نگرانی‌اش از بین می‌رود و نیازمندیش برطرف می‌گردد، زیرا قلب انسان دارای نیازی است که جز خدا هیچ‌کس نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و در آن نوعی آشفتگی وجود دارد که جز روی‌آوردن به سوی خدا هیچ چیزی نمی‌تواند به آن سرو سامان بدهد. و نیز در آن یک نوع بیماری است که جز با اخلاص و پرستش خدای یکتا شفا نمی‌یابد، پس قلب سالم همیشه صاحب خود را برمی‌انگیزد تا با حرکت به سوی خدای خود آرامش و اطمینان خاطر پیدا کند. در این هنگام با روح زندگی رودر رو می‌شود و طعمش را می چشد و زندگی دیگری غیر از زندگی غافلان برایش فراهم می‌گردد؛ کسانی که از این امر که به خاطر آن مخلوقات و بهشت و دوزخ آفریده شده و پیامبران و کتاب‌های آسمانی فرستاده شده‌اند رویگردان هستند. و اگر جز شناخت خدا هیچ‌گونه پاداشی برای انسان نباشد همین شناخت برایش کافی است و برای مجازاتش نیز همان حسرت و عقوبت از دست‌دادن آن کافی است. چنان‌که گفته‌اند:

وَ مَنْ صَدَّ عَنَّا حَظُّهُ الْبُعْدُ وَ الْقِلیٰ   وَ مَنْ فَتَّهُ یَکْفِیهِ أَنِّي أَفُوتُهُ

«هرکسی که از ما روی برگرداند سهم او دوری و دشمنی است و کسی که مرا از دست دهد همان از دست‌دادن من برای مجازاتش کافی است».

بعضی از عرفا گفته‌اند: «بیچارگان دنیا کسانی بودند که از دنیا رفتند بدون آن‌که بهترین نعمت آن را بچشند». از آن‌ها پرسیدند: بهترین نعمت دنیا چیست؟ گفتند: «محبت خدا، انس با او و شوق به دیدار او و بهره‌مندی از ذکر و طاعت او».

یکی دیگر از عرفا فرموده است: «گاهی اوقات حالتی به من دست می‌دهد که با خود می‌گویم: اگر اهل بهشت نیز در چنین حالتی باشند به راستی که دارای زندگی خوبی هستند».

دیگری نیز فرموده است: «به خدا قسم! دنیا جز با محبت و طاعت خدا و بهشت جز با رؤیت و مشاهده‌ی او، هیچکدام لذت‌بخش نیستند».

ابوالحسن ورّاق گفته است: «حیات قلب در ذکر خدای همیشه زنده‌ای است که هرگز نخواهد مرد و زندگی شیرین، زیستن با خدای متعال و نه با غیر اوست».

بنابراین در نزد عرفا فوت (از دست‌دادن خدا) از موت (مرگ طبیعی) سخت‌تر است چرا که فوت جداشدن از حق است ولی موت جداشدن از خلق. پس چه بسیار است تفاوتی که میان این دو وجود دارد!

یکی دیگر از عرفا گفته است: «کسی که چشمش به دیدن خدای متعال روشن شده باشد هر چشمی با دیدن او روشن خواهد شد و هرکس که چشمش به دیدن خدا روشن نشده باشد قلبش به خاطر حسرت دنیا پاره پاره خواهد شد».

یحیی بن معاذ گفته است: «کسی که به خاطر رسیدن به خدمت خدا خوشحال شده باشد همه‌کس به خاطر رسیدن به خدمت او خوشحال می‌شوند و کسی که چشمش به دیدن خدا روشن شده باشد چشم هر انسای با نظر به او روشن خواهد شد».

و از دیگر نشانه‌های سلامتی قلب این است که از یاد خدا سستی نمی‌کند و از خدمت او خسته نمی‌شود و به غیر او انس نمی‌گیرد مگر کسی که او را به سوی خدا راهنمایی کند و نسبت به ذکر خدا تذکر دهد و درباره‌ی آن با او گفتگو کند.

یکی دیگر از نشانه‌های سلامتی قلب این است که هرگاه اوراد و اذکار خدا را از دست بدهد به خاطر از دست‌دادن آن از انسان حریصی که مال و ثروت خود را از دست داده بیشتر ناراحت می‌شود.

و از دیگر نشانه‌های سلامتی قلب این است که به خدمت‌کردن علاقه دارد همان‌طور که انسان گرسنه به آب و نان علاقه‌مند است.

یکی دیگر از نشانه‌ها این است که هرگاه وارد نماز شود هم و غمش نسبت به دنیا از بین رفته و بیرون رفتن از نماز برایش سخت است و راحتی و روشنایی چشم و شادمانی دل خود را در آن می‌یابد.

دیگر این‌که دغدغه‌هایش تنها یکی است و آن هم در راه خداست و دیگر این‌که نسبت به وقت خود از حریص‌ترین انسان‌ها نسبت به اموالشان حریص‌تر است. و نیز این‌که بیشتر به نفس کار به انجام درست آن بیشتر اهمیت می‌دهد و نسبت به اخلاص در انجام کار و نصیحت و متابعت و احسان تأکید می‌ورزد و به همراه آن منت نعمت‌های خداوند را بر خود احساس می‌کند و در درون خود نسبت به انجام وظایفش در برابر خدا احساس قصور و کوتاهی می‌کند.

این شش موردی که بیان شد تنها قلب بیدار و سالم می‌تواند شاهد آن باشد.[۱]

---

۱. مواردی که مؤلف ذکر نموده بیشتر است.

خلاصه‌ی کلام درباره‌ی قلب سالم

به طور کلی قلب سالم آن است که تمام هم و غمش در راه خدا و همه‌ی محبتش برای اوست، نیت و جسم و اعمال و خواب و بیداریش از آن اوست، شنیدن و گفتن درباره‌ی خدا از هر سخنی برای او لذت‌بخش‌تر است، افکارش به دور رضایت و محبت او می‌چرخد، خلوت‌نشینی با خدا برایش از معاشرت با مردم برتر است مگر زمانی که این معاشرت در نزد خدا محبوب‌تر و پسندیده‌تر باشد، روشنایی چشمانش از اوست، و با روکردن به سوی او آرامش و اطمینان می‌یابد. هرگاه احساس کند که نفسش به غیر خدا روی آورده است این آیه را زمزمه می‌کند:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾.[1]

«ای نفس آرام‌گیرنده، به‌سوی پروردگارت بازگرد، در حالی‌که تو خشنودی و خدا هم از تو خشنود است».

بنابراین نفس خود را با این آیه مورد خطاب قرار می‌دهد تا روزی که به دیدار پروردگار خود می‌رسد آن را از او بشنود و در محضر پروردگار و معبود برحقش رنگ و بوی بندگی او را به خود بگیرد، در نتیجه بندگی از روی ذوق و علاقه و نه به صورت اجبار جزو صفات وی می‌گردد و آن را صمیمانه و دوستانه و به خاطر نزدیک‌شدن به خدا انجام می‌دهد. چنان‌که عاشق دلباخته در عشق‌ورزیدن به معشوقه‌اش صمیمانه به او خدمت کرده کارهایش را روبراه می‌سازد.

هرگاه امری یا نهیی از جانب خدایش بر وی عرضه شود از جانب قلب خود گوینده‌ای را احساس می‌کند که می‌گوید: من شنوا و فرمانبردار و انجام‌دهنده‌ی امر تو هستم و تو در این راستا بر من منت داری و حمد و ستایش من به خاطر این امر از آن توست. هرگاه دچار قضا و قدری شود از جانب قلب خود گوینده‌ای را احساس می‌کند که می‌گوید: من بنده‌ی فقیر و مسکین و ضعیف درگاه توام و تو خداوند بزرگوار و مهربان هستی، اگر به من صبر و تحمل و قدرت عطا نکنی هیچ‌گونه صبر و تحمل و قدرتی ندارم و جز به سوی تو هیچ ملجأ و پناهگاهی ندارم و جز تو هیچ یاریگری ندارم که از او طلب یاری کنم و از درگاه تو روی برنمی‌گردانم و جز مذهب تو مذهبی ندارم.

---

۱. فجر / ۲۸ ـ ۲۷.

بدین‌ترتیب تمام وجود خود را در اختیار خدا قرار می‌دهد و به طور کامل بر وی اعتماد می‌کند؛ اگر دچار امر ناخوشایندی شود می‌گوید: رحمتی است که به من هدیه شده است و دارویی سودبخش از جانب پزشکی مهربان است، اگر چیزی را که دوست داشته از دست بدهد می‌گوید: بلایی بود که از من دور شد.

وَ كَمْ رُمْتُ أَمْراً خِرْتَ لِي فِي انْصِرافِهِ ... وَ مازِلْتَ بِي مِنِّي أَبَرَّ وَ أَرْحَما

«و چقدر زیاد تصمیم به انجام کاری گرفتم که تو صلاح مرا در انصراف از آن دانستی و تو هنوز نسبت به من از خودم دلسوزتر و مهربان‌تری»!

پس هر خوشی و ناخوشی‌ای که برایش پیش می‌آید به وسیله‌ی آن راهی به سوی خدا پیدا می‌کند و از جانب او دری برایش باز شده که از طریق آن بر وی وارد می‌گردد، چنان‌که گفته شده است:

مٰا مَسَّنِي قَدَرٌ بِكُرْهٍ أَوْ رَضىً ... إِلَّا اهْتَدَيْتُ بِهِ إِلَيْكَ طَرِيقاً
أَمْضِ الْقَضٰاءَ عَلَى الرِّضٰا مِنِّي ... إِنِّي وَجَدْتُكَ فِي الْبَلاءِ رَفِيقاً

«هیچ‌گونه قضا و قدری، خوشایند یا ناخوشایند بر سر من نمی‌آید مگر این‌که به وسیله‌ی آن راهی به سوی تو پیدا می‌کنم. هرگونه قضا و قدری که بر من وارد کنی به آن راضی‌ام؛ چرا که من هنگام بلا و مصیبت تو را رفیق یافته‌ام».

پس آگاه باش که این قلب‌ها و اسراری که در آن‌ها نهفته است و خزائن و ذخایری که در آن‌ها به ودیعه گذاشته شده است و اسرار پاکی که در آن‌هاست به خصوص روزی که رازها آشکار می‌گردد، همه‌ی این‌ها متعلق به خداوند است.

سَيَبْدُو لَهٰا طِيبٌ وَ نُورٌ وَ بَهْجَةٌ ... وَ حُسْنُ ثَنٰاءٍ يَوْمٍ تُبْلَى السَّرٰائِرُ

«روزی که رازها آشکار می‌شود بهترین نعمت و نور و شادمانی و ستایش برایش (نفس مطمئنه) نمایان خواهد شد».

به خدا قسم! که پرچم بزرگی برایش برافراشته شده و او آستین بالا زده و به سوی آن شتافته است، و راه مستقیمی برایش آشکار شده و او بر سر آن پایدار مانده است، و توسط غیر محبوب والایش (خدا) دعوت شده ولی او به آن لبیك نگفته و خدا را بر هر چیز دیگری ترجیح داده و آن‌چه را که نزد خداست برای خود برگزیده است.

فصل دوم
مفسدات قلب و علل بیماری آن[1]

مقدمه

موجبات فساد قلب پنج مورد می‌باشند:

۱ـ کثرت اختلاط با مردم.

۲ـ آرزوها و خواسته‌ها.

۳ـ دلبستگی به غیر خدا.

۴ـ پرخوری.

۵ـ خواب زیاد.

این پنج مورد مهم‌ترین عوامل فساد قلب به شمار می‌آیند؛ بنابراین ابتدا آثار مشترک آن‌ها و نیز نشانه‌های ویژه‌ی هر کدام از آن‌ها را بیان می‌کنیم.

بدانید که قلب به سوی خدا و منزل آخرت در حرکت است و به وسیله‌ی نور و حیات و قدرت و اراده و برخورداری از سلامتی گوش و چشم و نداشتن بازدارنده‌ها و موانع آن، راه حق و خط‌مشی آن و آفت‌های نفس و عمل و راهزن‌های آن را کشف و آشکار می‌سازد. اما پنج عامل ذکر شده قلب را خاموش می‌کنند و چشم بصیرتش را کور و گوشش را سنگین می‌کنند اگرچه او را کاملا کر و لال نمی‌کنند، هم‌چنین تمام توانائیهایش را تضعیف می‌کنند و صحتش را نابود و عزم و اراده‌اش را متلاشی می‌سازند و همتش را متوقف و او را دچار عقب‌ماندگی می‌کنند، و کسی که این‌ها را احساس نکند قلبش مرده است. و انسان مرده از

---

۱. این موضوع در کتاب «مدارج السالکین» ۴۵۳/۱ ـ ۴۶۰ ذکر شده است.

هیچ زخمی درد نمی‌کشد. پس این عوامل مانع دستیابی او به کمال خود می‌شوند و او را از رسیدن به هدفی که به خاطر آن خلق شده و بهره‌مندی و سعادت و شادی و لذتش در آن است، بازمی‌دارند. سپس هیچ نعمت و لذت و خوشی و کمالی برای انسان ممکن نیست مگر با شناخت خدا و محبت او و آرامش‌یافتن به ذکر و یاد او و شادمان‌شدن به قرب او، که این موارد بهشت خدا را در این دنیا تشکیل می‌دهند، همانطور که در آخرت و در بهشت دارالنعیم و جاویدان جز با قرارگرفتن در جوار او، به سعادت نمی‌رسد. بنابراین خداوند متعال دو بهشت دارد و اگر انسان وارد بهشت اول نشده باشد وارد بهشت دوم هم نمی‌شود.

از شیخ‌الاسلام ابن تیمیه شنیدم که می‌گفت: در دنیا بهشتی وجود دارد که هرکس وارد آن نشود وارد بهشت آخرت نیز نمی‌شود.

بعضی از عرفا نیز فرموده‌اند: گاهی اوقات حالتی به قلبم دست می‌دهد که با خود می‌گویم: «اگر اهل بهشت نیز در چنین حالتی باشند به راستی زندگی خوبی دارند».

بعضی دیگر از محبّان خدا فرموده‌اند: «بیچارگان دنیا از آن رفتند بدون این‌که لذیذترین نعمت آن را بچشند. گفتند: لذیذترین نعمت دنیا چیست؟ فرمودند: محبت خدا و انس با او و شوق به دیدار او و روی‌آوردن به او و رویگرداندن از غیر او». و امثال این جمله‌ها نیز نقل شده است. و هرکس که دارای قلبی زنده باشد این لذت‌ها را مشاهده کرده و از روی ذوقش آن‌ها را شناسایی می‌کند.

اما پنج عامل ذکر شده این لذت‌ها را قطع کرده و میان قلب و خدا مانع ایجاد می‌کنند و آن را از حرکت در راه خود بازمی‌دارند و علل و امراضی را برایش به وجود می‌آورند که اگر شخص بیمار به فکر چاره‌ی آن نباشد وضعیتش خطرناک خواهد شد.

مفسده‌ی اول: کثرت اختلاط با مردم

اثرات اختلاط زیاد با مردم عبارتند از: پرشدن قلب از دود نفس‌های مردم، تا جایی که قلب سیاه می‌شود و نیز آشفتگی و از هم گسیختگی و غم و اندوه و ضعف و تحمیل آن‌چه که حمل آن از توان قلب خارج است مانند رنج و سختی رفقای بد، تباه‌کردن منافع خود و انصراف از آن و پرداختن به این رفقا و کارهایشان و پراکندگی افکار در بیابان خواسته‌ها و اراده‌های آن‌ها. پس آیا چه چیزی از آن قلب برای خدا و روز قیامت باقی خواهد ماند؟

وانگهی، چه بسیارند بدبختی‌هایی که کثرت اختلاط باعث ایجاد آن شده و نعمت‌هایی که باعث جلوگیری از آن شده و محنت‌هایی که به بار آورده و شانس‌هایی که از بین برده و مصیبت‌ها و بلاهایی که بر سر انسان آورده است؟ آیا آفت مردم جز خود مردم است؟ آیا مضرتر از همنشینان بد برای علی بن ابی طالب ﷺ به هنگام وفاتش وجود داشت؟ او را رها نکردند تا این‌که میان او و یک کلمه که موجب سعادت ابدی ایشان می‌شد، فاصله انداختند.

این اختلاط و همنشینی که بر مبنای نوعی دوستی و محبت در دنیا و به خاطر رفع نیاز بعضی از مردم از بعضی دیگر به وجود می‌آید، هنگامی که حقایق روشن شود به دشمنی تبدیل می‌گردد و کسی که با مردم زیاد اختلاط داشته از روی پشیمانی دو دست خود را می‌گزد. چنان‌که خداوند سبحان فرموده است:

﴿وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظّٰالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يٰالَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يٰاوَيْلَتىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِي...﴾[1]

«و در آن روز انسان ستمکار هردو دست خویش را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش! با رسول خدا راه برمی‌گزیدم. ای وای! ای کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. بعد از آن که قرآن به دستم رسیده بود، مرا گمراه کرد».

و خدا فرموده است:

﴿اَلْأَخِلاّٰءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾.[2]

«دوستان در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران».

«و از زبان حضرت ابراهیم خلیل الله به قومش فرموده است:

﴿إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثٰاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ مَأْوٰاكُمُ النّٰارُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ﴾[3]

«شما غیر از خدا بت‌هایی را برای خویش برگزیده‌اید تنها به خاطر محبت (بزهکارانه‌ای) که در دنیا میان خود دارید، سپس روز قیامت برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می‌جوید و بعضی از شما بعضی دیگر را نفرین می‌کند، و بالاخره جایگاهتان آتش دوزخ خواهد بود و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت».

---

۱. فرقان / ۲۹ - ۲۸ - ۲۷.
۲. زخرف / ۶۷.
۳. عنکبوت / ۲۵.

این حالت کلیه‌ی کسانی است که در یک هدف شریک هستند؛ تا زمانی که برای رسیدن به آن همکاری داشته باشند همدیگر را دوست می‌دارند، ولی هرگاه این هدف از بین رفت پشیمانی و اندوه و درد جانشین آن می‌شود و به خاطر غم و عذابی که این هدف به دنبال داشته است دوستی و صمیمیتشان به بغض و نفرین و بدگویی از یکدیگر تبدیل می‌شود، همان‌طور که در این دنیا به هنگام مؤاخذه و مجازات کسانی که در انجام یک عمل ننگ همدست بوده‌اند مشاهده می‌کنیم. بنابراین هر دو نفری که به خاطر یک امر باطل همکاری می‌کنند و به یکدیگر محبت می‌ورزند در نهایت حتماً دوستی بین آن‌ها به کینه و دشمنی تبدیل خواهد شد.

شرط سودمندی در رابطه با مسأله‌ی اختلاط آن است که فرد در کارهای نیک مانند جمعه و جماعت و اعیاد و مراسم حج و فراگیری علم و دانش و جهاد و نصیحت با مردم اختلاط کند. و در انجام کارهای بد و زیاده‌روی در امور مباح از آن‌ها دوری گزینند. و اگر حتی نیازمندی فرد او را به اختلاط با مردم در امور شر وادار می‌کرد و دوری‌گرفتن از آن‌ها برایش ممکن نبود، زنهار! زنهار! از این‌که با آن‌ها همراه شود. و باید در مقابل اذیت و آزارشان شکیبا باشد چون اگر قدرت و یاریگری نداشته باشد حتماً او را آزار خواهند داد؛ اما این اذیت و آزار در نهایت برای او عزت و محبت و عظمت و ستایش و تمجید خود آزاردهندگان و مسلمانان و خداوند پروردگار جهانیان را به دنبال خواهد داشت. در حالی که موافقت‌کردن با آن‌ها ذلت و پستی و بغض و نفرت و ناامیدی و نفرین آن‌ها و مسلمانان و خداوند پروردگار جهانیان را به دنبال خواهد داشت. بنابراین صبر در مقابل اذیت و آزار آن‌ها عاقبتی نیکو و پایانی ستوده خواهد داشت.

اما اگر نیازمندی فرد او را به اختلاط با مردم در زیاده‌روی در امور مباح وادار می‌کرد، در صورت امکان باید سعی کند که آن مجلس را به جایی برای اطاعت و پیروی از خدا مبدل سازد و خود را تشویق و قلبش را تقویت نماید و به شیطان‌صفت‌هایی که سعی دارند با ریا جلوه‌دادن رفتار او و متهم‌کردن او به اظهار علم و مقام، او را از این کار بازدارند توجه نکند؛ بلکه باید به مبارزه با آن‌ها برخیزد و از خدا طلب یاری کند و در حد توان خود برایشان خیر و نیکی اختیار نماید. ولی اگر توانایی این کار را نداشت باید خود را از میان آن‌ها بیرون بکشد

چنان‌که مو را از خمیر بیرون می‌کشند. باید در میان مردم حاضر غایب، دور نزدیک و خوابیده‌ی بیدار باشد، به آن‌ها بنگرد ولی ایشان را نبیند، گفتارشان را بشنود ولی به آن‌ها توجه نکند؛ زیرا او قلبش را از میان آن‌ها برداشته و آن را به عالم اعلی رسانده و به همراه ارواح پاک ملکوتی به دور عرش خدا در حال گردش است و این کار بر نفس انسان چقدر دشوار و سخت و برای کسی که خداوند آن را برایش میسر کرده چه آسان است! پس آن‌چه که میان انسان و خداست این است که او را تصدیق نماید و دائماً به سوی وی پناهنده شود و عاجزانه و ذلیلانه خود را به درگاه او بیفکند. و هیچ چیزی او را در این امر یاری نخواهد کرد مگر محبت صادقانه و ذکر دائم با قلب و زبان و پرهیز از چهار مفسده‌ی دیگر که بعداً بیان خواهند شد و جز با تجهیزات مناسب و بنیه‌ای قوی از جانب خدای عزوجل و عزم و اراده‌ای صادق و فراغت از تعلق به غیر خدا، به این مقام نمی‌رسد. و خداوند متعال داناترین است.

بنابراین برای انسان ضروری است که در حد نیاز با مردم اختلاط داشته باشد[1] و مردم را از لحاظ اختلاط با آن‌ها به چهار گروه تقسیم کند و هرگاه یکی از این چهار گروه با دیگری درآمیزد و او نتواند آن‌ها را از هم تشخیص دهد دچار شر و فساد خواهد شد:

گروه اول: افرادی هستند که اختلاط با آن مانند غذاخوردن است که انسان نمی‌تواند در شب و روز از آن بی‌نیاز باشد، پس هرگاه نیاز خود را از آن‌ها دریافت کرد همنشینی با آن‌ها را ترک کند بعد از آن نیز هرگاه به آن‌ها نیازمند شد به همین روش با آن‌ها اختلاط کند. این گروه از کبریت قرمز نایاب‌ترند؛ آن‌ها کسانی هستند که به خدا و دستورات او و حیله‌ی دشمنان خدا و بیماری‌های قلب و داروهای آن آگاهند و مردم را به سوی خدا و رسول و مخلوقات او نصیحت می‌کنند، بنابراین همنشینی با این گروه سرتا پا سود و منفعت است.

گروه دوم: افرادی هستند که اختلاط با آن‌ها مانند داروست که فرد هنگام بیماری به آن نیاز دارد؛ بنابراین تا زمانی که سالم هستی به اختلاط با آن‌ها نیاز نداری؛ آن‌ها کسانی هستند که در ضرورت‌های روزمره و رفع نیازهایت مانند انواع معاملات و شراکت‌ها و مشورت و معالجه و امثال این‌ها از آن‌ها بی‌نیاز نخواهید بود. بنابراین هرگاه نیازت را از همنشینی با این افراد برطرف کردی، بعد از آن اختلاط با آن‌ها جزو اختلاط با گروه سوم خواهد بود.

---

۱. از این جا تا آخر این قسمت جزو کتاب «بدائع الفوائد» ۲۷۴/۲ ـ ۲۷۵ است.

گروه سوم: افرادی هستند که اختلاط با آن‌ها مانند درد و بیماری با اختلاف مراتب و انواع آن همراه با قوّت و ضعف آن است. از جمله این گروه کسانی هستند که همنشینی با آن‌ها مانند درد بی‌درمان و بیماری مزمن است، هیچ‌گونه سود دینی و دنیایی از این افراد به تو نمی‌رسد و با این وجود حتماً دین و دنیا یا یکی از آن دو را به خاطر آن‌ها از دست خواهی داد. پس اگر با این گروه اختلاط کنی و به آن‌ها بپیوندی برای تو بیماری و مرگ ترسناک خواهند بود. و نیز اختلاط با برخی از آن‌ها مانند درد دندان است که هرگاه آن را کشیدی درد تو آرام می‌گیرد. هم‌چنین اختلاط با بعضی از آن‌ها باعث تب و لرز روح است؛ این گروه افراد ترشرو و کم‌عقلی هستند که نه به خوبی صحبت می‌کنند تا به تو سود برسانند و نه به خوبی گوش فرا می‌دهند تا از سخنان تو بهره‌مند شوند، خویشتن را نمی‌شناسند تا آن را در جای مناسب خود قرار دهند؛ بلکه اگر صحبت کنند کلامشان مانند پتکی است که بر قلب شنوندگان فرود می‌آید ولی با این وجود از سخنان خود خرسند هستند و به آن شادمان می‌شوند و همیشه از چیزی سخن می‌گویند که در درون خود دارند، گمان می‌کنند که کلامشان مشکی است که مجلس از بوی آن معطر می‌شود. و اگر سکوت کنند سکوتشان از سنگ زیرین آسیاب سنگین‌تر است که نه می‌توان آن را حمل کرد و نه می‌توان آن را بر روی زمین کشاند.

از امام شافعی‌ﷺ نقل شده که فرمود: «هیچ‌گاه آدم سنگین و ترشرویی در کنار من ننشسته، مگر این‌که احساس کرده‌ام که طرفی که در آن نشسته از طرف دیگرم پایین‌تر است».

روزی در خدمت استادم ـ ابن‌تیمیه ـ مردی از این قبیل دیدم. استادم او را تحمل می‌کرد در حالی که از این کار عاجز بود. پس به من رو کرد و فرمود: همنشینی با انسان سنگین و بی‌توجه موجب تب و لرز هر چهار روز یک بار می‌گردد. سپس فرمود: ولی بدن‌های ما به تب و لرز عادت کرده و این کار برایش عادی شده است.

خلاصه این‌که اختلاط با هر انسان ناسازگاری مانند تب و لرزی است که برای انسان پیش می‌آید و گاه گذرا و گاه همیشگی است، و یکی از دشواری‌های دنیا برای انسان آن است که به یکی از این افراد مبتلا شود و هیچ چاره‌ای جز معاشرت و همنشینی با وی نداشته باشد، پس باید عاقلانه با او معاشرت کند تا این‌که خداوند راهی برای رهایی و نجاتش باز می‌کند.

گروه چهارم: افرادی هستند که اختلاط با آن‌ها هلاکت تمام و به منزله‌ی خوردن سم است. اگر برای خورنده‌ی آن پادزهری پیدا شود بهبودی می‌یابد وگرنه مرگ او حتمی خواهد بود. این افراد در میان مردم زیادند خداوند آن‌ها را زیاد نگرداند؟

آن‌ها اهل بدعت و ضلالتند؛ مردم را از سنت پیامبرﷺ بازمی‌دارند و به خلاف آن دعوت می‌کنند، آن‌ها راه خدا را می‌بندند و آن را منحرف می‌کنند، بدعت را به سنت و سنت را به بدعت، معروف را به منکر و منکر را به معروف تبدیل می‌کنند. اگر مسأله‌ی توحید در میان آن‌ها مطرح شود می‌گویند: «اولیا و صلحا آن را ناقص کرده‌اند».

اگر سخن از پیروی پیامبرﷺ به میان آید می‌گویند: «امامان مجتهد آن را از بین برده‌اند».

اگر خداوند را به اوصافی که خود و پیامبرش بدون افراط و تفریط توصیف نموده‌اند، برایشان توصیف کنی، می‌گویند: «تو از مشبهین (کسانی که خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کنند) هستی».

اگر به کار نیکی که خدا و رسول او بدان دستور داده‌اند سفارش کنی و از کار بدی که خدا و رسولش از آن نهی فرموده‌اند نهی کنی، می‌گویند: «تو از آشوبگرانی».

اگر از سنت پیامبرﷺ تبعیت کنی و آن‌چه را که با آن مخالف است ترک کنی، می‌گویند: «تو از اهل بدعت و گمراه‌کنندگانی».

اگر از مردم دوری کنی و با خدای خود خلوت کنی و جای خود را در میان آن‌ها و لاشه‌ی دنیا خالی کنی، می‌گویند: «تو از پنهان‌کارانی».

و اگر آن‌چه را که بدان اعتقاد داری رها کنی و دنبال خواسته‌های آن‌ها بروی، نزد خدا و رسول او جزو خسارتمندان و نزد آن‌ها جزو منافقین خواهی بود. پس کاملاً هوشیار باش! که رضایت خدا و رسولش را به خاطر پرهیز از خشم آن‌ها از دست ندهی و فکر خود را به ملامت و سرزنش آن‌ها مشغول مکن و به نفرین و خشم آن‌ها توجه نکن که این عین کمال توست. چنان‌که شاعر گفته است:

وَ إِذٰا أَتَتْكَ مَذَمَّتِي مِنْ نٰاقِصٍ   فَهِيَ الشَّهٰادَةُ لِي بِأَنِّي فٰاضِلُ

«هرگاه مذمت من از زبان شخصی پست به گوش تو رسید، بدان که آن شهادتی است بر این‌که من واقعاً بزرگوار هستم».

مفسده‌ی دوم؛ آرزوها

مفسده‌ی دوم از مفاسد قلب واردشدن به دریای آرزوهاست و آن دریایی بدون ساحل است که ورشکستگان دنیا به آن وارد می‌شوند. چنان‌که گفته‌اند: «آرزو سرمایه‌ی ورشکستگان است». کالای آن‌ها وعده‌های شیطان، خیالات واهی و بهتان می‌باشد. امواج آرزوهای دروغین و خیالات باطل به بازی‌دادن آرزومندان خود ادامه می‌دهند. چنان‌که سگ‌ها با لاشه‌ی مردار بازی می‌کنند. و این سرمایه‌ی هر انسان پست و خسیس و سفله‌ای است که دارای همتی نیست تا به وسیله‌ی آن به حقایق بیرونی برسد، بلکه این حقایق را با آرزوهای ذهنی خود جایگزین نموده است. هرکس برحسب حال خود، بعضی در آرزوی رسیدن به قدرت و سلطنت و بعضی در آرزوی گشتن در زمین و دیدار از شهرها و یا به دست‌آوردن اموال و دارایی و یا زنان و غلامان به سر می‌برد. و هر کدام از آن‌ها صورت دلخواه خود را به گونه‌ای در ذهن خود تجسم می‌کند که به آن رسیده و از دست‌یابی به آن لذت می‌برد؛ اما ناگهان به خود می‌آید و می‌بیند که تنها حصیرش در دستان اوست.

اما آرزوهای انسان صاحب همتِ والا، درباره‌ی علم و ایمان و نیز عملی می‌چرخد که او را به خدا و همجواری وی نزدیک کند، پس آرزوهای این فرد ایمان و نور و حکمت است؛ اما آرزوی دیگری فریب و خدعه است.

پیامبرﷺ نیز آرزومندان خیر را مدح فرموده و گاهی اجر و ثواب آن‌ها را در بعضی از کارها مانند ثواب و اجر انجام‌دهنده‌ی آن قرار داده است، مانند کسی که می‌گوید: «اگر سرمایه‌ای داشتم مانند فلانی عمل می‌کردم که نسبت به سرمایه‌اش از خدا می‌ترسد و صله‌ی رحم را در آن به جای می‌آورد و حق خدا را از آن خارج می‌کند». پیامبرﷺ فرموده‌اند: «آن دو نفر در اجر و پاداش مساوی و برابرند».

پیامبر اکرمﷺ در حجة‌الوداع آرزو کرده که حج تمتع را انجام دهد و از احرام بیرون آید و حیوان قربانی را با خود نبرد، در حالی که ایشان حجش را به صورت قران انجام داده بود، پس خداوند ثواب حج قران[۱] را به مانند انجام آن و نیز ثواب حج تمتع را که آرزو کرده بود به ایشان عطا نمود و بدین ترتیب اجر هر دو را با هم جمع کرد.

---

۱. قران: انجام حج عمره و تمتع با هم.

مفسده‌ی سوم؛ تعلّق به غیر خدا

مفسده‌ی سوم از مفاسد قلب تعلق و وابستگی به غیر خداوند تبارک و تعالی است و این مفسده به طور یقین بزرگ‌ترین مفاسد قلب به شمار می‌رود و در راه رسیدن او به مصلحت و خوشبختی، هیچ چیزی مضرتر و بازدارنده‌تر از آن نیست؛ چون هرگاه قلب به غیر خداوند تعلق پیدا کند خداوند او را به آن‌چه که بدان تعلق پیدا کرده واگذار کرده او را به خاطر این تعلق رسوا می‌کند. هم‌چنین به سبب تعلق و التفاتش به غیر خدا مطلوب خود از جانب خداوند را نیز از دست می‌دهد، در نتیجه نه از جانب خداوند بهره‌مند می‌شود و نه از سوی کسی که به وی امیدوار بوده به هدفش می‌رسد. خداوند فرموده است:

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً * كَلّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً﴾.[۱]

«به‌جز خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند تا این‌که چنین معبودهایی مایه‌ی عزت و احترام ایشان گردند. نه چنین است (که می‌اندیشند. روز قیامت) معبودهایی را که می‌پرستند، عبادت ایشان را انکار خواهند کرد، و دشمن آنان خواهند بود».

و نیز فرموده است:

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ * لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ﴾.[۲]

«آنان به‌جز از خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند بدین امید که یاری شوند. معبودها (ی دروغین) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند، بلکه پرستندگان سپاهیان آماده‌ی معبودها (ی عاجز خود) هستند».

بنابراین پست‌ترین انسان‌ها کسی است که به غیر خدا تعلق پیداکرده است، چون آن‌چه که از مصالح و سعادت و پیروزیش از دست داده بسیار بیشتر از چیزی است که با تعلق به غیر خدا به دست آورده است و نیز آن‌چه که به دست آورده در معرض زوال و نابودی است. و مثال کسی که به غیر خدا تعلق بسته باشد مانند کسی است که به خاطر رهایی از گرما و سرما به زیر سایه‌ی لانه عنکبوتی که پست‌ترین لانه‌هاست، پناه ببرد.

---

۱. مریم / ۸۲ - ۸۱.

۲. یس / ۷۵ - ۷۴.

خلاصه این‌که تعلق به غیر خدا اساس شرک و زیربنای آن است و صاحب آن در معرض مذمت و سرافکندگی است. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿لا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً﴾.[1]

«با یزدان، خدای دیگری قرار مده که نکوهیده و زبون شوی».

در نتیجه مورد مذمت و سرزنش قرار می‌گیری و کسی نیست که تو را ستایش کند، پست و بی‌ارزش خواهی شد و کسی نیست که تو را یاری کند؛ چون بعضی از مردم گاهی شکست می‌خورند ولی با این وجود ستایش می‌شوند مانند کسی که باطلی بر او پیروز شود و گاهی با وجود این‌که شخص پیروز می‌شود باز مورد مذمت قرار می‌گیرد مانند کسی که به کمک باطلی بر دیگری چیره شده است؛ ولی گاهی اوقات شخص هم پیروز شده و هم مورد ستایش قرار می‌گیرد مانند کسی که به کمک حق پیروز شده و مالکیت یافته است. اما جایگاه شخص مشرک وابسته به غیرخدا در بین اقسام چهارگانه پست‌ترین جایگاه است؛ نه پیروز شده و نه مورد ستایش قرار می‌گیرد.

مفسده‌ی چهارم؛ سیری

مفسده‌ی قلب به علت سیرشدن دوگونه است: یکی آن‌که عیناً و ذاتاً باعث فساد قلب است مانند محرمات، که آن هم دوگونه است: محرمات نوع اول که به خاطر رعایت حق خداست مانند نخوردن مردار و خون و گوشت خوک و حیوان درنده و پرندگان چنگالدار. محرمات نوع دوم که به خاطر رعایت حق بندگان خداست مانند نخوردن اموال سرقتی و غصب و غارت شده و مالی که بدون رضایت صاحبش خواه از روی قهر و اجبار و یا به خاطر شرم و سرزنش برداشته شود.

گونه‌ی دوم به همان اندازه‌ی خروج فرد از حد، قلب را فاسد می‌کند مانند اسراف و زیاده‌روی در حلال و سیرشدن بیش از حد، که او را در انجام عبادات، سنگین و تنبل می‌کند و نیز او را به چاره‌جویی مخارج شکم و تلاش در پی آن مشغول می‌کند تا زمانی که به آن دست می‌یابد، و هرگاه به آن دست یافت وی را به تحولات شکم و پیشگیری از مضرات و

---

۱. اسراء / ۲۲.

آزار و اذیت ناشی از سنگینی آن مشغول می‌کند، و اسباب شهوت را بر او تسلط داده و راه رفت و آمد شیطان را باز کرده و آن را وسعت می‌دهد، زیرا شیطان از محل رفت و برگشت خون انسان گذر می‌کند. کسی که زیاد بخورد، زیاد می‌نوشد، در نتیجه زیاد می‌خوابد و بسیار هم خسارتمند می‌شود.

در حدیث مشهور آمده است:

«مٰا مَلَأَ آدَمِيٌّ وِعٰاءً شَرّاً مِنْ بَطْنِهِ بِحَسَبِ ابْنِ آدَمَ لُقَيْمٰاتٌ يُقِمْنَ صُلْبَهُ، فَإِنْ كٰانَ لاٰبُدَّ فٰاعِلاً فَثُلُثٌ لِطَعٰامِهِ وَ ثُلُثٌ لِشَرٰابِهِ وَ ثُلُثٌ لِنَفَسِهِ»[1].

«انسان هیچ ظرفی بدتر از شکم خود پر نکرده است، برای انسان چند لقمه‌ای که او را مقاوم و محکم سازد کافی است و در صورتی که ناچار به خوردن باشد باید یک سوم معده‌اش را به خوردن، یک سوم آن را به نوشیدن و یک سوم دیگر را به نفس‌کشیدن اختصاص دهد».

نقل است که ابلیس در محضر یحیی بن ذکریا قرار گرفت، ایشان به ابلیس فرمود: آیا هیچگاه توانسته‌ای ضرری به من برسانی؟ ابلیس گفت: خیر، جز این‌که شبی غذایت را برایت آوردند و من آن غذا را برایت لذت‌بخش کردم تا این‌که از آن سیر خوری و خوابیدی و از انجام عبادت‌های شبانه‌ات باز ماندی. آن‌گاه یحیی گفت: بر من باد که هیچ‌گاه از هیچ غذایی سیر نشوم. و ابلیس گفت: بر من باد که هیچ‌گاه هیچ انسانی را نصیحت نکنم.

مفسده‌ی پنجم؛ خواب زیاد

همانا خواب زیاد قلب را می‌میراند و بدن را سنگین و وقت را تباه می‌کند و غفلت و تنبلی زیاد را به بار می‌آورد. بعضی از خواب‌ها به شدت مکروه هستند و بعضی از آن‌ها نیز نه‌تنها برای بدن سودمند نیست بلکه مضر هم هست. سودمندترین خواب آن است که هنگام شدت نیاز به آن باشد و خواب اول شب بهتر و مفیدتر از خواب آخر شب است و خواب وسط روز مفیدتر از اول و آخر آن است. هرچه خواب به دو طرف روز نزدیک باشد نفع آن کم و ضررش زیاد خواهد بود به ویژه خواب عصر و اول روز، مگر برای کسی که شب زنده‌دار است.

---

۱. ترمذی (۲۳۸۰) و ابن ماجه (۳۳۴۹) آن را استخراج نموده‌اند.

از جمله خواب‌های مکروه نزد علما خواب بین نماز صبح و طلوع آفتاب است زیرا این وقت در نزد آن‌ها یک غنیمت به شمار می‌رود. هم‌چنین این وقت در نزد سالکین دارای مزیت بالایی برای سیر و سلوک بوده است. آن‌ها حتی اگر در طول شب در حال سیر و سلوک می‌بودند به خود اجازه نمی‌دادند که تا طلوع آفتاب از این وقت بهره‌مند نشوند چون این وقت آغاز روز و کلید آن است و هنگام نزول روزی و دستیابی به قسمت و نصیب و رسیدن به برکت است و روز از آن سرچشمه می‌گیرد و حکم تمام روز بر حکم آن تطبیق داده می‌شود. پس لازم است که خوابیدن در این وقت مانند خواب در حالت اضطراری باشد.

خلاصه این‌که معتدل‌ترین و سودمندترین خواب‌ها، خواب نصف اول شب و یک ششم آخر آن است که به مدت هشت ساعت است و این نزد پزشکان معتدل‌ترین خواب به حساب می‌آید و از نظر آن‌ها خواب بیشتر یا کمتر از آن، کم و بیش در طبیعت وجود انسان انحراف ایجاد می‌کند.

از دیگر خواب‌هایی که سودمند نیستند، خوابیدن بلافاصله بعد از غروب آفتاب تا پایان شفق و آمدن سیاهی شب است و پیامبرﷺ نیز این خواب را مکروه دانسته است. پس شرعاً و طبعاً مکروه است.[1]

همان گونه که خواب زیاد این آفت‌ها را به دنبال دارد ترک آن نیز موجب آفت‌های بزرگ دیگر می‌شود، از جمله بدمزاجی و خشک‌مزاجی آن و انحراف نفس و خشک‌شدن رطوبت‌هایی که انسان را در فهم و عمل کمک می‌کند و باعث ایجاد بیماری‌های کشنده‌ای می‌شود که قلب و بدن انسان نمی‌تواند با وجود آن‌ها زنده بماند؛ زیرا پایداری وجود انسان جز با اعتدال و میانه‌روی ممکن نیست. بنابراین هرکس به آن متوسل شود به سهم خود از تمام کارهای نیک دست خواهد یافت. و تنها خداوند یاری‌رسان است.

---

۱. نویسنده در کتاب «فوائد» ص ۱۸۲ گفته است: تاریکی قلب ناشی از چهار چیز است هنگامی که از حد نیاز تجاوز کند: خوردن، خوابیدن، صحبت‌کردن و اختلاط با مردم. و در «بدائع الفوائد» ۲۷۱/۲ در راستای احتراز از شیطان فرموده است: «خودداری از نگاه‌کردن و سخن‌گفتن و خوردن و اختلاط زیاد با مردم». پس در این دو متن نگاه‌کردن و سخن‌گفتن زیاد را اضافه کرده است. ما نیز این دو را از کتاب «بدائع الفوائد» ۲۷۱/۲ - ۲۷۳ گرفته و به اصل موضوع اضافه کرده‌ایم.

مفسده‌ی ششم: نگاه‌کردن زیاد

نگاه‌کردن زیاد باعث تحسین و نیک‌شمردن نگاه‌شونده و اشتغال فکر به چگونگی دستیابی به آن می‌شود پس مبدأ فتنه از نگاه‌کردن زیاد شروع می‌شود. چنان‌که در مسند از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود:

«اَلنَّظَرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهامِ إِبْلِيسَ، فَمَنْ غَضَّ بَصَرَهُ لِلّٰهِ، أَوْرَثَهُ اللّٰهُ حَلٰاوَةً يَجِدُهٰا فِي قَلْبِهِ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقٰاهُ».

«نگاه‌کردن (به زنان نامحرم) تیری سمی از تیرهای شیطان است که اگر کسی به خاطر خدا چشمش را از آن فروگذارد خداوند شیرینی و حلاوتی به او می‌بخشد که تا روز قیامت و دیدار او آن را در قلب خود احساس می‌کند».

بنابراین تمام حوادث بزرگ تنها از نگاه‌کردن زیاد به وجود می‌آیند و چه بسیار که یک نگاه، نه یک حسرت بلکه حسرت‌هایی را به دنبال داشته است، چنان‌که شاعر گفته است:

كُلُّ الْحَوٰادِثِ مَبْدَأُهٰا مِنَ النَّظَرِ — وَ مُعْظَمُ النّٰارِ مِنْ مُسْتَصْغَرِ الشَّرَرِ
كَمْ نَظَرَةً فَتَكَتْ فِي قَلْبِ صٰاحِبِهٰا — فَتْكَ السِّهٰامِ بِلٰا قَوْسٍ وَ لٰا وَتَرِ

«مبدأ تمام حوادث از نگاه‌کردن (به زنان نامحرم) است، آتش بزرگ از جرقه‌ای کوچک شعله‌ور می‌شود، چه بسیار که یک نگاه مانند تیر در قلب نظر کننده فرو رفته است، بدون اینکه کمان و زهی داشته باشد».

شاعر دیگری گفته است:

وَ كُنْتَ مَتىٰ أَرْسَلْتَ طَرْفَكَ رٰائِداً — لِقَلْبِكَ يَوْماً أَتْعَبَتْكَ الْمَنٰاظِرُ
رَأَيْتَ الَّذِي لٰا كُلُّهُ أَنْتَ قٰادِرٌ — عَلَيْهِ وَ لٰا عَنْ بَعْضِهِ أَنْتَ صٰابِرُ

«هرگاه چشم خود را به عنوان پیشگام قلب بفرستی، منظره‌ها تو را خسته خواهند کرد؛ چیزی را می‌بینی که نه بر تمام آن تسلط می‌یابی و نه با دستیابی به بعضی از آن صبر و آرامش خواهی یافت».

خلاصه این‌که نگاه‌کردن زیاد اصل و اساس بلا و مصیبت است.

مفسده‌ی هفتم؛ صحبت‌کردن زیاد

سخن‌گفتن زیاد راه‌هایی از شر را به روی انسان باز می‌کند که همه‌ی آن‌ها راه ورود شیطان هستند، بنابراین خودداری از سخن‌گفتن زیاد تمام این درها را بر روی شیطان می‌بندد. چه بسیار جنگ‌هایی که به خاطر یک کلمه رخ داده است.

پیامبر ﷺ به معاذ فرمود:

«وَ هَلْ يُكِبُّ النَّاسَ عَلىٰ مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ».[۱]

«آیا مردم را بر روی بینیشان به آتش دوزخ می‌کشاند جز آن‌چه که زبان‌هایشان درو کرده است».

در احادیث ترمذی روایت شده است که: مردی از انصار فوت کرد، عده‌ای از صحابه گفتند: خوشا به حالش! پیامبر ﷺ فرمود: «شما چه می‌دانید؟ شاید از چیزی که به او مربوط نبوده سخن گفته و یا در مالی بخل ورزیده و آن را کم کرده باشد».[۲]

بیشتر گناهان تنها از سخن‌گفتن و نگاه‌کردن زیاد به وجود می‌آیند و این دو وسیع‌ترین راه‌های ورود شیطان هستند؛ چون مسبب این‌ها برخلاف آرزوی شکم از کار خود خسته و ناامید نمی‌شوند، زیرا هرگاه شکم پر شود دیگر اشتهای غذا ندارد اما چشم و زبان در صورتی که به آن‌ها توجه نشود از نگاه‌کردن و سخن‌گفتن خسته نمی‌شوند. بنابراین دایره‌ی جنایت آن‌ها وسیع و پیروانشان زیاد و آفت‌هایشان سنگین است و علمای گذشته همانطور که مردم را از نگاه‌کردن زیاد برحذر می‌داشتند آن‌ها را از سخن‌گفتن زیاد نیز برحذر می‌داشتند. ایشان می‌فرمودند: «هیچ چیزی مانند زبان به زندانی‌کردن طولانی نیاز ندارد».

---

۱. ترمذی / ۱۶۱۶ و ابن ماجه / ۳۹۷۳ آن را روایت کرده‌اند.

۲. ترمذی / ۲۳۱۶ آن را روایت کرده ولی البانی آن را ضعیف دانسته است.

بخش سوّم:



بیان حقیقت بیماری قلب

فصل اول
حقیقت بیماری قلب

بیان بیماری قلب در آیات قرآن:

خداوند درباره‌ی منافقین فرموده است:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً﴾.[1]

«در دل‌هایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد».

و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾.[2]

«این وسوسه‌های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آزمایش کسانی سازد که در دل‌هایشان بیماری است».

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾.[3]

«ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مانند هیچ‌یک از زنان (عادی مردم) نیستید، اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید، صدایتان را نرم و نازک نکنید که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند».

خداوند به همسران پیامبر ﷺ دستور داده که هنگام صحبت‌کردن صدایشان را نرم و نازک نکنند چنان‌که زن بدکاره و فاحشه در صحبت‌کردنش این کار را می‌کند، مبادا کسی که در

---

۱. بقره / ۱۰.
۲. حج: ۵۲ ـ ۵۴.
۳. احزاب / ۳۲.

دلش بیماری شهوت است به وی چشم طمع بدوزد. با این وجود نیز به آنان دستور داده که در گفتارشان خشن نباشند، طوری که به خشونت و ناسزا بینجامد بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویند.

هم‌چنین خداوند متعال فرموده است:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنٰافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ﴾.[1]

«اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم».

اختلاف موضع‌گیری قلب‌ها در مقابل یک حکم واحد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ النّٰارِ إِلّٰا مَلاٰئِكَةً وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلّٰا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ وَ يَزْدٰادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمٰاناً وَ لاٰ يَرْتٰابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ يَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكٰافِرُونَ مٰاذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً﴾[2].

«مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم، و شماره‌ی آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان تردید به خود راه ندهند و کسانی که دل‌هایشان بیماری (نفاق) دارد. و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می‌خواسته است؟»

خداوند سبحانه و تعالی در مورد حکمتی که به خاطر آن تعداد فرشتگان مأمور جهنم را نوزده نفر قرار داده خبر داده است؛

خداوند در این‌باره پنج حکم را ذکر فرموده است:

۱ـ امتحان و آزمایش کافران: که با افزودن به کفر و گمراهی آن‌ها صورت می‌گیرد.

۲ـ تقویت یقین اهل کتاب: ایشان به سبب موافقت با این خبر نفسشان تقویت می‌گردد زیرا بدون این‌که از جانب حضرت محمدﷺ به آن‌ها تلقی شود این اخبار را از پیامبرانشان

---

۱. احزاب: ۶۰.

۲. مدثر / ۳۱.

دریافت کرده‌اند. پس حجت و برهان بر دشمنان آن‌ها برپا می‌شود و کسی که خداوند بخواهد او را هدایت کند پیرو ایمان خواهد شد.

۳ـ افزایش ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند به خاطر تصدیق کامل و اعتراف و اقرار به آن.

۴ـ برداشته‌شدن شک و تردید از اهل کتاب به خاطر قبول آن و از مسلمانان به خاطر تصدیق کامل آن.

بنابراین ما در این جا با چهار حکمت روبرو هستیم:

۱ـ آزمایش کافران.

۲ـ یقین پیداکردن اهل کتاب.

۳ـ افزایش ایمان مؤمنان.

۴ـ زدودن شک و تردید از مؤمنان و اهل کتاب.

اما حکمت پنجم عبارت است از: به حیرت انداختن کافران و کسانی که دلشان بیمار بوده و از درک این مطلب نابینا هستند.

آن‌ها می‌گویند: ﴿**ماذا أراد الله بهذا مثلاً**﴾[۱] «خواست خدا از این مثل چیست؟»

این حالت قلب‌ها به هنگام رسیدن حق از جانب خداوند به آن‌هاست؛ یک قلب به وسیله‌ی حق دچار کفر و انکار می‌شود، یک قلب دیگر که به وسیله‌ی آن ایمان و تصدیقش افزایش می‌یابد، و قلب دیگری که به آن یقین پیدا می‌کند و سپس به وسیله‌ی خود آن علیه آن اقامه‌ی حجت می‌کند و قلبی که حق موجب حیرت و سردرگمی وی گشته و نمی‌داند منظور از آن چیست؟!

یقین و عدم شک‌ورزی در این‌باره بدین‌صورت است؛ اگر هر دوی آن‌ها به یک شیء برگردند ذکر عدم شک به معنای اقرار به یقین و تأکید بر آن است و منافی هر چیزی است که به هر طریقی مخالف یقین باشد؛ اما اگر این دو به دو شیء برگردند بدین‌صورت که یقین به خبر ذکر شده در مورد تعداد فرشتگان برگردد و عدم شک به عموم آن‌چه که پیامبرﷺ از آن خبر داده برگردد، در این حالت هرکس که صحت این خبر را شناخته باشد دیگر در صداقت پیامبرﷺ شک و تردید نمی‌کند، چون این خبر که جز پیامبرﷺ از کس دیگری شنیده نشده

---

۱. بقره / ۲۶.

بر صداقت ایشان دلالت می‌کند. و بدین‌ترتیب فایده‌ی ذکر حق آشکار می‌گردد و هدف ما در این جا بیان بیماری قلب و حقیقت آن است.

[قرآن] شفای بیماری دل‌هاست

خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی و درمانی برای آن‌چه که در سینه‌هاست آمده و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است».

بنابراین قرآن درمانی برای بیماری جهل و گمراهی است که در سینه‌ها قرار دارد، چراکه به راستی جهل مرضی است که درمان آن علم و هدایت است و گمراهی مرضی است که درمان آن رشد و پیشرفت است. و خداوند متعال پیامبرش را از این دو نوع بیماری پاس داشته و فرموده است:

﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ﴾[2].

«سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند. یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است و راه خطا نپیموده است و به کژراهه نرفته است».

پیامبر اکرمﷺ نیز خلفای خود را به ضدیت با این دو بیماری توصیف نموده و فرموده است:

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي».[3]

«بر شما باد که به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایتگر بعد از من عمل کنید».

و خداوند سبحان کلام خود را پند و اندرزی برای عامه‌ی مردم و هدایت و رحمتی برای خواص آن‌ها که به او ایمان آورده‌اند و نیز درمانی برای آن‌چه که در سینه‌هاست، قرار داده است. پس هرکس که از طریق قرآن به دنبال شفایافتن باشد از بیماری خود بهبود می‌یابد ولی

---

۱. یونس / ۵۷.
۲. نجم / ۱ و ۲.
۳. ابوداوود / ۴۶۰۷، ترمذی / ۲۶۷۶، ابن ماجه / ۴۲ ـ ۴۴ و دارمی / ۹۵ آن را استخراج نموده‌اند و البانی آن را تصحیح کرده است.

هرکس که از طریق قرآن به دنبال آن نباشد مانند کسی است که این شعر درباره‌ی او آمده است:

فَـإِذٰا بَـلَّ مِـنْ دٰاءٍ ظَـنَّ أَنَّـهُ   نَجٰا، وَ بِهِ الدّٰاءُ الَّذِي هُوَ قٰاتِلُهُ

«هرگاه از دردی بهبودی یافت گمان می‌کند که نجات پیدا کرده است در حالی کـه بـیماری کشنده‌ی او هنوز به همراه اوست».

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰ يَزِيدُ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً﴾.[1]

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی و رحمت برای مـؤمنان است ولی بـر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید»[2].

روشن است که حرف (من) در این جا برای بیان جنس است، پس تمام قرآن برای مؤمنان شفا و رحمت است.

---

۱. اسراء / ۸۲.

۲. البته منظور خداوند از این آیه تنها بیماری نادانی و گمراهی نیست، بلکه بیماری جسمی و روحی را هم دربر می‌گیرد. «خُذْ مِنَ الْقُرْآنِ مٰاشِئْتَ لِمٰا شِئْتَ». (مترجم).

فصل دوم:
علل بیماری جسم و قلب

بیان بیماری‌های قلب و راه‌های علاج آن

چنان‌که دیدیم بیماری جسم عکس صحت و سلامتی آن است که عبارت است از: خارج‌شدن آن از حد اعتدال طبیعی خود به خاطر فسادی که بر آن عارض می‌شود و ادراک و حرکات طبیعی آن را مختل می‌کند، پس یا به طور کلی توان ادراکش را از بین می‌برد مانند کوری و کری و فلج، یا این‌که قوه‌ی ادراکش را به خاطر ایجاد ضعف در اعضای آن دچار نقص می‌کند هر چند که ادراکش هم‌چنان ادامه خواهد داشت و یا این‌که اشیا را برخلاف آن‌چه که هستند درک می‌کند به طوری که شیرینی را تلخ و نجس را پاک و پاک را نجس تشخیص می‌دهد.

فاسدشدن حرکت طبیعی بدن مانند تضعیف نیروی هاضمه و نگاهدارنده و دافعه و جاذبه‌ی آن نیز به اندازه‌ی خروج از اعتدال برایش درد و رنج ایجاد می‌کند ولی با این وجود به حد مرگ و هلاکت نمی‌رسد، بلکه نوعی قدرت بر ادراک و حرکت در او وجود خواهد داشت و علت این خروج از اعتدال فساد در کمیت و یا کیفیت است؛ اولی که فساد در کمیت است یا به خاطر کمبود مواد است که باید آن را فزایش داد، یا به خاطر سرریز مواد است که باید آن راکاهش داد. اما دومی که فساد در کیفیت است یا به سبب افزایش حرارت یا سردی و رطوبت یا خشکی و یا کاهش آن‌ها از حد طبیعی است، پس باید به مقتضای این‌ها مداوا شود. و مدار صحت و تندرستی انسان بر حفظ و نگهداری قدرت و انرژی بدن و دفاع در مقابل مضرات و دورانداختن مواد فاسد استوار است و نظر پزشکان نیز حول این اصول

سه‌گانه می‌چرخد و قرآن کریم نیز آن‌ها را دربر گرفته و خداوندی که آن را به عنوان شفا و رحمت نازل نموده مردم را به سوی آن راهنمایی کرده است:

حفاظت از انرژی بدن: خداوند سبحان به مسافر و بیمار دستور داده که در ماه مبارک رمضان روزه نگیرند و هرگاه که مسافر برگشت و بیمار بهبود یافت روزه را قضا کنند تا قدرت و انرژیشان محفوظ بماند، زیرا روزه ضعف و ناتوانی بیمار را افزایش می‌دهد و مسافر نیز به خاطر سختی و مشقت سفر نیاز دارد که انرژی و قدرتش را نگهدارد در حالی که روزه‌گرفتن آن‌ها را تضعیف می‌نماید.

حمایت در مقابل مضرات: خداوند متعال در صورتی که به‌کارگیری آب سرد به بیمار ضرر برساند او را از استعمال آن در وضو و غسل حمایت نموده و به او دستور داده است که به خاطر حمایت از رسیدن مواد مضر به ظاهر بدن وی، به جای این دو تیمم کند، پس چگونه در مقابل مواد مضر در باطن انسان دستور پرهیز نمی‌دهد؟!

دورانداختن مواد فاسد: خداوند سبحان برای کسی که احرام بسته ولی سرش زخمی است مباح کرده که موی سرش را بتراشد تا به وسیله‌ی تراشیدن، بوی بدی که وی را آزار می‌دهد دور بیندازد و این از ساده‌ترین گونه‌های دورانداختن مواد فاسد می‌باشد. و خداوند با این کار انسان را از چیزی که بیشتر مورد نیازش بوده آگاه نموده است. یک بار این موضوع را نزدِ یکی از رؤسای پزشکان مصر مطرح کردم، ایشان گفت: «به خدا قسم اگر به خاطر یادگیری این نکته به غرب سفر می‌کردیم هنوز هم کم بود».

قلب از نظر بیماری و معالجه‌ی آن مانند جسم است: اگر این مطلب را درک کنیم نتیجه می‌گیریم که قلب نیازمند این موارد است: چیزی که انرژی و قدرتش را حفظ کند و آن ایمان و سایر طاعت‌هاست، پرهیز از اشیای اذیت‌کننده و زیان‌آور به وسیله‌ی اجتناب از گناهان و معاصی و انواع کارهای خلاف و دورانداختن هر ماده‌ی فاسدی که دچارش می‌شود که این به وسیله‌ی توبه‌ی نصوح و طلب بخشش از خداوند آمرزنده‌ی خطاها تحقق می‌یابد.

بیماری قلب نوعی فساد است که برای آن به وجود می‌آید و به وسیله‌ی این فساد اراده و تصور او از حق نابود می‌شود، حق را به حق نمی‌بیند یا آن را برخلاف آن‌چه که هست می‌بیند، یا ادراکش از حق ناقص می‌شود و اراده‌اش نسبت به آن فاسد می‌گردد پس نسبت به حقی که سودمند است بغض می‌ورزد یا باطلی را که زیان‌آور است دوست می‌دارد، یا این‌که

حق و باطل با هم نزد وی جمع می‌شوند که اغلب بدین‌گونه است. به همین خاطر گاهی بیماری قلب به شک و گمان تفسیر می‌شود، چنان‌که مجاهد و قتاده در تفسیر آیه‌ی: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾[1] فرموده‌اند: یعنی قلبشان دچار شک شده است. و گاهی دیگر به شهوت زنا تفسیر شده است، چنان‌که در تفسیر آیه‌ی: ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾[2] آمده است، بنابراین، اولی بیماری شک و تردید و دومی بیماری شهوت و آرزوست.

سلامتی به کمک همانند و شبیه خود حفظ می‌شود و بیماری به وسیله‌ی متضاد و مخالف خود دفع می‌گردد و به کمک همانند مسبب خود تقویت می‌شود و به وسیله‌ی ضد آن از بین می‌رود، و سلامتی به کمک همانند مسبب خود محفوظ می‌ماند و به وسیله‌ی ضد آن یا ضعیف می‌شود و یا از بین می‌رود.

همان گونه که موجبات اذیت و آزار بدن بیمار از جمله گرما و سرمای اندک و حرکت و امثال آن نمی‌تواند بدن سالم را آزار دهد، قلب نیز به همین ترتیب، هرگاه در آن مرضی باشد کمترین شهوت به آن آسیب می‌رساند چون هرگاه بر وی وارد شود قدرت دفع آن را ندارد؛ در حالی که چندین برابر آن به قلب سالم و نیرومند حمله می‌کند اما او به وسیله‌ی قدرت و صحت خود آن‌ها را دفع می‌کند.

خلاصه این‌که هرگاه برای انسان بیمار سبب دیگری همانند سبب بیماریش به وجود آید بیماریش افزایش یافته و قدرت و توانش ضعیف می‌شود و اگر برای آن چاره‌ای نیندیشد، بدین‌صورت که اسباب تقویت آن را فراهم نموده و بیماریش را از بین ببرد، به هلاکت خواهد رسید. و تنها خداوند توفیق‌دهنده است.

خلاصه‌ی موضوع قلب

همان گونه که بدن بیمار می‌شود، قلب نیز بیمار می‌شود و درمان آن در توبه‌کردن و پرهیزکاری است، و هم چنان که آیینه زنگار می‌گیرد قلب نیز زنگار می‌گیرد و درخشندگی آن به وسیله‌ی ذکر خداست، و همان‌طور که بدن لخت می‌شود قلب نیز لخت می‌شود و زینت آن به وسیله‌ی تقوی است، و گرسنه و تشنه می‌شود همان‌گونه که بدن گرسنه و تشنه می‌شود و غذا و شرابش شناخت خدا و محبت او و توکل بر او و بازگشت به سوی بارگاه اوست.[3]

---

۱. بقره / ۱۰. در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است. ۲. احزاب / ۳۲.
۳. این قسمت در کتاب الفوائد ص ۱۸۳ آمده است.

بخش چهارم:



پیشگیری از تسلّط نفس بر قلب

فصل اوّل:
منشأ بیماری‌های قلب توسط نفس

دوری‌گرفتن از شرارت‌های نفس

این باب اساس و پایه‌ی ابواب بعدی به شمار می‌آید، چون سایر بیماری‌های قلب از نفس نشأت می‌گیرند بنابراین تمام مواد فاسده از جانب نفس برپا می‌شوند و بعد از آن به سوی اعضای دیگر پراکنده می‌شوند و اولین عضوی که دربر می‌گیرند قلب است.

پیامبر خداﷺ در خطبه‌ی حاجت می‌فرمود: «حمد و ستایش برای خدا، از او استعانت و هدایت و بخشش می‌جوییم و از شرارت‌های نفسمان و بدی‌های اعمالمان به خدا پناه می‌بریم».[۱]

در مسند و ترمذی از حدیث حُصین بن عبید روایت شده که پیامبرﷺ به ایشان فرمود: «ای حصین چند کس را عبادت می‌کنی؟». حصین گفت: «هفت کس؛ شش تا در زمین و یکی در آسمان». پیامبرﷺ فرمود: «کدام یک از روی علاقه و بزرگداشت است؟» او گفت: «آن کس که در آسمان است». پیامبرﷺ فرمود: «مسلمان شو! تا کلماتی را به تو آموزش دهم که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها تو را بهره‌مند گرداند». بعد از ایمان‌آوردن حصین پیامبرﷺ فرمود: «بگو: خدایا راه رشدم را به من الهام کن و از شر نفسم مرا مصون بدار!».[۲]

رسول خداﷺ به طور عمومی از شر نفس و اعمال بد ناشی از آن و نیز از شر مکروهات و عواقبی که به دنبال آن می‌آید به خدا پناه برده است و پناه‌بردن از شر نفس و بدی‌های اعمال را با هم جمع کرده است. و در این‌باره دو وجه وجود دارد:

---

۱. ابوداوود / ۲۱۱۸ و اصحاب سنن این حدیث را استخراج کرده‌اند.

۲. ترمذی / ۳۴۸۳.

یکی از آن‌ها از باب اضافه‌ی نوع به جنس خود می‌باشد یعنی از این نوع اعمال به تو پناه می‌برم؛ اما منظور از وجه دوم پیامدهای اعمالی است که انجام‌دهنده‌ی آن را زیانمند می‌کند. پس بنابر وجه اول، از صفات نفس و عمل آن پناه گرفته، و بنابر وجه دوم، از عقوبات و نتایج آن پناه گرفته است. بنابراین عمل بد جزو شر نفس می‌باشد، پس آیا معنی حدیث «جزای عملم که مرا زیانمند می‌کند یا از عمل بدم» کدام یکی خواهد بود؟ گاهی معنی اول ترجیح داده می‌شود زیرا پناه‌گرفتن از عمل بد بعد از وقوع همان پناه‌گرفتن از جزا و موجب آن می‌باشد، در غیر این صورت برطرف‌کردن آن‌چه که موجود است به عین خود امکان‌پذیر نیست.

نفس مانعی میان قلب و خالق آن است

سالکین به سوی خدا با وجود اختلاف راه و سلوکشان همگی اتفاق دارند که نفس میان قلب و راه رسیدن به خدا فاصله انداخته و هیچ‌کس بر خدا وارد نخواهد شد و به او نخواهد رسید مگر بعد از میراندن و ترک‌کردن نفس از طریق مخالفت با آن و پیروزی بر آن.

و مردم در این راستا دو گروهند؛ گروهی که نفسشان بر آن‌ها غلبه کرده و آنان را تصاحب و هلاک کرده و تحت فرمانش قرار داده است، گروهی دیگر که بر نفس خود پیروز گشته و بر آن تسلط پیدا کرده‌اند پس نفسشان تحت فرمان آن‌ها درآمده و مجری دستوراتشان شده است.

بعضی از عرفا فرموده‌اند: «مسافرت طالبان راه خدا با پیروزشدن بر نفسشان پایان می‌یابد پس هرکس که بر نفس خود تسلط یابد پیروز شده و هرکس که نفسش بر وی تسلط یابد زیانمند و هلاک می‌شود». خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغیٰ * وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا* فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ * وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ﴾.[۱]

«اما آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد. و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح داده باشد. قطعاً دوزخ جایگاه اوست. و اما کسی که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد. و نفس خویشتن را از هوی و هوس بازداشته باشد. قطعاً بهشت جایگاه اوست».

---

۱. نازعات / ۴۱ - ۳۷.

پس نفس انسان را به سرکشی و برگزیدن زندگی دنیا دعوت می‌کند و پروردگار متعال بنده‌ی خود را به خشیت او و بازداشتن نفس از هوی و هوی دعوت می‌کند و قلب در میان این دو داعی قرار گرفته گاهی به سوی یکی از این دو و گاهی به سوی دیگری تمایل پیدا می‌کند و این حالت، جایگاه سختی و آزمایش است.

یک نفس با چند ویژگی یا چند نفس؟!

خداوند سبحان در قرآن نفس را به سه صفت توصیف کرده است:

۱ـ نفس مطمئنه.

۲ـ نفس امّاره.

۳ـ نفس لوّامه.

در این زمینه میان مردم اختلاف‌نظر وجود دارد که آیا نفس یکی است و این‌ها اوصاف آن می‌باشند؟ یا این‌که انسان دارای سه نفس است: نفس مطمئنه، نفس اماره و نفس لوّامه؟؛ نظر اول گفته‌ی فقها و متکلمین و جمهور مفسرین و محققان متصوفه است و نظر دوم گفته‌ی بسیاری از اهل تصوف است. و در واقع هیچ‌گونه اختلافی میان این دو گروه وجود ندارد، زیرا نفس به اعتبار ذات خود یکی است و به اعتبار صفاتش سه گونه است پس هرگاه به تنهایی ملاحظه شود یکی است و هرگاه به همراه صفتی جداگانه در نظر گرفته شود متعدد است و گمان نمی‌کنم که آن‌ها بگویند که هر انسان دارای سه نفس است و هر نفسی قائم به ذات خود بوده و در اندازه و ماهیتش با دیگری برابر است و هرگاه انسان فوت کند سه نفس او هرکدام جداگانه قبض می‌شوند.

هرجا که خداوند سبحان نفس را ذکر کرده و آن را به صاحبش نسبت داده تنها به لفظ افراد (یکی‌دانستن) آن را ذکر کرده است و در احادیث نیز همین‌گونه آمده است، حتی در یک جا هم به صورت «**نفوسك**»، «**نفوسه**»، «**أنفسك**» و یا «**أنفسه**» نیامده است و تنها هنگامی به صورت جمع آمده که اراده‌ی عموم از آن می‌شده است مانند آیه‌ی: ﴿**وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ**﴾:[1] «و هنگامی که جان‌ها به پیکرها درآورده و جفت یکدیگر می‌شوند».

---

۱. تکویر / ۷.

یا هنگام اضافه‌شدن به جمع بوده است مانند حدیث: «إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللّٰهِ»:[1] «نفس‌های ما تنها به دست خداوند است».

و اگر انسان دارای سه نفس می‌بود هرگاه که به وی نسبت داده می‌شد هرچند برای یک بار به صورت جمع می‌آمد.

۱. قسمتی از یک حدیث طولانی که مسلم در صفحه‌ی ۶۸۰ آن را استخراج کرده است.

فصل دوم:

انواع نفس‌ها بر حسب صفات آن‌ها

نفس مطمئنه: اگر نفس به سوی خدا و به یاد و ذکر او آرامش یابد و به طرف او برگردد و مشتاق دیدار او شود و به نزدیکی او انس پیدا کند، مطمئنه است. و همان نفسی است که هنگام مرگ به آن گفته می‌شود:

﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * إرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَةً﴾.[1]

«ای نفْس آرام‌گیرنده! به‌سوی پروردگارت بازگرد، در حالی‌که تو خشنودی و خدا هم از تو خشنود است».

ابن عباس فرموده است: «در آیه‌ی: ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة﴾ منظور از مطمئنه، مصدّقه (تصدیق‌کننده) است».

قتاده فرموده است: «منظور انسان مؤمن است که نفسش به آن‌چه که خداوند وعده داده آرام گرفته است».

حسن بصری فرموده است: «منظور نفسی است که به آن‌چه که خداوند فرموده آرام می‌گیرد و آن را تصدیق می‌کند».

و مجاهد فرموده است: «همان نفس توبه‌کننده و فروتنی است که یقین پیدا کرده که خداوند پروردگار اوست و به اوامر و دستوراتش روی آورده و از رسیدن به محضر او اطمینان حاصل نموده است».

حقیقت طمأنینه آرامش و آسودگی خاطر است پس نفس مطمئنه همان نفسی است که به سوی پروردگار خود و اطاعت و فرمان و یاد وی آرامش پیدا کرده و به غیر او آرامش نمی‌یابد،

---

۱. فجر / ۲۸ ـ ۲۷.

زیرا به عشق و بندگی و ذکر خدا و امر و نهی و خبر او و وعده و ملاقات او و تصدیق حقایق آسمان و صفات او و پذیرش خداوندی خدا و دین اسلام و پیامبری محمدﷺ و قضا و قدر خدا و کفایت و حسابگری و ضمانت وی آرامش یافته است. بنابراین اطمینان پیدا کرده که تنها خدا پروردگار و اله و معبود و سرور و مالک همه‌ی امور اوست و بازگشتش به سوی او بوده و به اندازه‌ی یک چشم بهم‌زدن از او بی‌نیاز نخواهد بود.

نفس اماره: هرگاه نفس عکس مطمئنه باشد امّاره به بدی است که صاحبش را به هر آن‌چه از شهوت‌های گمراه‌کننده و پیروی از باطل که هوس کند، دستور می‌دهد. پس این نفس مرجع هر کار بدی است و اگر انسان از آن اطاعت کند وی را به سوی هر کار زشت و ناپسندی سوق می‌دهد.

خداوند در مورد این نفس خبر داده است که «**أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**» یعنی بسیار دستوردهنده به کارهای بد است و نگفته است «آمرة» یعنی دستوردهنده، زیرا این کار بسیار زیاد از آن سر می‌زند و عادت و روش آن است. مگر این‌که خداوند آن را مورد رحمت خویش قرار دهد و تزکیه نماید تا صاحب خود را به انجام کارهای نیک دستور دهد و این کار نه از جانب خود آن بلکه رحمت الهی است، چون خود آن ذاتاً به کارهای بد و ناپسند دستور می‌دهد و در اصل جاهل و ستم‌کار خلق شده و عدالت و دانش به وسیله‌ی الهام خداوند و آفریننده‌اش به وی عرضه می‌گردد. پس اگر خداوند رشدش را به آن الهام نمی‌کرد، بر ظلم و جهلش باقی می‌ماند و جز به موجبات باطل و ظلم به چیز دیگری دستور نمی‌داد و اگر فضل و رحمت خداوند بر مؤمنان نبود یک نفس از نفس‌های آن‌ها تزکیه نمی‌شد.

بنابراین هرگاه خداوند متعال نسبت به نفس اراده‌ی خیر و نیکی داشته باشد ارادت و تصوراتی در آن قرار می‌دهد که به وسیله‌ی آن خود را تزکیه و اصلاح نماید و هرگاه نسبت به آن این اراده را نداشته باشد بر همان فطرت از جهل و ستم که بر آن خلق شده رهایش می‌کند و سبب ستمکاری نفس یا جهل و نادانی است یا نیازمندی؛ این در حالی است که نفس در اصل جاهل بوده و نیازمندی لازمه‌ی آن است، به همین خاطر اگر خداوند به فضل و رحمت خود به آن رسیدگی نکند، امر به زشتی لازمه‌ی آن خواهد بود. و به این ترتیب آشکار می‌شود که ضرورت نیاز بنده به خدای خود مافوق هر ضرورتی بوده و هیچ‌گونه ضرورتی

وجود ندارد که مانند آن باشد تا بتواند با آن مقایسه شود؛ چون اگر خداوند به اندازه‌ی یک چشم بهم‌زدن رحمت و توفیق خود را از او بگیرد قطعاً دچار ضرر و نابودی خواهد شد.

نفس لوّامه: در مورد ریشه‌ی لفظ «لوّامه» اختلاف‌نظر وجود دارد؛ آیا از «تلوم»، یعنی دودلی و تردید گرفته شده یا از «لوم» به معنی سرزنش گرفته است؟ و تعابیر عالمان سلف نیز پیرامون این دو معنی می‌چرخد.

سعید بن جبیر می‌گوید: «به ابن‌عباس گفتم که لوّامه به معنای چیست؟ ایشان فرمود: نفسی است که بسیار سرزنش می‌کند».

مجاهد می‌گوید: «نفس لوامه آن است که انسان را بر آن‌چه که از دست داده پشیمان می‌کند و او را به خاطر آن سرزنش می‌کند».

قتاده گفته است: «منظور نفس فاجرة یعنی گستاخ و هرزه است.

عکرمه می‌گوید: «منظور نفسی است که انسان را به خاطر خیر و شر سرزنش می‌کند».

عطا از ابن عباس نقل کرده است که: «هر نفسی در روز قیامت خود را سرزنش می‌کند؛ نفس انسان نیکوکار او را سرزنش می‌کند که چرا بیشتر نیکوکاری نکرده است و نفس انسان بدکردار او را سرزنش می‌کند که چرا از بدکرداری دست بر نداشته است».

حسن بصری فرموده است: «به خدا قسم! هیچگاه مسلمان را نمی‌یابی مگر این‌که در تمام حالاتش نفس خود را سرزنش می‌کند و در رابطه با هر کاری که انجام می‌دهد آن را مقصر می‌داند. پس اظهار پشیمانی می‌کند و نفس خود را سرزنش می‌نماید در حالی که انسان گستاخ به کار خود ادامه می‌دهد بدون آن‌که نفس خود را مورد سرزنش قرار دهد».

این نظر کسانی است که آن را از «لوم» یعنی سرزنش برگرفته‌اند؛ اما نظر کسانی که آن را از «تلوم» به معنای دودلی دانسته‌اند به خاطر کثرت شک و دودلی آن و عدم استقرار آن بر یک حالت است.

نظر اول واضح‌تر است، چون در صورتی که این معنی ملاحظه گردد. باید گفته شود: نفس «متلومة» که به معنای ملامتگر است. چنان‌که گفته می‌شود: **«متلونة و مترددة»** که به معنای بی‌ثبات و دودل است. و این نیز از لوازم نظر اول است، زیرا نفس به علت دودلی و عدم ثباتش کاری را انجام می‌دهد سپس به خاطر آن کار خود را ملامت می‌کند. بنابراین «تلوّم» به معنای شک و دودلی از لوازم «لوم» به معنای سرزنش است.

دگرگون‌شدن نفس: نفس انسان گاهی امّاره، گاهی لوّامه و گاهی مطمئنه است، و این سه حالت ممکن است در یک روز و یک ساعت به آن دست دهد و بر اساس هر کدام از آن‌ها که بر وی غلبه کند برایش حکم صادر می‌گردد؛ مطمئنه‌بودن آن باعث مدح و ستایش آن است، اماره‌بودن آن به بدی، ذم و نفرین آن را به دنبال دارد و اگر لوامه باشد بر اساس آن‌چه که به خاطر آن ملامت می‌کند بین مدح و ستایش یا ذم و نفرین تقسیم می‌گردد.

فصل سوم:

درمان بیماری قلب با محاسبه‌ی نفس

درمان بیماری قلب: هدف از این درمان، بیان علاج بیماری قلبی است که به علت تسلط نفس اماره بر آن دچار بیماری شده است. و برای آن دو راه علاج وجود دارد: محاسبه‌ی نفس و مخالفت با آن. نابودی قلب از اهمال در محاسبه‌ی نفس و موافقت و پیروی از آرزوهای آن ناشی می‌شود.

در حدیثی که احمد و غیر او و از حدیث شداد بن اوس روایت کرده‌اند آمده است که: پیامبرﷺ فرمود:

«اَلْكَيِّسُ مَنْ دٰانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمٰا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ الْعٰاجِزُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوٰاهٰا وَ تَمَنّٰى عَلَى اللّٰهِ».[1]

«عاقل و زیرک کسی است که نفس خود را محاسبه و نظارت می‌کند و برای بعد از مرگ کار می‌کند، و عاجز و ناتوان کسی است که از هوای نفس خود پیروی می‌کند و از خدا عفو و رحمت را آرزو نماید (انتظار داشته باشد بدون هیچ عمل نیکی، نعمت‌های آخرت را نیز داشته باشد)».

«**و دان نفسه**» یعنی آن را محاسبه کرد.

فرموده‌های گذشتگان درباره‌ی محاسبه‌ی نفس

امام احمد از عمر بن خطاب نقل کرده است که ایشان فرمود: «نفس خود را محاسبه کنید قبل از آنکه محاسبه شوید، نفس خود را بسنجید قبل از آن‌که سنجیده شوید، چون اگر امروز

---

۱. ترمذي / ۲۴۵۹ و ابن ماجه / ۴۳۶۰ این حدیث را استخراج کرده‌اند.

نفس‌های خود را محاسبه کنید حساب فردای قیامت برای شما آسان‌تر خواهد بود برای بزرگ‌ترین نمایش (روز رستاخیز) خود را مزین کنید؛ روزی که برای حساب و کتاب به خدا نشان داده می‌شوید و چیزی از کارهای پنهانتان پوشیده نمی‌ماند».

از حسن بصری نقل شده است که فرمود: «هیچ‌گاه مؤمن را ملاقات نمی‌کنی مگر این‌که نفس خود را محاسبه می‌کند [و می‌گوید]: هدف از آن سخن‌گفتن و خوردن و نوشیدن چه بود؟ و انسان گستاخ به‌کار خود ادامه می‌دهد بدون آن‌که نفسش را محاسبه کند».

قتاده در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً﴾[1] گفته است: «نفس خود را ضایع کرده و ورشکست شده است، ولی با این وجود او را می‌بینی که از مال خود محافظت می‌کند و دینش را ضایع می‌نماید».

حسن بصری فرموده است: «انسان تا زمانی که از جانب نفس خود واعظی داشته باشد و همت و اراده‌ی محاسبه‌ی نفس خود را داشته باشد، پیوسته در خیر و نیکی به سر می‌برد».

میمون بن مرّان گفته است: «تا زمانی که انسان نسبت به حسابرسی نفس خود از حسابرسی شریک نسبت به شریک خود جدّی‌تر نباشد به درجه‌ی تقوی و پرهیزکاری نخواهد رسید و به همین سبب است که گفته‌اند: نفس مانند شریک بسیار خائنی است که اگر وی را به پای محاسبه نکشانی، سرمایه‌ات را خواهد برد». و نیز ایشان گفته است: «انسان پرهیزکار در رابطه با محاسبه‌ی نفس خود از سلطان عصیانگر و شریک بخیل سختگیرتر است».

امام احمد از وهب نقل کرده است: در حکمت آل داوود نوشته شده است: «انسان عاقل باید از چهار وقت غافل نماند:

۱ـ وقتی که در آن با پروردگارش مناجات کند.

۲ـ وقتی که در آن از نفس خود حسابرسی کند.

۳ـ وقتی که با برادران دینی‌ای که عیب‌هایش را به وی خبر دهند و در مورد نفسش صادقانه با او صحبت کنند، خلوت کند.

۴ـ وقتی که در آن میان نفس خود و لذت‌های حلال و پاکیزه خلوت کند؛ زیرا در این وقت کمکی برای سه وقت دیگر و استراحت و آرامشی برای قلب‌ها نهفته است». و ابوحاتم و ابن حبّان و غیر او نیز این حدیث را از کلام پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.

---

۱. کهف / ۲۸.

احنف بن قیس نزدیک چراغ می‌رفت و انگشت خود را روی شعله‌ی آن می‌گذاشت، سپس می‌گفت: «احساس کن ای احنف! چه چیزی تو را واداشت که فلان روز آن کار را انجام دهی؟ چه چیزی بود که تو را واداشت فلان روز آن کار انجام دهی؟»

عمر بن خطاب به یکی از دست‌اندرکارانش نوشت: «قبل از فرا رسیدن حساب سخت، در حال رفاه و خوشی نفس خود را محاسبه کن، زیرا کسی که در دوران خوشی نفس خود را قبل از فرارسیدن حساب سخت، محاسبه کرده باشد سرانجام کارش مایه‌ی رضایت و خوشنودی خواهد بود، اما کسی که زندگی و آرزوهایش وی را مشغول کرده باشد سرانجام کارش به پشیمانی و ضررمندی خواهد رسید».

حسن بصری فرموده است: «مسلمان بر نفس خود حاکم است و به خاطر خدا نفس خود را محاسبه می‌کند و در روز قیامت تنها محاسبه‌ی کسانی آسان است که در دنیا نفس خود را محاسبه کرده‌اند و آن‌هایی که در دنیا نفس خود را محاسبه نکرده‌اند در قیامت حتماً محاسبه‌ی سختی خواهند داشت. گاهی چیز مطلوبی انسان مسلمان را غافلگیر می‌کند پس او آن را می‌پسندد و می‌گوید: به خدا قسم که من تو را می‌خواهم و تو جزو نیازهای من هستی؛ ولی به خدا سوگند که هیچگاه به من نخواهی رسید. افسوس، افسوس! در میان من و تو فاصله انداخته شده است پس آن چیز از دستش می‌رود. سپس به نفس خود مراجعه می‌کند و می‌گوید: به آن چیز چکار داشتی؟ من کجا و آن کجا؟ به خدا قسم که هرگز به سوی آن برنخواهم گشت».

مسلمانان گروهی هستند که قرآن آن‌ها را نگه داشته و در میان آن‌ها و نابودیشان فاصله انداخته است. انسان مؤمن در دنیا اسیر است، برای آزادی خود تلاش می‌کند و تا به دیدار خدا نرسد از هیچ‌چیزی امین نخواهد بود، می‌داند که در رابطه با گوش و چشم و سایر جوارحش موارد بازجویی قرار خواهد گرفت.

مالک بن دینار فرموده است: «خدا بیامرزد بنده‌ای را که به نفس خود می‌گوید: آیا تو فلان جرم را مرتکب نشده‌ی و آیا...؟ سپس مانند اسب افسار کرده به پوزه‌ی آن پوزه‌بند می‌بندد و بعد از آن وی را به کتاب خداوند ملزم کرده به آن فرمان می‌دهد».

نمونه‌ای درباره‌ی چگونگی محاسبه‌ی نفس

نفس نسبت به صاحب خود به شریک نسبت به شریک در رابطه با سرمایه‌اش تشبیه شده است. چنان‌که از شراکت سودی به دست نمی‌آید مگر این‌که در مرحله‌ی اول دو شریک در مورد کاری که انجام می‌دهند شروطی داشته باشند، سپس بررسی کار و اشراف و مراقبت بر آن در مرحله‌ی دوم و محاسبه‌ی آن کار در مرحله‌ی سوم انجام شود، آن‌گاه در مرحله‌ی چهارم اگر از خیانت شریک مطلع شد او را از خیانت منع کند.

نفس نیز همین‌گونه است؛ اوّلاً وضع شروطی در مورد حفظ و نگهداری جوارح هفتگانه که حفاظت از آن‌ها اصل سرمایه است، سپس نوبت خیر و سود آن است؛ کسی که اصل سرمایه را نداشته باشد چگونه می‌تواند به نفع و سود امیدوار باشد؟ این جوارح که عبارتند از چشم و گوش و دهان و فرج و دست و پا، وسیله‌ی نابودی و یا نجات انسان خواهند بود. کسی که نسبت به این اعضا اهمال ورزیده و از آن‌ها حفاظت نکرده باشد نابود می‌شود و کسی که آن‌ها را حفظ و نگهداری کند نجات می‌یابد، بنابراین حفظ این اعضا اساس هر خیری و اهمالشان اساس هر شرّی است.

خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾.[1]

«(ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو که چشمان خودرا فروگیرند و عورت‌های خویشتن را مصون دارند».

و نیز فرموده است:

﴿وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً﴾.[2]

«و بر روی زمین متکبرانه و مغرورانه گام بر مدار؛ چراکه تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و به بلندای کوه‌ها برسی».

هم‌چنین می‌فرماید:

---

۱. نور / ۳۰. ۲. اسراء / ۳۷.

﴿وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾.[۱]

«از چیزی دنباله روی مکن که از آن نا آگاهی، بی‌گمان چشم و گوش و دل، همه بازخواست می‌شوند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَ قُلْ لِعِبادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.[۲]

«(ای پیامبر!) به بندگانم بگو که سخنی بگویند که زیباترین باشد».

باز می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً﴾.[۳]

«ای مومنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید».

و باز فرموده است:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾.[۴]

«ای مومنان! از خدا بترسید و هرکس باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (روز قیامت) پیشاپیش فرستاده است».

پس هرگاه که در رابطه با حفظ این اعضا با نفس خود شرط گذاشت باید بلافاصله آن را تحت مطالعه و نظارت و مراقبت قرار دهد و آن را مهمل نگذارد؛ چراکه اگر یک لحظه آن را فراموش کند قطعاً در خیانت غوطه‌ور می‌شود و اگر اهمال آن ادامه یابد به خیانت خود ادامه می‌دهد تا این‌که تمام سرمایه‌اش را از بین می‌برد؛ لذا هرگاه احساس کند که در مسئولیتش قصور کرده باید بلافاصله به حسابرسی آن بپردازد و در این هنگام حقیقت نفع و یا ضرر آن برایش روشن می‌شود. بنابراین هرگاه به طور یقین احساس ضرر نمود، باید آن را مانند شریک از شریک خود جبران نماید؛ آن‌چه راکه گذشته به او برگرداند و از آن‌چه که در آینده صورت می‌گیرد نگهداری و مراقبت نماید. و هیچ امیدی به فسخ عقد شراکت با این خائن و جایگزین‌کردن آن با یکی دیگر نیست چون هیچ راه گریزی از آن وجود ندارد. بنابراین باید در مراقبت و حسابرسی آن بکوشد و از اهمال آن خودداری کند.

---

۱. اسراء / ۳۶.
۲. اسراء / ۵۳.
۳. احزاب / ۷۰.
۴. حشر / ۱۷.

اموری که ما را در محاسبه‌ی نفس کمک می‌کنند

اموری که انسان را در مراقبت و حسابرسی نفس کمک می‌کنند عبارتند از: دانستن این‌که هر چه امروز در محاسبه‌ی آن تلاش کند فردای قیامت، آن‌گاه که محاسبه به غیر او سپرده می‌شود، از محاسبه‌ی آن راحت خواهد بود. و هر چه امروز آن را مهمل گذارد فردای قیامت بر وی سخت خواهد بود.

هم‌چنین دانستن این‌که سود و نفع این تجارت، سکونت در فردوس و نظر به جمال خداوند سبحان است و ضرر و زیان آن رفتن به دوزخ و محجوب‌شدن از جمال اوست، پس هرگاه به این موارد یقین پیدا کرد حساب امروز برایش آسان خواهد بود.

انسان دوراندیش و معتقد به خدا و روز قیامت وظیفه دارد که از محاسبه‌ی نفس خود و سختگیری بر آن در حرکات و سکنات و خطرات و گامهایش غافل نباشد، زیرا هر نَفَس از نفَس‌های عمر، جوهر ارزنده‌ای است که مثل و مانندی برای آن نیست و می‌توان به وسیله‌ی آن گنجینه‌ای را خریداری کرد که نعمت‌های آن تا ابد به پایان نخواهد رسید.

بنابراین از دست‌دادن این نَفَس‌ها یا جایگزین‌کردن آن‌ها با چیزی که هلاکت صاحبشان را به دنبال داشته باشد ضرر و زیان سنگینی است که جز جاهل‌ترین و احمق‌ترین و کم‌عقل‌ترین مردم، کسی مثل آن را قبول نمی‌کند و حقیقت این ضرر و زیان فقط در روز (تغابن) قیامت برایش آشکار می‌گردد:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً﴾.[1]

«روزی که هرکس آن‌چه از نیکی را که انجام داده است حاضر و آماده می‌بیند و نیز آن‌چه از بدی که انجام داده است (در این مکان) آرزو می‌کند که‌ای کاش میان او و آن‌چه از بدی انجام داده است فاصله‌ی زیادی می‌بود».

۱. آل‌عمران / ۳۰.

فصل چهارم:
محاسبه‌ی نفس

محاسبه‌ی نفس دو نوع است؛ یکی قبل از انجام عمل و دیگری بعد از انجام آن.

محاسبه‌ی نفس قبل از انجام عمل

نوع اول آن است که فرد هنگام عزم و اراده‌ی انجام کار، ابتدا تأمل کند و تا زمانی که برتری انجام آن بر ترکش برای او روشن نشود به انجام آن اقدام نکند.

حسن بصری فرموده است: «رحمت خدا بر بنده‌ای که هنگام عزم و اراده‌ی کاری تأمل نماید؛ اگر برای خدا باشد آن را انجام داده و اگر برای غیر خدا باشد آن را به تأخیر می‌اندازد».

علما فرموده‌ی ایشان را این‌گونه شرح داده‌اند: هرگاه نفس برای انجام کاری به حرکت درآمد و بنده قصد انجام آن را داشت باید ابتدا تأمل نماید و بنگرد که آیا این کار برای او مقدور است یا غیرمقدور بوده و در توان او نیست؛

اگر برایش مقدور نبود به انجام آن اقدام نکند و اگر هم برایش مقدور بود بار دیگر توقف و تأمل نماید و به آن بنگرد که آیا انجام آن از ترکش بهتر است یا ترکش از انجام آن بهتر است؟ اگر ترک آن بهتر بود آن را ترک نماید و اگر انجام آن بهتر بود برای بار سوم توقف و تأمل کند و بنگرد که آیا انجام آن به خاطر جلب رضایت خدا و به دست‌آوردن ثواب وی است یا این‌که برای کسب جاه و مقام و ثروت و ستایش مردم است؟ اگر جنبه‌ی دوم را داشت به انجام آن اقدام نکند هر چند که او را به مطلوب خود نیز برساند تا نفسش به شرک عادت نکند و عملی را که برای غیرخدا انجام می‌شود بر او سبک و آسان نگردد؛ زیرا به همان

مقداری که این عمل برایش سبک باشد عملی که برای خدا انجام داده می‌شود برایش سنگین خواهد شد تا جائی که برایش به سنگین‌ترین کار تبدیل می‌شود. و اگر جنبه‌ی اول را داشت بار دیگر توقف نموده و بنگرد که آیا در انجام این کار به او کمک خواهد شد و در صورتی که هنگام انجام‌دادن این کار به کمک نیاز داشته باشد، یاریگرانی دارد که به او کمک کنند یا خیر؟ اگر یاریگری نداشت که او را یاری نماید از آن دست بردارد، چنان‌که پیامبر ﷺ از جهاد در مکه خودداری نمود تا این‌که دارای قدرت و نصرت شد. اما اگر یاری‌دهنده‌ای یافت باید به آن کار اقدام کند، چرا که پیروز خواهد شد و پیروزی و موفقیت را از دست نمی‌دهد مگر کسی که یکی از این خصلت‌ها را از دست داده باشد وگرنه با وجود این ویژگی‌ها هیچگاه شکست نخواهد خورد.

بنابراین در این چهار حالت انسان قبل از انجام کار نیاز به محاسبه‌ی نفس خود دارد؛ زیرا نه هر کاری که بنده بخواهد انجام دهد در قدرت او خواهد بود، و نه هر کاری که در توانایی او باشد انجام آن از ترکش بهتر خواهد بود، و نه هر کاری که انجام‌دادن آن از ترکش بهتر باشد برای خدا انجام خواهد شد و نه هر کاری که برای خدا انجام شود مورد کمک و یاری قرار خواهد گرفت. پس هرگاه نفس خود را در این موارد محاسبه نماید، آن‌چه که باید به آن اقدام کند و نیز آن‌چه که باید از آن خودداری کند برایش آشکار خواهد شد.

محاسبه‌ی نفس بعد از انجام عمل

نوع دوم محاسبه‌ی نفس بعد از انجام عمل است و آن بر سه نوع است؛

نوع اول: محاسبه‌ی نفس به خاطر کوتاهی از حق خدا در اطاعت از او و عدم اجرای آن به صورتی که باید انجام شود؛ حق خدا در اطاعت شش مورد است که قبلاً بیان شده و عبارتند از: اخلاص در علم و دانش، نصیحت مردم به سوی آن در راه خدا، پیروی از پیامبر ﷺ در این کار، حضور در محافل احسان به خاطر آن، اعتراف به منت خداوند بر خود در آن و بعد از همه‌ی آن‌ها اعتراف به کوتاهی خود در انجام آن.

نوع دوم: محاسبه‌ی نفس خود به خاطر هر کاری که انجام داده است؛ در حالی که ترک آن برای او از انجام‌دادنش بهتر بوده است.

نوع سوم: محاسبه‌ی نفس خود به خاطر انجام کار مباح یا عادی؛ چرا آن را انجام داده؟ آیا انجام آن به خاطر خدا و منزل آخرت بوده است؟ که در این صورت سودمند خواهد بود، یا این‌که به خاطر دنیا و آرزوهای زودگذر آن بوده؟ که در این صورت آن سود را از دست داده و به این یکی نیز نخواهد رسید.

ضرر و زیان ناشی از ترک محاسبه‌ی نفس

سنگین‌ترین ضرر و زیانی که بر انسان وارد می‌شود از اهمال و ترک محاسبه‌ی نفس و رهاکردن آن و سهل‌انگاری در کارها و راه‌آمدن با آن است، چرا که این کار سرانجام او را به هلاکت و نابودی می‌رساند و این حال اهل غرور است که چشمان خود را بر عواقب کارها می‌بندند و خود را با زمان حال وفق می‌دهند و بر عفو و گذشت خدا تکیه می‌کنند. بنابراین محاسبه‌ی نفس خود و توجه به عواقب آن را مهمل می‌گذارند و هرگاه این کارها را انجام دهند افتادن در گناه برایشان آسان گشته و به آن انس می‌گیرند و دست‌کشیدن از آن بر آن‌ها دشوار می‌شود و اگر به خود بیایند قطعاً درمی‌یابند که پیشگیری و پرهیز، از ترک گناهانی که به آن‌ها انس گرفته و عادت کرده‌اند برایشان آسان‌تر است.

ابن‌ابی‌دنیا گفته است: مردی از قریش که از فرزندان طلحه ابن عبیدالله بوده برایم نقل کرد: «توبةَ ابن الصّمة» از اهالی «رقّه» از جمله کسانی بود که نفس خود را محاسبه می‌کرد روزی حساب کرد و دریافت که سنش به شصت سال رسیده است بلافاصله روزهایش را حساب کرد و دریافت که ۲۱۶۰۰ روز شده است فریاد کشید و گفت: ای وای بر من! چگونه با ۲۱۰۰۰ گناه خدا را ملاقات کنم؟! چگونه خدا را ملاقات کنم در حالی که هر روز هزاران گناه مرتکب شده‌ام؟ بعد از آن بیهوش شد و بر زمین افتاد و ناگاه فوت کرد. سپس اطرافیانش صدایی را شنیدند که می‌گفت: «چه جهشی به سوی فردوس اعلا کردی»!

محاسبه‌ی نفس بر اخلاص و پیروی از پیامبر ﷺ

کلیت این قسمت بدینگونه است: انسان ابتدا باید نفس خود را در رابطه با انجام فرایض محاسبه کند، اگر در آن (نقصی) به یاد داشت آن را به وسیله‌ی قضاکردن و یا اصلاح‌نمودن جبران کند. سپس آن را در رابطه با منهیات محاسبه کند؛ اگر پی برد که مرتکب یکی از آن‌ها

شده آن را با توبه و استغفار و حسنات پاک‌کننده جبران نماید. سپس نفسش را نسبت به غفلت‌هایش محاسبه کند؛ اگر از چیزی که به خاطر انجام دادن آن آفریده شده غفلت کرده بود با ذکر خدا و روی‌آوردن به سوی او آن را جبران نماید. سپس در مورد چیزی که از آن سخن گفته یا پاهایش را به سوی آن حرکت داده یا دستانش را به سوی آن دراز کرده و یا گوش‌هایش آن را شنیده است نفس خود را محاسبه کند که منظورش از آن‌چه بوده؟ برای چه کسی آن را انجام داده؟ و چگونه آن را انجام داده است؟ و باید بداند که برای هر رفتار و گفتاری که از وی سر بزند دو پرونده باز خواهد شد؛ یکی این‌که چرا این کار را انجام دادی؟ و دیگر این‌که چگونه آن را انجام دادی؟ بازجویی اول در مورد اخلاص و دوم در مورد پیروی از پیامبرﷺ و عمل به سنت ایشان است.

خداوند متعال فرموده است:

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.[1]

«به پروردگارت سوگند! که حتماً (در روز رستاخیز) از همه‌ی آن‌ها سؤال خواهیم کرد. از کارهایی که می‌کرده‌اند».

و نیز فرموده است:

﴿فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾.[2]

«(در روز قیامت) به طور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آن‌ها روانه شده‌اند می‌پرسیم، و حتماً از پیامبران هم می‌پرسیم».

هم‌چنین فرموده است:

﴿لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾.[3]

«هدف این است که خداوند از راستکاری و راستگویی افراد راستکار و راستگو پرسش کند».

بنابراین از راستگویان پرسش خواهد شد و مورد محاسبه قرار خواهند گرفت، حال در مورد دروغگویان چه گمان می‌رود؟

مقاتل گفته است: «خداوند متعال می‌فرماید: "ما از آنان عهد و پیمان گرفته‌ایم تا خداوند از راستگویان یعنی پیامبران در مورد تبلیغ رسالت خدا پرسش نماید"».

---

۱. حجر / ۹۳ - ۹۲.
۲. اعراف / ۷ - ۶.
۳. احزاب / ۸.

مجاهد گفته است: چنان‌که از پیامبران سؤال می‌شود که آیا پیام خدا را ابلاغ کرده‌اند؟ از آن‌هایی که از جانب پیامبران تبلیغ کرده‌اند نیز سؤال می‌شود که آیا پیام آن‌ها را به مردم ابلاغ نموده‌اند؟ مسلّماً آیه‌ی ذکر شده هر دو گروه را دربر می‌گیرد، زیرا منظور از راستگویان هم پیامبران و هم کسانی هستند که از جانب آن‌ها تبلیغ نموده‌اند؛ بنابراین در مورد ابلاغ پیام خدا از پیامبران سؤال می‌شود و در مورد ابلاغ پیام پیامبران نیز از مبلغین سؤال می‌شود. سپس از کسانی که پیام خدا دریافت کرده‌اند سؤال می‌شود که چه پاسخی به پیامبران داده‌اند؟ چنان‌که خداوند فرموده است:

﴿وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ﴾.[۱]

«روزی که خداوند مشرکان را فریاد می‌دارد و می‌گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید؟».

قتاده گفته است: «در مورد دو موضوع از اولین و آخرین مردمان پرسش خواهد شد؛

موضوع اول: چه کسی را عبادت کرده‌اید؟

موضوع دوم: چه پاسخی به پیامبران داده‌اید؟ پس در مورد معبود و عبادت سؤال می‌شود».

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾.[۲]

«سپس در آن روز از ناز و نعمت بازخواست خواهید شد».

محمد بن جریر گفته است: «خداوند متعال می‌فرماید: سپس حتماً در مورد نعمتی که در دنیا در آن به سر می‌بردید از شما سؤال خواهد شد؛ در آن‌چه کاری انجام داده‌اید؟ از چه راهی به نعمت آن رسیده‌اید؟ از کجا آن را به دست آورده‌اید؟ و به وسیله‌ی آن، چه کاری انجام داده‌اید؟»

قتاده گفته است: «خداوند از هر بنده‌ای در مورد نعمت‌ها و وظایفی که به عنوان امانت به وی سپرده پرسش خواهد کرد و نعمتی که از آن سؤال خواهد شد دو نوع است؛ نوعی که از راه مشروع به دست آمده و در راه درست مصرف شده است، که از سپاسگذاری در مقابل آن سؤال خواهد شد. و نوعی دیگر که از طریق غیرمشروع به دست آمده و در همان راه

---

۱. قصص / ۶۵.

۲. تکاثر / ۸.

مصرف شده است، که از نحوه‌ی به دست‌آوردن و نیز مصرف‌کردن آن سؤال خواهد شد. بنابراین مادامی که انسان در مقابل هر چیزی حتی چشم و گوش و دلش مورد بازجویی قرار خواهد گرفت، پس شایسته است قبل از این‌که مورد محاسبه و بازپرسی قرار گیرد نفس خود را به پای حساب بکشاند چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾.[۱]

«بی‌گمان چشم و گوش و دل، همه بازخواست می‌شوند».

وجوب محاسبه‌ی نفس

این قول خداوند متعال بر وجوب محاسبه‌ی نفس دلالت می‌کند که می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾.[۲]

«ای مومنان! از خدا بترسید و هرکس باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (روز قیامت) پیشاپیش فرستاده است».

خداوند متعال می‌فرماید: هر کدام از شما باید بنگرد که برای روز قیامت چه اعمالی را از پیش فرستاده است؛ آیا اعمال صالحه بوده که وی را نجات می‌دهد؟ یا اعمال بد و ناپسند بوده که موجب نابودی وی خواهد شد؟

قتاده گفته است: «خداوند همواره روز قیامت را نزدیک می‌کند تا این‌که آن را مانند فردا گرداند».

هدف از بیان این مسأله آن است که اصلاح قلب با محاسبه‌ی نفس میسر می‌شود و فساد آن به سبب اهمال و رهاکردن نفس خواهد بود.

---

۱. اسراء / ۳۶.

۲. حشر / ۱۷.

فصل پنجم:
فواید محاسبه‌ی نفس

در محاسبه‌ی نفس چند فایده وجود دارد

آگاه‌شدن از معایب نفس: از جمله فواید محاسبه‌ی نفس آگاهی از عیوب آن است؛ کسی که از عیوب نفس خود آگاه نباشد از بین‌بردن آن برایش امکان‌پذیر نخواهد بود و هرگاه بر عیب آن آگاهی یافت در راه خدا از آن بیزاری می‌جوید.

امام احمد از ابودرداء روایت کرده است که: «انسان به فهم و آگاهی کامل نمی‌رسد تا این‌که به خاطر خدا از مردم اعلام بیزاری نکند، سپس باید به نفس خود برگردد و بیزاریش از آن از همه‌چیز شدیدتر باشد».

مطرف بن عبدالله گفته است: «اگر شناخت من از نفس خودم در میان نبود حتماً با مردم دشمنی می‌ورزیدم».

ایشان هم‌چنین در دعای عرفه‌ی خود فرمود: «خدایا دعای مردم را به خاطر من رد نکن!»

بکر بن عبدالله مزی گفته است: «هنگامی که به اهل عرفات نگاه می‌کردم، فکر می‌کردم که اگر من در میان آن‌ها نبودم همه‌ی آن‌ها بخشیده می‌شدند».

ایوب سختیانی گفته است: «هرگاه از نیکوکاران یاد می‌شود من در حاشیه قرار دارم».

هنگامی که مرگ سفیان ثوری فرا رسید ابوالأشهب و حمّاد بن سلمه نزد او رفتند، حماد به او گفت: ای ابوعبدالله! آیا از چیزی که می‌ترسیدی مصون نمانده‌ای؟ در حالی که به پیشگاه کسی می‌روی که او را می‌خواستی و او مهربان‌ترین مهربانان است؟! ایشان فرمود: ای ابا سلمه! آیا انتظار داری که کسی همچون من از آتش دوزخ نجات یابد؟ حماد گفت: بله، به خدا سوگند که من این را برای تو امیدوارم.

ابن زید از مسلم بن سعید واسطی نقل کرده است که: حماد بن جعفر بن زید به نقل از پدرم برایم روایت کرد که: ما برای غزا به طرف زابل حرکت می‌کردیم در حالی که صله بن اثیم در میان سپاهیان بود؛ هنگامی که هوا تاریک شد مردم اتراق کردند و نماز خواندند. سپس او دراز کشید، با خودم گفتم: امشب باید عمل او را نظارت کنم؛ او صبر کرد تا مردم از او غافل شدند. به طوری که با خودم می‌گفتم: همه به خواب رفته‌اند. او بلافاصله به پا خواست و در گودالی که در نزدیکی ما بود وارد شد، من به دنبال او رفتم؛ دیدم که وضو گرفت و به نماز ایستاد. ناگهان شیری آمد و به او نزدیک شد. بلافاصله بالای درختی رفتم تا او را ببینم که آیا به آن توجه می‌کند یا آن را توله می‌پندارد (از آن نمی‌ترسد). هنگامی که به سجده رفت گفتم: الان او را می‌درد، اما او به خواندن تحیات نشست و سپس سلام داد و گفت: ای درنده! در جایی دیگر دنبال رزق و روزی بگرد. بلافاصله شیر از آن‌جا رفت در حالی که غرشی داشت که با خود می‌گفتم: کوه‌ها از شدت آن به لرزه می‌افتند. او گفت: پیوسته بر همین حالت نماز می‌خواند تا صبح شد. پس نشست و خدا را حمد و ثنایی کرد که مانند آن را نشنیده بودم. سپس گفت: خدایا از تو می‌خواهم که از آتش دوزخ مرا پناه دهی، زیرا کسی چون من جسارت آن را ندارد که بهشت را از تو بخواهد.

راوی می‌گوید: سپس به جای خود برگشت و صبح برخاست طوری که گویی بر روی تشک پنبه‌ای شب را به روز رسانده بود و من نیز برخاستم در حالی که ترس و لرزی داشتم که فقط خدا از آن آگاه بود.

یونس بن عبید گفته است: «من یکصد خصلت نیک را سراغ دارم که گمان نمی‌کنم یکی از آن‌ها در من وجود داشته باشد».

محمد بن واسع گفته است: «اگر گناهان مانند باد وزش داشت کسی نمی‌توانست خود را بر روی زمین نگه دارد».

ابن‌ابی‌دنیا از خلد بن ایوب نقل کرده است که: راهبی از بنی اسرائیل به مدت شصت سال در عبادتگاهی مشغول عبادت بود. شخصی در خواب به او گفت: فلان کفاش ـ شب به شب ـ بهتر از توست. او بلافاصله نزد آن کفاش رفت و در مورد کارش از او سؤال کرد. کفاش گفت: من مردی هستم که هیچ‌کس بر من گذر نمی‌کند مگر این‌که گمان می‌کنم که او در بهشت و من در دوزخ هستم. پس آن مرد به سبب سرزنش خود بر راهب برتری یافته بود.

نزد یکی از امرا از داوود طائی تعریف و تمجید شد، ایشان فرمودند: «اگر مردم بر بعضی از آن‌چه که ما برآنیم آگاهی پیدا می‌کردند هرگز کسی به نیکی از ما یاد نمی‌کرد».

ابوحفص فرموده است: «کسی که بر دوام نفس خویش را متهم نکند و در تمام احوال با آن مخالفت ننماید و در سایر اوقات آن را به ناخوشایندی‌هایش نکشاند، دچار غرور شده است و هرکس به نیک‌شمردن خصلتی از خصلت‌های نفس خود بنگرد آن را نابود کرده است».

بنابراین نفس انسان را به سوی هلاکت می‌کشاند، به دشمن کمک می‌کند، به سوی هر چیز قبیحی چشم طمع دارد و از هر امر بدی پیروی می‌کند. پس نفس به طور طبیعی در میدان خلاف حرکت می‌کند.

نعمت بی‌همتا و بی‌پایان برای انسان آن است که از قید نفس خارج شود و خود را از بردگی آن نجات دهد، چراکه نفس بزرگ‌ترین مانع میان بنده و خدا به شمار می‌آید و کسی‌که نسبت به آن آگاه‌تر باشد آن‌را شدیدتر مورد سرزنش و بیزاری قرار می‌دهد.

ابن ابی حاتم در تفسیر خود می‌فرماید: علی بن حسین از مقدسی و او هم از عامر بن صالح و او هم از پدرش و ایشان نیز از ابن‌عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «خدایا از ظلم و کفرم بگذر!» مردی عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! ظلم را به هر جهت ولی کفر را چرا؟ ایشان فرمودند: «همانا انسان بسیار ظالم و کافر است».

و نیز می‌فرماید: یونس بن حبیب از ابوداوود، او از صلت بن دینار و اوهم از بقیة بن صهبانی هنائی روایت کرده که: درباره‌ی معنی آیه‌ی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.[1] «سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده‌ی خود عطا کردیم، برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه رو هستند. و گروهی از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند» از حضرت عایشه سؤال کردیم، ایشان فرمودند: «ای فرزندم! این‌ها در بهشت هستند؛ گروهی که در انجام کارهای خیر بر یکدیگر پیشی گرفته‌اند در دوره‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوده و ایشان به آن‌ها مژده‌ی بهشت داده است، گروه میانه‌رو نیز کسانی بودند که از ایشان پیروی نمودند تا این‌که به وی پیوستند و گروهی که بر نفس خود ستم کردند مانند من و شما هستند و بدین‌صورت خود را در کنار ما قرار داد».

---

۱. فاطر / ۳۲.

امام احمد فرموده است: حجاج از عاصم، او از ابی وائل و ایشان از مسروق برای ما نقل کرده است که: عبدالرحمن خدمت ام سلمه رفت، ایشان فرمودند: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: «بعضی از اصحابم بعد از فوت من هیچگاه مرا نخواهند دید». عبدالرحمن وحشت زده از خدمت ایشان بیرون رفت. سپس خدمت ایشان آمد و در این‌باره از ایشان سؤال کرد: ای ام‌سلمه! تو را به خدا قسم می‌دهم! آیا من جزو آن‌ها هستم؟ ایشان فرمودند: خیر، ولی بعد از تو هرگز کسی را از آن تبرئه نمی‌کنم.

بیزاری از نفس به خاطر ذات خدا

بیزاری از نفس در راه خدا از صفات راستگویان است و بنده به وسیله‌ی آن در یک لحظه چندین برابر آن‌چه با عمل نیک حاصل می‌شود به خدا نزدیک می‌گردد.

ابن ابو دنیا از مالک بن دینار نقل کرده است که: جماعتی از بنی اسرائیل در روز عید در مسجد خود مشغول عبادت بودند، ناگهان جوانی آمد و بر در مسجد ایستاد و گفت: «کسی همچون من شایستگی‌بودن با شما را ندارد؛ من فلان و فلان گناه را مرتکب شده‌ام». و بدین‌گونه نفس خود را سرزنش می‌کرد، در این هنگام خداوند بر پیامبر ایشان وحی فرستاد: «بی‌گمان آن جوان راستگو می‌باشد».

امام احمد گفته است: محمد بن حسن بن انس از منذر و او از وهب برای ما روایت کرده است که: مردی جهانگرد هفتاد سال خداوند عزوجل را عبادت کرد، یک روز اعمال این مرد در نظرش کم آمد و به این خاطر نزد خداوند شکایت کرد و به گناهکاربودن خودش اعتراف کرد، ناگهان پیکی از جانب خدا نزد او آمد و گفت: «به راستی که این شیوه‌ی نشستن تو نزد من از همه‌ی نیکی‌هایی که در عمر گذشته‌ات انجام داده‌ای خوشایندتر است».

امام احمد فرموده است: عبدالصمد از ابوهلال و ایشان از قتاده نقل کرده است که: حضرت عیسی فرمود: «از من بپرسید! زیرا من دارای قلبی نرم بوده و نزد نفسم کوچک هستم».

و نیز ایشان از عبدالله بن رباح انصاری نقل کرده است که: حضرت داوود پایین‌ترین قسمت حلقه‌ی ذکر بنی اسرائیل را پیدا می‌کرد، سپس در میان آن‌ها می‌نشست و می‌فرمود: «خدایا! مسکینی در میان چند مسکین قرار گرفته است».

از عمران بن موسی قیصر نقل است که ایشان فرمود: حضرت موسی فرمود: «بارالها کجا تو را بیابم؟» خداوند فرمود: «مرا نزد دل‌شکستگان جستجو کن، چرا که هر روز یک باع (فاصله‌ی میان دو دست باز) به ایشان نزدیک می‌شوم و اگر این کار را نمی‌کردم آن‌ها اکنون نابود شده بودند».

در کتاب «الزهد» امام احمد آمده است: مردی از بنی اسرائیل شصت سال به امید برطرف‌شدن حاجتش عبادت کرد، اما حاجتش برآورده نشد. با نفس خود گفت: «به خدا قسم! اگر نیکی و خیری در تو می‌بود نیازت برآورده می‌شد». سپس کسی در خوابش به او گفت: «دیدی در آن هنگام چگونه نفس خود را رسوا کردی؟! به راستی که این کار تو از آن سال‌ها عبادت بهتر بود».

شناخت حق خداوند متعال

یکی دیگر از فواید محاسبه‌ی نفس آن است که انسان به وسیله‌ی آن حق خداوند بر خود را خواهد شناخت و هرکس که حق خداوند بر خود را نشناسد عبادتش بدون فایده و بسیار کم سود خواهد بود.

امام احمد فرموده است: حجاج از جریر بن حازم و ایشان از وهب برای ما نقل کرده است که: شنیدم که حضرت موسی بر مردی گذر کرد که دعا و نیایش می‌کرد، ایشان فرمود: «خدایا! به آن مرد رحم کن، چرا که دلم برایش می‌سوزد». خداوند به موسی وحی نمود: «اگر تا آخرین لحظه‌ی حیاتش نیز مرا بخواند دعایش را قبول نخواهم کرد تا زمانی که به حق ما بر خود توجه نکند».

بنابراین از جمله سودمندترین چیزها برای قلب توجه به حق خدا بر بنده است؛ چرا که این کار باعث بیزاری از نفس و تحقیر آن می‌شود و فرد را از خودبینی و ریا نجات می‌دهد و در محضر خدا درگاه خشوع و فروتنی و افتادگی به رویش باز می‌شود و از امید بستن به نفس خود دست می‌کشد و البته که نجات وی جز با عفو و بخشودگی و رحمت خداوند به دست نمی‌آید. و از جمله حقوق خداوند آن است که اطاعت شود و از وی نافرمانی نشود، از او یاد شود و فراموش نگردد و از او سپاسگزاری شود و مورد تکفیر قرار نگیرد.

بنابراین هرکس به این حق خداوند که بر گردن وی است توجه کند یقیناً پی خواهد برد که بندگی خدا را آن طور که باید و شاید به جا نیاورده و جز عفو و بخشودگی خداوند چیز دیگری شامل حالش نخواهد شد و اگر چنان‌چه به عمل و کردار خود واگذار شود هلاک خواهد شد. این جا محل توجه خداشناسان و خودشناسان است و همین امر آن‌ها را از امیدبستن به نفس خود بازداشته و آرزوهایشان را به عفو و رحمت خدا پیوند زده است و اگر در اوضاع و احوال مردم تأمل کنی، اکثر آن‌ها را در عکس آن می‌یابی؛ به حق خود در مقابل خداوند توجه می‌کنند ولی به حق خداوند بر گردن خود توجه نمی‌کنند و در این‌جاست که از خداوند فاصله گرفته‌اند و شناخت خدا و عشق و شوق به دیدار او و بهره‌مندی از ذکر و یاد او بر دل‌هایشان پوشیده مانده است و این نهایت جهل انسان نسبت به پروردگار و نفس خود می‌باشد.

بنابراین محاسبه‌ی نفس عبارت است از

اولاً: توجه بنده به حق خداوند بر گردن وی، ثانیاً: توجه به این‌که آیا این حق را به طور شایسته ادا کرده است؟! و بهترین تفکر، تفکر در این باره است، زیرا چنین تفکری قلب را به سوی خداوند سوق می‌دهد و آن را ذلیل و متواضع و شکسته و فقیر در محضر خدا قرار می‌دهد، شکستنی که در آن قدرت او، فقری که در آن غنای او و ذلّتی که در آن عزت و سربلندی او نهفته است. و هر چند که فرد اعمال نیکی را که می‌خواسته، انجام داده باشد، اگر این تفکر را فراموش کرده باشد، آن‌چه را که از دست داده بسیار ارزشمندتر است از آن‌چه که انجام داده است.

امام احمد فرموده است: ابن قاسم از صالح مرّی، ایشان از ابو عمران جوینی و او نیز از ابو جلد برای ما نقل کرده است که: خداوند متعال به موسی وحی نمود: «هرگاه مرا یاد کردی، آن گونه یاد کن که اعضای بدنت بلرزد و هنگام ذکر من فروتن باش! و هرگاه مرا یاد کردی زبانت را پشت سر قلبت قرار بده. و هرگاه در محضر من ایستادی، مانند بنده‌ای حقیر و ذلیل باش! نفس خود را مذمت کن که آن بیشتر از هر چیزی سزاوار مذمت است. و هنگامی که مرا مناجات می‌کنی، با قلبی ترسان و زبانی راستگو این کار را انجام بده».

یکی دیگر از فواید توجه بنده به حق خداوند بر وی آن است که هیچگاه به عمل خود هر طور که باشد فخر و مباهات نمی‌کند.

هرکس به عمل خویش فخرفروشی کند آن عمل به سوی خداوند صعود نمی‌کند. چنان‌که امام احمد از یکی از علمای ربانی نقل کرده است که: مردی به ایشان گفت: من به نماز می‌ایستم و گریه می‌کنم طوری که نزدیک است از اشک‌هایم گیاه بروید. ایشان به آن مرد فرمود: «به راستی اگر بخندی در حالی که به گناهانت در نزد خدا اعتراف می‌کنی بهتر از آن است که گریه کنی و به عملت فخر و مباهات کنی؛ چراکه نماز کسی که فخرفروشی و مباهات کند از بالای سر خود او فراتر نمی‌رود». آن مرد به ایشان گفت: مرا نصیحت کن! فرمود: «در دنیا زاهد باش، با اهل دنیا درگیر شو، مانند زنبور عسل باش، که اگر بخورد پاک می‌خورد و اگر بگذارد پاک می‌گذارد و اگر بر روی شاخه‌ی گلی بنشیند به آن آسیب نمی‌رساند و آن را نمی‌شکند. من تو را خالصانه و در راه خدا وصیت و نصیحت می‌کنم، مانند نصیحت و وفاداری سگ نسبت به صاحبانش که آن را گرسنه می‌گذارند و طردش می‌کنند در حالی که او از نگهبانی و اخلاص نسبت به آن‌ها دست نمی‌کشد» و در این‌جاست که شاطبی شاعر در این باره سروده است:

كُـنْ كَـالْكَلْبِ يُـقْصِيهِ أَهْـلُهُ   وَ لا يَأْتَلِ فِي نُصْحِهِمْ مُتَبَذِّلا

«مانند سگ باش! که صاحبانش آن را دور می‌رانند در حالی که او خدمت خالصانه و متداول خود را از آن‌ها دریغ نمی‌کند».

امام احمد فرموده است: یسار از جعفر و ایشان از جریری طبری نقل کرد و گفت: شنیده‌ام که مردی از بنی‌اسرائیل حاجتی نزد خدا داشت، سپس به عبادت و تلاش پرداخت سپس آن را از خداوند خواست ولی توفیقی به دست نیاورد. یک شب نفس خود را سرزنش کرد و گفت: تو را چه شده که به حاجتت نمی‌رسی؟! سپس دچار غم و اندوه شد و در حالی که نفسش را سرزنش و سرکوب می‌کرد گفت: «به خدا قسم! حتماً عبادتم برای خداوند نبوده، بلکه از روی آرزوی نفسم بوده است». او آن شب را با سرکوب و سرزنش نفس خود به روز رساند، سپس حاجتش برآورده شد.

بخش پنجم



پیشگیری از
غلبه‌ی شیطان بر قلب

فصل اول:
مداوای قلبی که به وسیله‌ی شیطان مریض شده است

دایره‌ی تسلط شیطان بر انسان[1]

خداوند سبحان از روی حکمت خویش دشمنی را بر انسان قرار داده که به راه‌های نابودکردن وی و اسباب شری که او را در آن‌ها می‌اندازد آگاه و ماهر و حریص است؛ چه در حالت خواب و چه در حالت بیداری وی را رها نمی‌کند مگر این‌که از یکی از این شش راه زیر به وی صدمه می‌رساند:

اول ـ که هدف نهایی او می‌باشد ـ آن است که شیطان میان فرد و دانش و ایمان فاصله ایجاد می‌کند و وی را در کفر می‌اندازد، پس هرگاه به این هدف دست یابد از او دست کشیده و آسوده می‌شود. اما اگر به آن دست نیابد و فرد به اسلام هدایت شود به سراغ راه دوم می‌رود که عبارت است از بدعت که در رتبه‌ی بعد از کفر قرار دارد ـ و این در حالی است که نزد شیطان بدعت از معصیت خوشایندتر است، چراکه انسان از معصیت توبه می‌کند ولی از بدعت توبه نمی‌کند ـ زیرا صاحب آن خود را هدایت‌یافته می‌داند.

در بعضی از روایات آمده است: شیطان می‌گوید: به وسیله‌ی گناه بنی آدم را نابود کردم ولی آن‌ها با طلب بخشش از خدا و گفتن «لا إله إلا الله» مرا نابود کردند، هنگامی که این را دیدم آرزوها را در درونشان گسترش دادم؛ آن‌ها مرتکب گناه می‌شوند ولی توبه نمی‌کنند، چون گمان می‌کنند که کار نیکی انجام داده‌اند. بنابراین اگر شیطان از این راه بر انسان غلبه کند او را جزو رعیت و لشکریان خود قرار می‌دهد. و اگر از این طریق نیز ناکام بماند او را در

---

۱. این قسمت در کتاب «مفتاح دارالسعادة» ۳۷۲/۱ آمده است.

گرفتاری سوم می‌اندازد که گناهان کبیره است. اگر از این راه نیز نا امید شد وی را در گرفتاری چهارم می‌اندازد که «لَمَمْ» می‌باشد و منظور از آن گناهان صغیره است. و اگر از طریق نیز توفیق نیافت او را به انجام کارهایی کم‌ارزش‌تر از دیگر کارها سرگرم می‌کند تا چیزی که میان آن دو قرار دارد بر وی پوشیده بماند که این پنجمین مورد است. اگر از این راه نیز ناامید شد به مرحله‌ی ششم می‌رود و آن عبارت است از مسلط‌کردن پیروان خود بروی که او را مورد اذیت و فحش و بهتان و تهمت‌های بزرگ قرار می‌دهند تا وی را اندوهگین و قلبش را از علم و اراده و سایر اعمال غافل نمایند. پس کسی که از این امور و از دشمن خود و عوامل مصونیت خود در مقابل آن آگاه نیست چگونه می‌تواند از وی پرهیز کند؟ زیرا از دشمن خود نجات نمی‌یابد مگر کسی که راه ورود وی و لشکریان یاریگر آن را شناسایی کرده و از راه‌های ورود و خروج و چگونگی مبارزه‌کردن او آگاهی یابد و بداند که به وسیله‌ی چه چیزی با او مبارزه کند و با چه وسیله‌ای زخم‌های خود را مداوا کند و کدام وسیله را برای جنگ و دفع آن به‌کار بگیرد؟! تمام این موارد جز با علم و دانش به دست نمی‌آید، ولی انسان جاهل از این امر بسیار مهم و این رویداد بسیار بزرگ غافل است. به همین خاطر است که در قرآن اسم این دشمن و موقعیت او و سپاهیان و حیله‌هایش بسیار ذکر شده است، و اگر علم و دانش چهره‌ی این دشمن را برملا نمی‌کرد کسی از دست آن رها نمی‌شد. بنابراین عامل نجات انسان علم و ثمره‌ی آن است.

خطر شیطان بزرگ‌تر از خطر نفس است

این باب از مهم‌ترین و سودمندترین باب‌های کتاب به شمار می‌آید که علمای اخیر اهل طریقت مانند آن‌چه که به ذکر نفس و عیب‌ها و آفت‌های آن توجه کرده‌اند به این باب نپرداخته‌اند؛ آن‌ها درباره‌ی نفس زیاد گفته‌اند اما درباره‌ی این باب کوتاهی کرده‌اند.

هرکس که در قرآن و سنت تأمل کند درمی‌یابد که در آن‌ها بیشتر از ذکر نفس از شیطان و مبارزه با او یاد شده است، چراکه نفس ذم شده در آیه‌ی: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾[1] «چراکه نفس بسیار دستوردهنده‌ی به بدی است». ذکر شده است.

---

۱. یوسف / ۵۳.

و نفس لوّامه در آیه‌ی: ﴿وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾[1] «و به نفس سرزنشگر سوگند» ذکر شده است.

و نیز از نفس مذمومه در آیه‌ی: ﴿وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾[2] «و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد» یاد شده است.

اما شیطان در چندین جا ذکر شده و یک سوره‌ی کامل به او اختصاص یافته است.[3] پس خداوند متعال بندگانش را بیشتر از این‌که از نفس برحذر دارد از شیطان برحذر داشته است. و در واقع نیز باید همینگونه باشد، چراکه شر نفس و فساد آن از وسوسه‌ی شیطان نشأت می‌گیرد. بنابراین نفس مرکب و محل شر و فساد شیطان و فرمانبردار اوست.

خداوند متعال دستور داده که هنگام قرائت قرآن و کارهای دیگر از شیطان به او پناه ببریم و این به خاطر نیاز شدید انسان به مصونیت از دست شیطان است. اما در یک مورد هم به پناه‌بردن به او از دست نفس دستور نداده است و تنها در خطبه‌ی «حاجت» است که پناه‌بردن به خدا از شر آن چنین آمده است: «وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»[4]: «از شرارت نفس خود و از بدی‌های اعمالمان به خدا پناه می‌بریم».

پیامبر خدا ﷺ در حدیثی که ترمذی از ابوهریره روایت و تصحیح کرده، پناه‌بردن به خدا از نفس و شیطان را در کنار هم قرار داده است؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: ای رسول خدا! چیزی را به من یاد بده که در آغاز صبح و نیز آغاز شب آن را بخوانم، ایشان فرمود: بگو: «اَللّٰهُمَّ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فاطِرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ ربَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَليكَهُ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسي وَ شَرِّ الشَّيْطانِ وَ شِرْكِهِ وَ أَنْ أَقْتَرِفَ علىٰ نَفْسي سُوءاً أَوْ أَجُرَّهُ إِلىٰ مُسْلِمٍ»: ای خدایی که به آشکار و پنهان آگاه هستی! ای پدیدآورنده‌ی آسمان و زمین، و ای پروردگار تمام اشیا و مالک آن‌ها! گواهی می‌دهم که جز تو هیچ خدایی نیست، از شر نفس خود و شر شیطان و شرک او به تو پناه می‌آورم و نیز از این‌که مرتکب بدی شوم یا مسلمانی را به آن وادار کنم». این را در آغاز صبح و شب و هرگاه به رختخواب رفتی، یاد کن![5]

---

۱. قیامت / ۲.   ۲. نازعات / ۴۰.

۳. شاید سوره‌ی «فلق» باشد چنان‌که «الفقي» گفته است.

۴. ابوداوود (۲۱۱۸) و غیر او آن را استخراج کرده‌اند.

۵. ابوداوود / ۵۰۶۷ و ترمذی / ۳۳۹۲ این حدیث را اخراج نموده‌اند.

پس این حدیث شریف پناه‌بردن به خدا از شر و اسباب و پیامدهای آن را دربر گرفته است، چون تمام شر و بدی یا از نفس و یا از شیطان نشأت می‌گیرد و پیامدهای آن یا به انجام‌دهنده‌ی آن و یا به برادر مسلمانش برمی‌گردد، بنابراین حدیث فوق دو مصدر شر راکه از آن‌ها نشأت می‌گیرد و مقصدش راکه پیامدهایش به آن می‌رسد، دربر گرفته است.

پناه‌بردن به خدا هنگام قرائت قرآن

خداوند متعال فرموده است:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾[1].

«هنگامی که خواستی قرآن را تلاوت کنی از وسوسه‌های شیطانِ مطرود،به خدا پناه ببر. بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و به پروردگارشان تکیه می‌کنند. بلکه تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه‌ی او شرک می‌ورزند».

«**استعذ بالله**» یعنی به وسیله‌ی خدا از غیر او بپرهیز و در پناه و حمایت او قرار بگیر! و مصدر آن «عوذ، عیاذ و معاذ» است و اغلب در مورد پناه‌دهنده به‌کار می‌رود.

از جمله این گفتارها فرموده‌ی پیامبرﷺ است: «**لقد عذت بمعاذ**» «به پناه‌دهنده‌ای پناه برده‌ای»، و اصل این لفظ از پناه‌بردن به چیزی و تقرّب به آن است و در میان عرب آمده است: «**أطیب اللحم عوذه**»: «بهترین قسمت گوشت "عوذ" آن است» که منظور از آن قسمتی است که به استخوان چسبیده و به آن وصل است.

و نیز آمده است: «**ناقة عائذ**» یعنی شتری که بچه‌اش به آن پناه برده و به آن چسبیده است. و جمع آن «**عُوذ**» مانند «**حُمر**» است. پیامبرﷺ در حدیث حدیبیه فرموده‌اند: «**معهم العوذ المطافیل**» یعنی آن‌ها شتران «عوذ و مطافیل» به همراه دارند، که مطافیل جمع «مُطفل» به معنای شتری است که بچه‌اش به همراه آن است. و نیاز چندانی هم به این توضیح نیست چون خود لفظ بیانگر حقیقت است؛ یعنی آن‌ها با چهارپایان و مرکب‌هایشان به سوی تو آمده‌اند، حتی آن‌ها شترهای بچه‌دار را نیز به همراه بچه‌هایشان آورده‌اند. و بعضی از علما ـ

۱. نحل / ۱۰۰ ـ ۹۹ ـ ۹۸.

از جمله صاحب کتاب جامع‌الأصول ـ گفته‌اند: این جمله به عنوان استعاره برای زنان آمده است؛ یعنی زنان و کودکانشان را به همراه دارند.

خداوند سبحان دستور فرموده که هنگام قرائت قرآن از شیطان به او پناه ببریم؛ در این راستا چند وجه وجود دارد:

یکی این‌که بدون شک قرآن شفای دل‌هاست و آن‌چه که شیطان از قبیل وسوسه‌ها و آرزوها و افکار فاسد در دل‌ها می‌اندازد از بین می‌برد. بنابراین قرآن دارویی است برای بیماری‌هایی که شیطان در دل‌ها وارد می‌کند. لذا خداوند دستور فرموده که اصل این بیماری ریشه‌کن شود و قلب از آن تخلیه گردد تا این دارو به محلی خالی رسیده و در آن جای بگیرد و بر آن تأثیر بگذارد. چنان‌که شاعر گفته است:

أَتَانِي هَوَاهَا قَبْلَ أَنْ أَعْرِفَ الْهَوىٰ فَصَادَفَ قَلْباً خَالِياً فَتَمَكَّنَا

«عشق او به نزد من آمد قبل از آن‌که عشق را بشناسم بنابراین عشق او با دلی خالی برخورد کرد و در آن جای گرفت».

پس این داروی شفابخش به سراغ قلبی می‌آید که از هرگونه مزاحم و مخالفی خالی شده باشد و در این حالت است مؤثر واقع می‌شود. دیگر این‌که قرآن در حقیقت منشأ هدایت و دانش و خیر در قلب است، چنان‌که آب منشأ رویش گیاه است و شیطان آتشی است که این گیاه را رفته رفته می‌سوزاند، پس هرگاه رویش خیر و برکت را در قلب احساس کند در جهت نابودکردن و سوزاندن آن تلاش می‌کند. لذا خداوند دستور داده که انسان هنگام خواندن قرآن، از شیطان به وی پناه ببرد تا خیر و برکتی را که به وسیله‌ی قرآن برایش حاصل می‌شود تباه نسازد.

تفاوت میان این صورت و صورت قبلی در این است که استعاذه در صورت اول به خاطر دستیابی به فایده‌ی قرائت قرآن است و لی در صورت دوم به خاطر بقا و حفظ و ثبات این فایده است و کسی که قائل به استعاذه بعد از قرائت قرآن است چنین معنایی را مدّنظر داشته است که در واقع دیدگاه بسیار پسندیده‌ای است، اما با وجود این در سنت و آثار صحابه استعاذه تنها قبل از شروع به قرائت قرآن ذکر شده است و این نظر اکثر مردم گذشته و امروز است که هر دو صورت را شامل می‌شود.

دیگر این‌که فرشتگان هنگام قرائت قرآن به قاری نزدیک می‌شوند و به قرائت وی گوش می‌کنند، چنان‌که در روایت اسید بن جعفر نقل شده است که: یک‌بار هنگامی که قرآن می‌خواند خیمه‌ای را دید که گویی چراغانی شده بود. پیامبرﷺ فرمود: «آن‌ها فرشتگان بوده‌اند[1] و شیطان مخالف و دشمن فرشتگان است»، بنابراین به قاری قرآن دستور فرمود که از خدا بخواهد که دشمنش را از وی دور کند تا خواص و فرشتگانش نزد وی حاضر شوند، چون مجلس قرائت قرآن ولیمه‌ای است که فرشتگان و شیاطین در آن با هم جمع نمی‌شوند.

دیگر این‌که شیطان با نیروهای سواره و پیاده‌اش به قاری قرآن حمله‌ور می‌شود تا وی را از هدف اصلی قرآن که تدبر و فهم و درک معانی کلام خدا در آن است، بازدارد و با تمام توانش تلاش می‌کند که میان قلب قاری و معانی قرآن فاصله ایجاد کند. در نتیجه قاری نمی‌تواند از قرائت خود استفاده‌ی کامل ببرد، لذا خداوند متعال به قاری دستور فرموده که هنگام شروع به قرائت قرآن از شیطان به او پناه ببرد.

دیگر این‌که قاری با کلامش در حال مناجات با خداوند است و خداوند بیشتر از گوش‌دادن آوازه‌خوان به آهنگ خود، به صدای قاری خوش صدا گوش فرا می‌دهد،[2] در حالی که قرائت شیطان تنها شعر و آواز است، لذا خداوند به قاری قرآن دستور فرموده که هنگام مناجات و قرائتش شیطان را به وسیله‌ی استعاذه از خود دور کند.

دیگر این‌که خداوند ابلاغ فرموده است که هیچ نبی و پیامبری فرستاده نشده مگر این‌که شیطان در آرزوهایش القائاتی را وادار کرده است. و کلیه‌ی علمای پیشین نیز بر این معنی توافق دارند که هرگاه شخص قرآن بخواند شیطان القائاتی را در قرائت او وارد می‌کند. چنان‌که شاعر در مورد حضرت عثمانؓ می‌فرماید:

تَمَنّیٰ کِتٰابَ اللّٰهِ أَوَّلَ لَیْلَةٍ　　　وَ آخِرَهُ لاقیٰ حِمٰامَ الْمَقٰادِرِ

«در اول شب کتاب خدا را تلاوت می‌کرد و آخر شب را به عبادت مشغول می‌شد».

و چنان‌چه شیطان با پیامبران این‌گونه رفتار می‌کند پس نسبت به غیر آن‌ها چگونه خواهد بود؟!

---

۱. بخاری / ۵۰۱۸ و مسلم / ۷۹۶ آن را روایت کرده‌اند.
۲. ابن‌ماجه در شماره‌ی ۱۳۴۰ آن را استخراج کرده است.

و به همین خاطر است که گاهی شیطان قاری قرآن را دچار اشتباه و آشفتگی و درهم ریختگی می‌کند و زبانش را دچار لغزش می‌کند یا این‌که او را در فهم و درک آن سردرگم می‌کند. بنابراین اگر شیطان هنگام قرائت قرآن حضور پیدا کند این‌گونه موارد را از دست نمی‌دهد و ممکن است که تمامی این مشکلات را با هم ایجاد کند. لذا به هنگام قرائت قرآن، استعاذه از مهم‌ترین کارها به شمار می‌آید.

دیگر این‌که بیشترین حرص و طمع شیطان نسبت به انسان هنگامی است که قصد و اراده‌ی انجام کار نیکی را داشته باشد و آن را شروع کند. در این هنگام شیطان کار را بر وی سخت و دشوار می‌کند تا او را از آن منصرف سازد. و در حدیثی صحیح از پیامبرﷺ روایت شده است که: «شب گذشته شیطان بر من گذر کرد و خواست که نمازم را قطع کند».[1] لذا هر قدر کار انسان سود بیشتری برای او داشته باشد و نزد خداوند محبوب‌تر باشد بیشتر در معرض خطر شیطان قرار می‌گیرد.

در مسند امام احمد از حدیث (سبرة بن أبي فاكه) آمده است که: ایشان از پیامبرﷺ شنید که می‌فرمود: «شیطان به شیوه‌های مختلف بر سر راه انسان قرارگرفت؛ ابتدا بر سر راه اسلام نشست و به انسان گفت: آیا مسلمان می‌شوی و دین خود و پدران و نیاکانت را رها می‌کنی؟! اما او با شیطان مخالفت کرد و مسلمان شد. سپس بر سر راه هجرت وی نشست و گفت: آیا هجرت می‌کنی و زمین و آسمان خود را رها می‌کنی؟! در حالی که انسان مهاجر مانند اسب همیشه در حال دویدن است؟! اما انسان با او مخالفت کرد و مهاجرت نمود. سپس راه جهاد را بر وی سد کرد ـ منظور جهاد با نفس و مال است ـ و گفت: آیا می‌جنگی تا کشته شوی و دیگری با همسرت ازدواج کند و سرمایه‌ات تقسیم شود؟! اما انسان با او مخالفت کرد و جهاد نمود.[2]

پس شیطان بر سر تمام راه‌های خیر در کمین انسان است.

منصور از مجاهد نقل نموده است که: «هیچ گروهی از مسلمانان به طرف مکه حرکت نمی‌کرد، مگر این‌که شیطان گروهی مانند آن‌ها را آماده می‌کرد و به همراهشان می‌فرستاد». ابن‌حاتم نیز این روایت در تفسیر خود ذکر کرده است.

---

۱. متفق‌علیه، بخاری / ۴۶۱ و مسلم / ۵۴۱.
۲. نسائی در شماره‌ی ۳۱۳۴ آن را استخراج کرده است.

بنابراین شیطان همیشه و بخصوص هنگام قرائت قرآن در کمین است، لذا خداوند سبحان به انسان دستور فرموده است که در مرحله‌ی اول با این دشمن که راه را بر وی می‌بندد به مبارزه برخیزد و از او به خدا پناه ببرد. سپس به راه خود ادامه دهد، چنان‌که مسافری هنگامی که راهزنی راه را بر وی می‌بندد ابتدا به دفع او می‌پردازد و سپس به راه خود ادامه می‌دهد.

دیگر این‌که گفتن استعاذه قبل از شروع به قرائت قرآن عنوان و ابلاغی است مبنی بر این‌که آن‌چه بعد از استعاذه می‌آید قرآن است به همین خاطر گفتن استعاذه برای کلام غیرخدا تشریع نشده است، بلکه استعاذه مقدمه و هشداری برای شنونده است که آن‌چه بعد از آن می‌آید تلاوت قرآن است. لذا هرگاه شنونده استعاذه را شنید خود را برای شنیدن کلام خدا آماده می‌کند. هم‌چنین استعاذه به خاطر حکمت‌هایی که پیش از این بیان شد، هنگام تنهایی نیز برای قاری تشریع شده است.

مواردی که بیان شد بعضی از فواید استعاذه به شمار می‌آید. امام احمد در روایتی از پدرش حنبل فرموده است: به خواندن نماز و غیر آن نپردازید مگر در حالی که استعاذه کرده باشید، زیرا خداوند عزوجل فرموده است:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.[1]

«هرگاه خواستید که قرآن را تلاوت کنید از شر شیطان مطرود به خدا پناه ببر».

و نیز در روایت ابن مشیش فرموده است: «هرگاه انسان به قرائت قرآن می‌پردازد باید استعاذه کند».[2]

---

۱. نحل / ۹۸.

۲. در این‌جا نویسنده به مناسبت سخن از بحث استعاذه حاشیه رفته تا در مورد صیغه‌ی «استعاذه» سخن بگوید؛ وی گفته است: عبدالله بن احمد فرمود: شنیدم که پدرم هرگاه قرآن می‌خواند استعاذه می‌کرد و می‌گفت: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، إنّ الله هو السميع العليم». در مسند و ترمذی از حدیث ابو سعید خدری روایت شده است که: هرگاه پیامبرﷺ به قصد نماز به پا می‌خواست آن را با خواندن «وجّهت وجهي للّذي... الخ» آغاز می‌نمود، سپس می‌فرمود: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ من همزه و نفخه و نفثه» یعنی: «پناه می‌برم به خداوند از شیطان مطرود و از وسوسه و فریب و جادوی او».
ابن منذر گفته است: از پیامبر خداﷺ روایت شده که قبل از شروع به قرائت قرآن می‌فرمود: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم...» و شافعی و ابوحنیفه و قاضی نیز در کتاب «الجامع» ترجیح می‌دهند که قاری هنگام شروع به

پناه‌بردن به خدا از شیاطین انس و جن

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ قُلْ رَبِّي إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونَ﴾[1].

«بگو: پروردگارا! من از وسوسه‌ها شیاطین به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این‌که حاضر شوند».

«همزات» جمع «همزة» است مانند «تمرات» که جمع «تمرة» است و اصل واژه به معنای تحریک است.

ابوعبید از کسائی نقل کرده است: «همزته و لمزته و لهزته و نهزته» همگی به معنی برانگیختن و تحریک است. و در حقیقت معنی آن برانگیختن و تحریک همراه با زخم زبان و کوچک‌کردن می‌باشد که مانند طعنه‌زدن است که آن هم نوع ویژه‌ای از تحریک است، پس «همزات الشیطان» به معنای وسوسه و فریب قلب است.



قرائت قرآن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» را بگوید. این روایت از احمد با توجه به ظاهر آیه‌ی فوق و نیز از حدیث ابن منذر است.

و در روایتی از عبدالله از احمد نقل شده که او با توجه به حدیث ابو سعید «أعوذ بالله السّمیع العلیم من الشیطان الرجیم» را پیشنهاد کرده و حسن و ابن سیرین نیز بر این باورند.

روایت ابوداوود در مورد داستان «إفك» نیز بر همین روایت دلالت دارد که پیامبرﷺ نشست و چهره‌اش را آشکار ساخت و فرمود: «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم...»

در روایت دیگری از امام نقل شده که می‌فرمود: «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم إنّ الله هو السّمیع العلیم» و سفیان ثوری و مسلم بن یسار نیز بر همین باورند. و قاضی در «المجرد» و ابن عقیل نیز آن را برگزیده‌اند. چون ظاهر آیه‌ی «فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم» این معنی را می‌رساند که انسان با گفتن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» به خدا پناه می‌برد. و فرموده‌ی خداوند نیز در آیه‌ی «فاستعذ بالله إنّه هو السّمیع العلیم» مقتضی آن است که خداوند می‌خواهد به دنبال استعاذه، صفت (سمیع) شنوا و (علیم) دانا را در یک جمله‌ی مستقل و مؤکّد به حرف «إنّ» برای خود بیان کند، زیرا خداوند سبحان آیه را بدینگونه ذکر فرموده است.

اسحاق فرموده است: من آن‌چه را که از پیامبرﷺ روایت شده انتخاب می‌کنم که عبارت است از: «اللّهم إنّي أعوذبك من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه...» و در همین حدیث تفسیر سه واژه‌ی آخر بدینگونه آمده است: «هَمَز» به معنی وسوسه، «نفخ» به معنی کبر و «نفث» به معنی شعر تفسیر شده است.

۱. مؤمنون / ۹۸ ـ ۹۷.

ابن‌عباس و حسن گفته‌اند: «همزات الشیطان» به معنای تحریکات و وسوسه‌های آنان است. و بر اساس فرموده‌ی مجاهد به معنی فریب و جادوگری است. و نیز به معنی یک نوع خفه‌کردن و کشتن شبیه به جنون تفسیر شده است و ظاهر حدیث نیز نشان می‌دهد که واژه‌ی «همز» چیزی غیر از اغوا و جادو می‌باشد. گاهی نیز گفته‌اند که وسوسه‌ی شیاطین زمانی که تنها باشد تمام القائات مورد نظر خود را بر انسان وارد می‌کند و زمانی که با یکی از آن‌ها ـ اغوا و جادو ـ مقارن شود به یک نوع خاص نظیر سایر مشتقاتش تبدیل می‌شود.

سپس خداوند فرموده است: ﴿وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونَ﴾ ابن‌زید فرموده است: یعنی «در تمام کارهایم». کلبی گفته است: «هنگام تلاوت قرآن»، عکرمه گفته است: «هنگام قبض روح». پس خداوند به انسان دستور داده که از هر دو نوع شر شیاطین به او پناه ببرد؛ یکی گزند وسوسه‌های آن‌ها و دیگر نزدیک‌شدن و چسبیدن آن‌ها به انسان. پس استعاذه متضمن این است که شیاطین انسان را لمس نکنند و به وی نزدیک نشوند و خداوند این مطلب را در آیه‌ی بعد بیان فرموده است:

﴿اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾.[1]

«بد را با خصال نیک و نامطلوب را با بهترین پاسخ بگو، ما کاملاً از چیزهایی که می‌گویند آگاهیم».

خداوند به انسان دستور فرموده که شر شیاطین انس را با خوبی‌کردن به آن‌ها در مقابل بدی‌هایشان و شر شیاطین جن را با پناه‌بردن به خدا از خود دفع کند.

و نظیر این آیه در سوره‌ی اعراف نیز آمده است:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.[2]

«گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان روی برگردان».

پس خداوند به پیامبرﷺ دستور داده که به منظور دفع شر نادانان از آنان دوری گیرد، سپس به انسان دستور داده که برای دفع شر شیطان از وی به خدا پناه ببرد:

﴿وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.[3]

«و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر همانا او شنوا و داناست».

---

۱. مؤمنون / ۹۶.
۲. اعراف / ۱۹۹.
۳. اعراف / ۲۰۰.

نظیر این آیه در سوره‌ی «فصلت» نیز آمده است:

﴿وَ لَا یَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾[1].

«نیکی و بدی یکسان نیستند با نیکوترین روش و بهترین شیوه پاسخ بده نتیجه‌ی این کار آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنی بوده به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد».

این آیه برای دفع شر شیاطین انس بود. سپس خداوند در آیه‌ی ۳۶ همان سوره فرموده است:

﴿وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. «و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر همانا او شنوا و داناست».[2]

---

۱. فصلت / ۳۴.

۲. فصلت / ۳۶. در این‌جا نویسنده حاشیه رفته و از اصل مطلب خارج شده است تا به بیان تفاوت میان انتهای هر کدام از دو آیه‌ی سوره‌های «فصلت و اعراف» بپردازد؛ ایشان گفته است: خداوند در این جا فرموده است: «إنّه هو السّمیع العلیم» و این عبارت را به وسیله‌ی ادات «إنّ» و «ضمیر فصل» تأکید نموده و «السمیع العلیم» را همراه با الف و لام ذکر کرده است. و در سوره‌ی اعراف فرموده است: «إنّه سمیع علیم» راز این موضوع ـ که خدا نسبت به آن داناترین است ـ در این است که هنگامی که فقط به ذکر اسم اکتفا کرده و آن را تأکید ننموده، خواسته است که تنها توصیفی کافی درباره‌ی استعاذه و اخبار اثبات کند و آن توصیف این است که خداوند می‌شنود و می‌داند، پس استعاذه‌ی تو را می‌شنود و تو را پاسخ می‌دهد و از چیزی که تو از آن استعاذه می‌کنی آگاه است و آن را از تو دفع می‌کند. پس شنوایی خداوند برای شنیدن کلام استعاذه و علم او برای آگاهی از چیزی است که از آن استعاذه می‌شود و بدین وسیله هدف استعاذه حاصل می‌گردد و این معنی هر دو مورد را دربر می‌گردد.

آیه‌ی مذکور در سوره‌ی «فصّلت» به اضافه‌کردن تأکید و تعریف و تخصیص متمایز شده است، چراکه سیاق این آیه بعد از تکذیب کسانی آمده که به شنیدن گفته‌هایشان توسط خدا و آگاهی او از احوال آن‌ها شک کرده بودند. چنان‌که در صحیحین بنابر روایت ابن‌مسعود ثابت شده که فرمود: سه نفر در خانه‌ای گرد آمدند؛ دو نفر قریشی و یک نفر ثقفی یا دو نفر ثقفی و یک نفر قریشی که شکم گنده و کم فهم بودند، گفتند: آیا خدا گفته‌های ما را می‌شنود؟ یکی از آنان گفت: اگر بلند سخن بگوییم می‌شنود ولی اگر مخفیانه بگوییم نمی‌شنود. یکی دیگر از آن‌ها گفت: اگر قرار باشد بعضی از آن را بشنود پس همه را می‌شنود. لذا خداوند این آیه را فرستاد:

﴿وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ فصلت / ۲۳ ـ ۲۲.

«شکا اگر گناهانتان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌هایتان بر ضد خودتان بیم داشته باشید، بلکه گمان می‌بریدکه خدا بسیاری از اعمالی را که (مخفیانه) انجام می‌دهید نمی‌داند. این گمان بدی که در باره‌ی پروردگارتان داشته‌اید شما را به هلاکت انداخته است و لذا از زمره‌ی زیانکاران شده‌اید».



بنابراین در آیه‌ی «إنّه هو السّمیع العلیم» تأکید در سیاق این انکار آمده است؛ یعنی تنها اوست که دارای کمال قدرت شنوایی و گستردگی علم است، نه آن چنان که دشمنان جاهل وی گمان می‌برند که اگر مخفیانه سخن بگویند نمی‌شنود و به بسیاری از اعمال ایشان آگاه نیست. و آن‌چه که به زیبایی این کلام افزوده این است که در سوره‌ی «فصّلت» دستور داده شده که بدی آن‌ها با احسان جواب داده شود و این کار برایشان سخت‌تر از این است که فقط از آن‌ها روی برگرداند، به همین‌خاطر به دنبال آیه‌ی فوق فرمود:

﴿وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلّٰا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ فصلت / ۳۵. «هیچ‌کس بدان نخواهد رسید به‌جز کسانی که صبر پیشه می‌کنند و کسانی که دارای بهره‌ی بزرگی هستند».

پس زیبایی تأکید به خاطر نیاز پناه برنده بوده است.

و نیز سیاق این کلام در این‌جا برای اثبات صفات کمال و دلایل اثبات آن‌ها و آیات و شواهد ربوبیت و توحید خداوند است. به همین دلیل خداوند به دنبال آیه‌ی فوق فرموده است: ﴿وَ مِنْ آيٰاتِهِ اللَّيْلَ وَ النَّهٰارَ﴾ فصلت / ۳۷: «و از نشانه قدرت خدا، شب و روز است».

و نیز فرموده است: ﴿وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خٰاشِعَةً﴾ فصلت / ۳۹: «و از نشانه‌ی قدرت خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی...﴾

پس خداوند ادات تعریف را آورده تا بر این دلالت کند که «السمیع» و «العلیم» جزو نام‌های او هستند. چنان‌که تمام اسماء حسنی به صورت معرفه آمده‌اند. و آن‌چه که در سوره‌ی اعراف ذکر شده، در سیاق تهدید مشرکین و همدستان آن‌ها از جمله شیاطین است و وعده‌ی خداوند به پناه برنده است مبنی بر این‌که دارای خدایی است که هم می‌شنود و هم می‌داند ولی خدایانی که مشرکین می‌پرستند نه چشمانی دارند که با آن ببینند و نه گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند. بنابراین خداوند متعال شنونده و آگاه است ولی خدایان آن‌ها نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه آگاهی دارند. پس چگونه آن‌ها را در عبادتشان کنار خداوند سبحان قرار می‌دهند.

بنابراین روشن شد که چیزی جز تکذیب و انکار با سیاق این کلام تناسب ندارد، چنان‌که در آیه‌ی مذکور جز تعریف (ذکر سمیع و علیم با الف و لام) چیز دیگری برداشت نمی‌شود. و خداوند به اسرار کلام خود آگاه‌ترین است.

و چون مستعاذمنه در سوره‌ی «حم المؤمن» پیامد بد مجادله‌ی کفار در آیات خدا و عواقب اقدامات آشکار و قابل رؤیت آن‌ها بوده است، خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجٰادِلُونَ فِي آيٰاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰيهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلّٰا كِبْرٌ مٰاهُمْ بِبٰالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ غافر / ۵۶: «کسانی که بدون دلیل که در دست داشته باشند، در باره‌ی آیات الهی بـه سـتیزه‌گـری و کشمکش می‌پردازند، در سینه‌هایشان جز برتری جویی نیست و هرگز به برتری نمی‌رسند، پس به خدا پناه ببر که همانا او شنوا و داناست»

بنابراین چون مستعاذمنه سخن و افعال آشکار و مشاهده شده‌ی ایشان بوده است، خداوند فرموده است: «إنّه هو السمیع البصیر» در حالی که در آن‌جا مستعاذمنه برای ما قابل مشاهده نیست، زیرا شیطان و همدستانش مـا را می‌بینند در حالی که ما آن‌ها را نمی‌بینیم و بر اساس اخبار خداوند و پیامبر اوست که برای ما آشکار شده‌اند.

باید همراه استعاذه صبر و شکیبایی داشت

قرآن انسان را برای دفع این دو دشمن[۱] به آسان‌ترین راه‌ها، یعنی استعاذه و رویگردانی از جاهلین و دفع بدی آن‌ها به وسیله‌ی نیکی، راهنمایی کرده است. و از عظمت و بهره‌ی افرادی که به آن رسیده‌اند خبر داده است، چراکه انسان به وسیله‌ی صبر به جایی می‌رسد که شر دشمنش را از سر خود برداشته و او را به دوست صمیمی خود تبدیل می‌کند و موجب برانگیختن محبت مردم و تمجید آن‌ها نسبت به خود و تسلط بر هوای نفس خود گشته و قلبش را از کینه و حسادت سالم نگه می‌دارد و مردم، حتی دشمنانش، به وی اطمینان و آرامش پیدا می‌کنند. و این چیزی است جدا از آن‌چه که از کرامت خدا و پاداش نیکو و خوشنودی او دریافت خواهد کرد و این بالاترین بهره و نصیبی است که در دنیا و آخرت شامل حالش خواهد شد. و چون این شرایط بدون صبر و پایداری به دست نمی‌آید، خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلّٰا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾[۲].

«هیچ‌کس بدان نخواهد رسید به‌جز کسانی که صبر پیشه می‌کنند و کسانی که دارای بهره‌ی بزرگی هستند».

زیرا انسان عجول و سبک مغز در مقابل این رویارویی صبر نمی‌کند. و چون خشم و عصبانیت مرکب شیطان است، پس شیطان و نفس خشمگین بر علیه نفس مطمئنه که به وسیله‌ی رفتار نیک بدی را دفع می‌کند همکاری می‌کنند. لذا خداوند به انسان دستور فرموده که این نفس را به وسیله‌ی استعاذه‌جستن به خدا تقویت کند، بنابراین استعاذه به نفس مطمئنه کمک کرده و آن را بر سپاه نفس خشمگین پیروز خواهد نمود. و در این‌جاست که نیروی کمکی صبر که پیروزی را به همراه خواهد داشت و نیز نیروهای کمکی ایمان و توکل از راه می‌رسند و قدرت شیطان را باطل می‌کنند. خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾[۳].

---

۱. منظور از این دو دشمن یکی نفس است که در باب قبل از آن بحث شد و دیگری شیطان است که موضوع همین باب می‌باشد.

۲. فصلت / ۳۵.

۳. نحل / ۱۰۰ ـ ۹۹ ـ ۹۸.

«بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و به پروردگارشان تکیه می‌کنند».

معنی آیه‌ی ﴿لَیْس لَهُ سَلْطَانٌ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا﴾

مجاهد و عکرمه و مفسرین گفته‌اند: یعنی شیطان بر آن‌ها حجتی ندارد و بهتر آن است که گفته شود: شیطان نه از نظر حجت و نه از نظر قدرت راهی برای تسلط بر مؤمنان ندارد؛ زیرا «قدرت» در مفهوم و مسمّای «سلطان» نهفته است و دلیل تسمیه‌ی «حجت» به «سلطان» به خاطر این است که صاحب آن بر دیگران غلبه پیدا می‌کند همان‌طور که صاحب قدرت با دستانش بر دیگران غلبه می‌کند. خداوند سبحان اعلام داشته که: دشمن وی (شیطان) بر بندگان مخلص که بر وی توکل کرده‌اند، تسلط پیدا نخواهد کرد.

خداوند در سوره‌ی «حجر» م فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾[1]

«(شیطان) گفت پروردگارا! به سبب این‌که مرا گمراه ساخته‌ای (اعمال زشت را) در زمین برایشان می‌آرایم و همگی آنان را گمراه می‌کنم. مگر بندگان برگزیده و پاکیزه‌ی تو از میان آن‌ها. فرمود: این طریقه‌ی راستی است که دقیقاً راه به سوی من دارد. بی‌گمان تو هیچ‌گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری، مگر آن گمراهانی که به دنبال تو راه بیفتند».

و در سوره‌ی نحل فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾[2].

«بی‌گمان شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و به پروردگارشان تکیه می‌کنند. بلکه تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه‌ی او شرک می‌ورزند».

---

۱. حجر / ۴۲ - ۳۹.

۲. نحل / ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸.

این آیه دربردارنده‌ی دو موضوع است: یکی نفی و تکذیب تسلط شیطان بر اهل توحید و اخلاص و دیگری اثبات تسلط او بر اهل شرک و کسانی که او را دوست خود قرار می‌دهند.

و هنگامی که دشمن خدا دریافت که خداوند او را بر اهل توحید و اخلاص مسلط نخواهد کرد،

﴿قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾.[۱]

«گفت: به عزت و عظمتت سوگند که همه‌ی آنا را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو از میان ایشان».

پس دشمن خدا می‌داند که قادر نیست کسانی را که به خدا پناه برده و اخلاص ورزیده و بر وی توکل نموده‌اند فریب دهد و گمراه کند؛ بلکه تنها بر کسانی تسلط دارد که او را دوست خود قرار داده و به خدا شرک می‌ورزند بنابراین آن‌ها رعیت شیطان هستند و او حاکم و فرمانروای آن‌هاست.

و اگر گفته شود: در آیه‌ی فوق تسلط شیطان بر اولیای خدا اثبات شده است، پس چگونه است که خداوند در آیه‌ی ذیل آن را از وی نفی می‌کند:

﴿وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِي شَكٍّ﴾.[۲]

«واقعاً ابلیس پندار خود را درباره‌ی آنان راست گرداند، چراکه همگی آن‌ها از او پیروی کردند مگر گروه اندکی از مؤمنان. شیطان هیچ‌گونه قدرتی بر آن‌ها نداشت مگر بدان خاطر تا (ما) بدانیم که چه کسی به آخرت ایمان می‌آورد و چه کسی درباره‌ی آن متردد می‌ماند».

در جواب گفته می‌شود: اگر ضمیر در آیه‌ی «**و ما کان له علیهم من سلطان**» به «مؤمنین» برگردد، این سؤال ساقط خواهد شد و جمله‌ی «**إلا لنعلم**» منقطع خواهد بود؛ یعنی «اما ما آنان را به وسیله‌ی ابلیس امتحان کردیم تا بدانیم که در میان آنان چه کسی به آخرت ایمان دارد و چه کسی در آن شک دارد». و اگر این ضمیر به عبارت «**و لقد صدق علیهم ابلیس ظنّه فاتّبعوه**» برگردد که برحسب ظاهر آیه نیز چنین است، استثنای منقطع، به خاطر این‌که بعد از نفی قرار گرفته، صحیح خواهد بود و معنی آیه بدین صورت درمی‌آید: «ما شیطان را بر آنان مسلط نگرداندیم جز به خاطر این‌که بدانیم چه کسی به روز قیامت ایمان دارد؟».

---

۱. ص / ۸۳ ـ ۸۲.

۲. سبأ / ۲۱ ـ ۲۰.

ابن‌قتیبه فرموده است: هنگامی که ابلیس از خدا خواست که به او مهلت دهد و خداوند به او مهلت داد، ابلیس گفت: «آنان را اغفال و گمراه خواهم کرد و به انجام کارهای بد دستور خواهم داد و از میان بندگانت سهم معینی را برای خود برخواهم داشت». این در حالی است که او هنگام گفتن این سخنان یقین نداشت که آن‌چه که در نظر گرفته برایش محقق می‌شود یا نه؛ بلکه آن را از روی ظن و گمان خود نسبت به آن‌ها می‌گفت؛ اما هنگامی که آنان از وی پیروی و اطاعت کردند ظن و گمان خود را نسبت به آن‌ها به اثبات رساند. لذا خداوند متعال فرمود: «ما شیطان را بر بندگان مسلط نکردیم جز به این خاطر که مؤمنین و مشکوکین را از هم جدا کنیم؛ یعنی تا آن‌هایی را که ظاهر و موجود هستند جدا کنیم و گفته‌ی ما درباره‌ی آن‌ها محقق شود و آن‌ها را مجازات کنیم. بنابراین در این جا تسلط شیطان بر کسانی است که به روز آخرت ایمان نداشته و در آن شک کرده‌اند و آنان کسانی هستند که شیطان را به دوستی گرفته و او را با خدا شریک قرار داده‌اند؛ پس در این حالت تسلط شیطان نفی نشده بلکه اثبات شده است. در نتیجه این آیه با سایر آیات توافق دارد.

و اگر گفته شود: با آیه‌ای که در سوره‌ی «ابراهیم» آمده است، چه خواهید کرد؟؛ جایی که شیطان به اهل دوزخ می‌گوید:

﴿وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾.[1]

«و من بر شما تسلطی نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم و شماهم دعوتم را پذیرفتید».

این گفته اگرچه از زبان شیطان است، اما چون خداوند سبحان در مورد آن خبر داده و آن را برای وی مقرر دانسته و انکار نکرده است، پس دلالت می‌کند که شیطان این چنین است.

در جواب آمده است: این سؤال خوبی بوده و جواب آن بدین صورت است: تسلطی که در این آیه از شیطان نفی شده همان حجت و برهان است؛ یعنی من حجت و برهانی ندارم که به وسیله‌ی آن بر شما غلبه کنم. چنان‌که ابن‌عباس فرموده است: یعنی «من هیچ حجتی را برای شما اظهار نکردم جز این‌که شما را دعوت کردم و شما دعوتم را پذیرفتید و گفته‌ام را تصدیق کردید و بدون هیچ حجت و برهانی از من پیروی کردید».

اما تسلطی که خداوند در آیه‌ی ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾ برای شیطان ثابت دانسته، عبارت است از تسلط وی بر آن‌ها با گمراه کردن و اغفال کردنشان، بدین‌صورت که

---

۱. ابراهیم / ۲۲.

آن‌ها را به کفر و شرک تشویق نموده و به سوی آن می‌کشاند و دست از سر آن‌ها بر نمی‌دارد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا﴾.[۱]

«نمی‌دانی که شیاطین را به سوی کافران فرستاده‌ایم تـا آنـان را (در انـجام گـناهان) سـخت برانگیزند و بیاغالانند».

ابن‌عباس فرموده است: «یعنی کافران را به شدّت مغرور می‌کند». و در روایتی دیگر آمده است: آنان را سخت فرا می‌خواند. و در جایی دیگر گفته شده است: آن‌ها را بـه شـدت تحریک می‌کند. و نیز آمده است: آنان را شدیداً به انجام گناه وادار می‌کند. و هم‌چنین گفته‌اند: آن‌ها را به جوش می‌آورد؛ یعنی همان‌گونه که آتش در زیر آب آن را به غـلیان در مـی‌آورد شیطان نیز کافر را به جوش می‌آورد. و اخفش گفته است: «آن‌ها را بر افروخته می‌کند».

واژه‌ی «الأزّ» نیز در حقیقت به معنای تحریك و تهییج است، از این رو به جوشیدن دیگ «أزیز» گفته می‌شود چون آب به هنگام جوشیدن به حرکت درمی‌آید. و در حدیثی آمده است: «لِجَوْفِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمِرْجَلِ مِنَ الْبُكاءِ».[۲]

«از شدت گریه صدایی مانند صدای جوشیدن دیگ از درون پیامبرﷺ شنیده می‌شد».

ابوعبیده گفته است که: «الأزیز» به معنای التـهاب و بـه حـرکت در آمـدن است، مـانند زبانه‌کشیدن آتش در هیزم. و گفته می‌شود: «إزّ قِدرك» آتش زیر دیگ را تیز کـن. و «اتـزت القدر» اگر جوشش آن شدت یابد.

پس برای واژه‌ی «أزّ» دو معنی به دست آمده است: یکی تحریك کردن و دیگری ملتهب کردن و شعله‌ور نمودن. و این دو معنی به هم نزدیك هستند زیرا کلمه‌ی «أزّ» نوعی تحریک به وسیله‌ی آزار دادن و به جوش آوردن را می‌رساند.

آن‌چه که گفته شد در مورد سلطه‌ی شیطان بر پیروان خود و اهل شرک بود، تسلطی که حجت و برهانی برای آن نداشته بلکه آن‌ها دعوت او را به محض فرا خواندنشان پذیرفتند؛ زیرا با آرزوها و اهداف آن‌ها همخوانی داشت. پس آنان کسانی بودند که شیطان را علیه خود کمک کردند و دشمن خود را با موافقت و پیروی از وی بر خود مسلط نـمودند. در نـتیجه

---

۱. مریم: ۸۳.

۲. به روایت از ابوداود: ۹۰۴.

زمانی که خود را با دست خود در اختیار او قرار دادند و راه او را انتخاب نمودند سلطه‌ی او به عنوان یک مجازات بر آن‌ها محقّق شد.

و به این ترتیب معنی آیه‌ی: ﴿وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾[1] آشکار می‌گردد. و با توجه به ظاهر و عمومیت این آیه مؤمنان نیز گاهی دچار گناه و خلاف شرع می‌شوند که با ایمان تضاد دارد و به اندازه‌ی همان گناه و خلاف راه برای غلبه‌ی کافران بر آن‌ها باز می‌گردد؛ بنابراین خود ایشان هستند که راه را برای غلبه‌ی کافران هموار می‌کنند، چنان‌که در جنگ اُحُد با سرپیچی و مخالفت با فرمان پیامبر خداﷺ موجب این کار شدند.

خداوند سبحان شیطان را بر انسان مسلط نکرد تا این‌که خود انسان با اطاعت از شیطان و شرک ورزیدن به خداوند راه تسلط او را بر خود هموار کرد، آن‌گاه خداوند شیطان را بر او مسلط و پیروز گرداند. بنابراین هرکس که به خیر و نیکی دست یافت باید شکر خدا را به‌جای آورد و هرکس غیر آن را یافت باید تنها نفس خود را سرزنش کند.

توحید و توکل و اخلاص مانع تسلط شیطان است و برعکس شرک و مشتقات آن باعث تسلط او خواهد بود و تمام این‌ها اراده و خواست خدایی است که زمام همه‌ی امور به دست اوست و سرانجام همه‌ی امور به سوی او خواهد بود. حجت کامل و رسا ازآنِ اوست. اگر اراده کند تمام مردم را به صورت یک امت واحده در می‌آورد، اما حکمت و مشیّت و ملک او بر غیر آن جاری است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ * وَ لَهُ الْكِبْرِيٰاءُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.[2]

«ستایش تنها خداوندی را سزاست که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار همه‌ی جهانیان است. بزرگواری و والایی در آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و او صاحب عزّت و قدرت و دارای حکمت و فلسفه است».

---

۱. نساء: ۱۴۱.

۲. جاثیه / ۳۷ - ۳۶.

فصل دوم

آن‌چه که انسان از دست شیطان بدان پناه می‌برد

ابن قیّم فرموده است: امور سودمندی که انسان به وسیله‌ی آن از شیطان پرهیز می‌کند[۱] و شر او را از خود دفع می‌کند ده مورد هستند:[۲]

اول: پناه‌بردن به خدا از دست شیطان.

دوم: خواندن دو سوره‌ی (ناس و فلق)؛[۳] چرا که این دو سوره جهت پناه‌بردن به خدا از دست شیطان و راندن او و مصون‌ماندن از گزند او تأثیر عجیبی دارند. به همین خاطر پیامبر ﷺ فرموده است:

«مٰا تَعَوَّذَ الْمُتَعَوِّذُونَ بِمِثْلِهِمٰا».[۴]

«هیچ پناهگاهی برای پناه‌برندگان مانند این دو نیست».

ایشان هر شب هنگام خواب این دو سوره را می‌خواند[۵] و به عقبه نیز فرموده بود که بعد از هر نمازی آن‌ها را بخواند.[۶] هم‌چنین فرمود:

«إِنَّ مَنْ قَرَأَهُمٰا مَعَ سُورَةِ الْإِخْلٰاصِ ثَلٰاثاً حِينَ يُمْسِي وَ ثَلٰاثاً حِينَ يُصْبِحُ كَفَتْهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

---

۱. این موضوع در کتاب «بدائع الفوائد» ۲۶۷/۲ و مابعد آن بیان شده است.

۲. شرح این بحث در فصل گذشته به طور مفصل ذکر شده است.

۳. سوره‌ی فلق و ناس.

۴. نسائی / ۵۴۵۳ و دارمی / ۳۴۴۰ آن را روایت کرده‌اند.

۵. بخاری از حضرت عائشه / ۵۰۱۷ آن روایت کرده است.

۶. ابوداوود / ۱۵۳۲ و ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

«به راستی که هرکس هنگام صبح و شام این دو سوره را سه مرتبه به همراه سوره‌ی اخلاص بخواند او را از هر چیزی بی‌نیاز می‌کند».[۱]

سوم: خواندن آیةالکرسی؛ در روایتی صحیح از حدیث محمد ابن سیرین از ابوهریره روایت شده که فرمود: پیامبر خداﷺ حفظ و نگهداری از زکات ماه رمضان را به من واگذار کرد، آن‌گاه شخصی آمد و شروع به ریخت و پاش خوراکی‌ها کرد. او را گرفتم و گفتم: حتماً تو را خدمت پیامبرﷺ خواهم برد... ـ ابوهریره این واقعه را تا آخر تعریف کرد ـ آن‌گاه پیامبرﷺ فرمود: هرگاه به بستر خوابت رفتی آیةالکرسی را بخوان که از جانب خداوند محافظی همیشگی برای تو خواهد بود و تا صبح شیطان به تو نزدیک نخواهد شد. پیامبرﷺ فرمود: او شیطان بوده و به تو راست گفته است. اگرچه او بسیار دروغگوست.[۲]

---

۱. ابوداوود / ۵۰۸۲ و ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

۲. روایت بخاری / ۲۳۱۱. ادامه‌ی حدیث: آن شخص گفت: من عائله‌مندم و به شدت محتاجم. پس او را رها کردم و صبح را به روز رساندم. فردا پیامبرﷺ فرمود: «ای ابوهریره اسیر دیشبت را چکار کردی؟» گفتم: ای رسول خدا! از عائله داری و نیازمندی شکایت می‌کرد و من هم دلم بحالش سوخت و او را رها کردم، ایشان فرمود: «اما او دروغ گفته و به زودی بازمی‌گردد». پس دریافتم که دوباره می‌آید و منتظرش ماندم، او دوباره برگشت و شروع به برداشتن خرما کرد. او را گرفتم و گفتم: تو را پیش پیامبرﷺ خواهم برد. گفت: مرا رها کن که محتاج و نیازمندم و دیگر بازنمی‌گردم. دلم به حالش سوخت و او را رها کردم. صبح روز بعد پیامبرﷺ به من فرمود: «ای ابوهریره دیشب با اسیرت چکار کردی؟ گفتم: از نیازمندی و عائله‌داری خود شکایت کرد و من هم دلم برایش سوخت و او را رها کردم. فرمود: «او به تو دروغ گفته و به زودی بازخواهد گشت». بار سوم نیز منتظر او ماندم. او آمد و شروع به برداشتن خرماها کرد. او را گرفتم و گفتم: حتماً تو را پیش پیامبرﷺ خواهم برد. این سومین باری است که تو به من دروغ می‌گویی که برنمی‌گردم ولی برمی‌گردی. او گفت: مرا به حال خود بگذار، من نیز کلماتی را به تو یاد خواهم داد که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها به تو نفع می‌رساند. گفتم: آن‌چه کلماتی است؟ گفت: هر وقت به رختخواب رفتی آیةالکرسی را بخوان که در آن همیشه از جانب خداوند محافظی برای تو خواهد بود و تا صبح هیچ شیطانی نزدیک تو نخواهد شد. من نیز او را رها کردم. صبح روز بعد نزد پیامبرﷺ رفتم، ایشان فرمودند: «اسیرت را چکار کردی؟» عرض کردم: ای رسول خدا! او کلماتی را به من یاد داد که خداوند مرا به وسیله‌ی آن‌ها بهره‌مند می‌سازد لذا او را رها کردم. ایشان فرمودند: «آن کلمات کدامند؟» عرض کردم: به من گفت: وقتی به رختخواب رفتی آیةالکرسی را تا آخر بخوان! و به من گفت: در این صورت همیشه از جانب خداوند محافظی برای تو خواهد بود و تا وقتی که صبح می‌کنی هیچ شیطانی به تو نزدیک نخواهد شد. پیامبرﷺ فرمود: «ای ابوهریره! او به تو راست گفته، اگرچه بسیار دروغگوست، می‌دانی که در این سه شب با چه کسی صحبت کرده‌ای؟» عرض کردم: خیر، فرمود: «آن کس یک شیطان از شیاطین بود».

چهارم: خواندن سوره‌ی بقره؛ در حدیثی صحیح که سهل از عبدالله و او از ابوهریره روایت کرده پیامبر خداﷺ فرموده است:

«لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُوراً، وَ أَنَّ الْبَيْتَ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ الْبَقَرَةُ لَا يَدْخُلُهُ الشَّيْطَانُ».[۱]

«خانه‌هایتان را گورستان نکنید، به راستی که شیطان به خانه‌ای که سوره بقره‌ی در آن خوانده شود وارد نمی‌شود.

پنجم: خواندن پایان سوره‌ی بقره؛ در حدیثی صحیح از روایت ابو موسی انصاری آمده است که پیامبرﷺ فرمود:[۲] «هرکس در شب دو آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره را قرائت کند برای او کافی خواهد بود».[۳]

در روایت دیگری از نعمان بن بشیر از پیامبر خداﷺ روایت شده که فرمود: «خداوند سبحان دو هزار سال قبل از خلق موجودات نامه‌ای نوشت و در آن دو آیه را نازل فرمود که به وسیله‌ی آن‌ها سوره‌ی بقره را پایان داد. پس شیطان به هر خانه‌ای که سه شب پشت سر هم این دو آیه در آن خوانده نشود نزدیک می‌گردد».[۴]

ششم: خواندن اول سوره‌ی «حٓم المؤمن» تا آیه‌ی «و إلیه المصیر»[۵] به همراه آیةالکرسی؛ در کتاب ترمذی در روایت عبدالرحمن بن ابوبکر از ابن‌ابی ملیکه از زراره بن مصعب از ابوسلمه از ابوهریره آمده است که پیامبرﷺ فرمود: هرکس سوره‌ی «حم المؤمن» تا آیه‌ی «و إلیه المصیر» و آیةالکرسی را هنگام صبح قرائت کند تا غروب محفوظ خواهد ماند و هرکس آن را هنگام غروب قرائت کند تا صبح در امان خواهد بود.

گرچه سابقاً در خصوص حافظه‌ی عبدالرحمن ملیکه (یکی از راویان حدیث) بحث شده ولی شواهد دیگری که در رابطه با قرائت آیةالکرسی وجود دارد این حدیث را تقویت می‌کند و با وجود این‌که غریب است صحت آن به نظر می‌رسد.

---

۱. روایت از مسلم / ۷۸۰.
۲. مسلم و بخاری از ابن مسعود روایت کرده‌اند.
۳. بخاری / ۵۰۵۱ و ۴۰۰۸ و مسلم / ۸۰۸ و ۸۰۷ آن را روایت کرده‌اند.
۴. ترمذی / ۲۸۸۳ و دارمی ۳۳۸۷ آن را روایت کرده‌اند.
۵. غافر / ۳.

هفتم: یکصد مرتبه خواندن «لا إله إلا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شییء قدیر»؛ در صحیح مسلم و بخاری از روایت سُمَی مولی ابوبکر از ابوصالح، از ابوهریره روایت شده که پیامبر خداﷺ فرمود: «هرکس در روز سه مرتبه «**لا إله إلاّ الله، وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کلّ شیيء قدیر**» را بخواند، پاداش آزادکردن ده بَرده برایش محسوب می‌شود. و یکصد احسان برایش ثبت شده و یکصد گناه از وی زدوده خواهد شد. و در طول آن روز تا غروب از شرّ شیطان در امان خواهد بود و کسی نخواهد توانست بیشتر از آن شخص فضیلت کسب نماید مگر کسی که بیشتر از وی آن را تکرار کند».[1] پس این ذکر حرزی بسیار سودمند و پرنفع است که برای هرکس که خداوند اراده کند به آسانی انجام می‌گیرد.

هشتم: کثرت ذکر خدای عزوجل، که از بهترین پناهگاه ها در مقابل شیطان به شمار می‌آید؛ در ترمذی از روایت حارث اشعری آمده که پیامبرﷺ فرمود: «خداوند پنج کلمه را به یحیی بن زکریا دستور فرمود که به آن‌ها عمل نماید و به بنی اسرائیل نیز دستور دهد که به آن عمل نمایند. اما نزدیک بود که او نسبت به آن کلمات سستی کند. در این هنگام حضرت عیسی به او فرمود: خداوند پنج کلمه را به تو دستور فرموده که بدان‌ها عمل کنی و به بنی اسرائیل دستور دهی که به آن‌ها عمل کنند پس باید من یا تو این کلمات را به بنی اسرائیل ابلاغ کنیم. یحیی فرمود: اگر در ابلاغ این کلمات از من سبقت بگیری، می‌ترسم که در زمین فرو روم یا دچار عذاب شوم. پس مردم را در بیت‌المقدس جمع کرد و مسجد آنقدر پر شد که عده‌ای بر روی بالکن‌ها نشسته بودند. در این هنگام به آن‌ها فرمود: خداوند پنج کلمه را به من دستور داده که خودم به آن‌ها عمل نمایم و به شما نیز دستور دهم که به آن‌ها عمل کنید:

کلمه‌ی اول: خدا را پرستش کنید و هیچ چیزی را برای وی شریک قرار ندهید، زیرا کسی که برای خدا شریک قرار دهد مانند کسی است که با سرمایه‌ی خالص خود، طلا یا پول، برده‌ای را خریداری نماید و به وی بگوید: این منزل و کار من است، کارت را انجام بده و

---

۱. بخاری / ۳۲۹۳ و مسلم ۳۶۹/۱ آن را روایت کرده‌اند.

مزدت را تحویل من بده آن‌گاه آن برده کارش را انجام دهد و سود کارش را به غیر اربابش تحویل دهد، کدام یک از شما راضی می‌شود که چنین برده‌ای داشته باشد؟

کلمه‌ی دوم: خداوند شما را به خواندن نماز دستور فرموده است، بنابراین هنگام نمازخواندن به اطراف خود نگاه نکنید، چون خداوند در هنگام نماز در مقابل بنده‌ی خود قرار می‌گیرد به شرطی که نمازگزار به اطراف خود نگاه نکند.

کلمه‌ی سوم: شما را به روزه‌گرفتن دستور می‌دهم، چون روزه‌دار مانند کسی است که در میان جمعی قرار گرفته و کیسه‌ای پر از مشک به همراه دارد که تمام این جمع از رایحه‌ی خوش آن تعجب می‌کنند، و به راستی که بوی دهن روزه‌دار نزد خداوند از بوی مشک خوشتر است.

کلمه‌ی چهارم: شما را به صدقه‌دادن دستور می‌دهم، چون صدقه‌دادن مانند این است که دشمن شخص را اسیر کرده و دستش را به گردنش بسته و او را پیش انداخته تا گردنش را بزنند، آن‌گاه او به آن‌ها بگوید: من خود را در مقابل هر آن‌چه که می‌خواهید از دست شما آزاد می‌کنم و بدین‌وسیله خود را آزاد کند.

کلمه‌ی پنجم: شما را به ذکر خداوند دستور می‌دهم؛ چون ذکرکننده مانند کسی است که دشمن به سرعت او را دنبال کرده باشد. تا این‌که به قلعه‌ای محکم پناه برده و خود را از دشمن مصون بدارد.

بنده نیز به همین صورت جز با ذکر خدا نمی‌تواند از شیطان در امان باشد.

پیامبر خداﷺ فرموده است: «من هم پنج چیز را به شما سفارش می‌کنم که خداوند مرا به آن‌ها سفارش فرموده است: گوش فرادادن، اطاعت‌کردن، جهاد در راه خدا، هجرت و جماعت؛ چون کسی که به اندازه‌ی یک وجب از جماعت جدا شود کمند اسلام را از گردن خود بیرون کشیده است مگر این‌که به سوی آن بازگردد و هرکس که به دعاوی جاهلیت دعوت کند جزو کسانی است که به آتش دوزخ محکوم گشته‌اند». مردی گفت: ای رسول خدا! اگر آن شخص اهل نماز و روزه باشد چطور؟ ایشان فرمود: «بله، اگرچه اهل نماز و روزه هم باشد. پس به دین خداوند دعوت کنید که شما را مسلمین و مؤمنین بندگان خود نامیده است».

ترمذی گفته است: این حدیث حدیثی حسن و غریب و صحیح است و بخاری گفته است: حارث اشعری پیامبرﷺ را ملاقات نموده و به جز این حدیث احادیث دیگری را نیز روایت کرده است؛ پیامبر خداﷺ در این حدیث خبر داده که انسان جز با ذکر و یاد خدا نمی‌تواند خود را از شر شیطان مصون بدارد. و این حدیث عین همان چیزی است که سوره‌ی فلق بر آن دلالت نموده است، زیرا خداوند در این سوره شیطان را به عنوان «خنّاس» معرفی نموده و خناس کسی است که هرگاه بنده، خدا را ذکر کند دچار انبساط و انقباض می‌شود و می‌گریزد. و هرگاه بنده از یاد خدا غافل باشد خود را به داخل قلب وی فرو برده و وسوسه‌هایی را که آغاز همه‌ی شرها و بدی‌ها هستند به درون آن سرازیر می‌کند. بنابراین برای مصونیت از شیطان هیچ چیزی نمی‌تواند بهتر از ذکر خدا باشد.

نهم: وضوگرفتن و نمازخواندن؛ که از بزرگ‌ترین ابزارهایی است که می‌توان به وسیله‌ی آن از شرّ شیطان دور شد، به ویژه هنگام حمله‌ورشدن نیروی خشم و شهوت؛ چرا که این دو نیرو آتشی هستند که قلب انسان را به جوش می‌آورند.

چنان‌که در ترمذی از حدیث ابوسعید خدری از پیامبرﷺ روایت شده است که فرمود: «بدان! که خشم و عصبانیت مانند آتشی در قلب بنی آدم است. مگر نمی‌بینید که انسان هنگام عصبانیت چگونه چشمانش سرخ گشته و رگ‌های گردنش باد می‌کند. پس هرکس که این را احساس کرد باید خود را بر روی زمین بیندازد».[1]

در روایت دیگری آمده است: «شیطان از آتش آفریده شده و آتش تنها به وسیله‌ی آب خاموش می‌شود.[2] پس برای خاموش‌کردن آتش خشم و شهوت هیچ وسیله‌ای بهتر از وضوگرفتن و نمازخواندن وجود ندارد. زیرا خشم و شهوت آتش است و وضو آن را خاموش می‌کند و اگر نماز با خضوع و خشوع همراه باشد و در آن فقط به خدا توجه شود تمام اثرات آن را از بین می‌برد و این امری است که تجربه‌کردن آن ما را از دلیل‌آوردن برای آن بی‌نیاز می‌کند.

---

۱. ترمذی / ۲۱۹۱ و ابن ماجه / ۴۰۰۰ آن را روایت کرده‌اند.

۲. البانی در سلسله احادیث ضعیف / ۵۸۲ آن را ضعیف دانسته است.

دهم: خودداری از نگاه‌کردن و سخن‌گفتن و غذاخوردن و نیز اختلاط زیاد با مردم؛ چرا که شیطان تنها از طریق این درهای چهارگانه بر بنی آدم تسلط پیدا می‌کند و به هدف خود می‌رسد.

خلاصه‌ی این بحث: هر انسان عاقلی می‌داند که راه برای تسلط شیطان بر وی وجود ندارد مگر از سه جهت؛

جهت اول: اسراف و زیاده‌روی؛ به‌گونه‌ای که مازاد بر نیاز باشد که این یکی از فرصت‌ها برای شیطان و محل ورود وی به قلب انسان است و راه احتراز و دوری‌گرفتن از او آن است که تمام آن‌چه که نفس می‌خواهد از قبیل غذا و خواب و لذت و استراحت، به طور کامل به وی داده نشود و هرگاه این درها بر روی او بسته شود قلب از ورود دشمن از این طریق در امان خواهد بود.

جهت دوم: غفلت؛ انسان ذکرکننده در قلعه‌ی ذکر به سر می‌برد پس هرگاه غفلت کند درِ قلعه گشوده شده دشمن‌وار می‌شود و بیرون‌کردن آن دشوار و سخت خواهد بود.

جهت سوم: بر خود تحمیل‌کردن اموری که به خود شخص مربوط نیست.

بخش ششم:



تأثیر فتنه‌ها و گناهان بر قلب

فصل اول:
عارض‌شدن فتنه‌ها بر قلب[۱]

حذیفه بن یمان گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «فتنه‌ها بر روی دل‌ها می نشینند چنان‌که جای حصیر بر روی بدن کسی که بر روی آن خوابیده باقی می‌ماند، هر دلی آن را بپذیرد نقطه‌ی سیاهی بر روی آن قرار می‌گیرد و هر دلی که آن را انکار کند نقطه‌ی سفیدی بر روی آن قرار می‌گیرد، تا این‌که دلها سرانجام به دو صورت درمی‌آیند؛ نوع اول قلبی سیاه و غبارآلود است، مانند کوزه‌ی کجی که آب را در خود نگه نمی‌دارد، نه نیکی‌ها را درک می‌کند و نه بدی‌ها را از خود دفع می‌کند مگر آن‌چه را که با میل و آرزویش موافق باشد. نوع دوم قلبی سفید و نورانی است که تا آسمان و زمین برپاست هیچ فتنه‌ای به آن ضرری نخواهد رساند».[۲] پس پیامبر ﷺ پیدایش آثار فتنه بر روی دل‌ها را در طول زمان به پیدایش جای رشته‌های حصیر بر روی بدن کسی که بر روی آن خوابیده تشبیه کرده است.

هم‌چنین ایشان قلب‌ها را از لحاظ عارض‌شدن فتنه بر روی آن‌ها به دو دسته تقسیم فرموده است:

---

۱. این فصل بر اساس ترتیب مؤلف در باب اول آمده است.

۲. مسلم در شماره‌ی ۱۴۴ این حدیث را استخراج نموده که اصل آن بدین‌گونه است: «عن حذیفة قال: كُنَّا عِندَ عُمَر رضی الله عنه فقالَ: أَيُّكُم سَمِعَ رَسُولَ اللهِ يَذْكُرُ الفِتَنَ؟ فَقالَ قَوْمٌ: نَحْنُ سَمِعْناهُ فَقالَ: لَعَلَّكُمْ تَعْنُونَ فِتْنَةَ الرَّجُلِ فِي أَهلِهِ وَ جارِهِ؟ قالُوا: أَجَلْ. قالَ: تِلْكَ تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَ الصِّيامُ وَ الصَّدَقَةُ وَ لٰكِنْ أَيُّكُمْ سَمِعَ النبي يَذْكُرُ الفِتَنَ الَّتِي تَمُوجُ مَوْجَ الْبَحرِ؟ قالَ حُذَيفَةَ: فَسَكَتَ الْقَوْمُ، فَقُلتُ أَنَا. فَقالَ لِلّٰه أَبُوكَ! قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: تُعْرَضُ الفِتَنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُوداً عُوداً؛ فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَها تُكْتَبُ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْداءَ، وِ أَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَها تُكْتَبُ فِيهِ نُكْتَةٌ بَيْضاءَ حَتّى تَصيرُ الْفِتَنُ عَلَى قَلْبَيْنِ؛ عَلَى أَبيضَ مِثْلَ الصَّفا فَلا تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دامَتِ السَّمواتُ وَ الأرْضُ، وَ الآخَرُ أَسْوَدَ مِرْباداً، كَالكُوزِ مُجْخيّاً لا يَعْرِفُ مَعْرُوفاً وَ لا يُنْكِرُ مُنْكَراً إلاّ ما أُشْرِبَ مِنْ هَواهُ.

دسته‌ی اول، قلبی که هرگاه فتنه‌ای بر آن عارض شود به سرعت آن را می‌پذیرد، چنان‌که اسفنج آب را به سرعت می‌مکد. پس نقطه‌ی سیاهی بر روی آن قرار می‌گیرد و پیوسته هر فتنه‌ای که بر آن عارض شود به سرعت می‌پذیرد تا سرانجام سیاه و شکسته می‌شود. و این معنی حدیث فوق است که می‌فرماید: «مانند کوزه‌ی کج شده است» یعنی به رو افتاده و لگدمال شده است.

پس زمانی که قلب سیاه و پاره شد دو بیماری خطرناک بر وی عارض می‌شود که او را به پرتگاه هلاک و نابودی می‌کشاند؛ اول این است که تشخیص معروف از منکر بر وی مشتبه می‌شود؛ پس نه معروف و نه منکر را می‌شناسد. گاهی اوقات این بیماری در وی شدت می‌گیرد تا جائی که معروف را منکر و منکر را معروف، سنت را بدعت و بدعت را سنت و حق را باطل و باطل را حق می‌پندارد.

دوم این است که هوای نفسش را در مقابل آن‌چه که پیامبرﷺ از طرف خداوند آورده برتر می‌داند و مطیع و پیرو آن است.

دسته‌ی دوم؛ قلبی که نور ایمان بر آن تابیده و چراغ آن در درونش روشن شده است هرگاه فتنه‌ای بر آن عارض شود آن را رد می‌کند در نتیجه نور و تجلی و قدرت وی افزایش می‌یابد.

عامل بیماری قلب فتنه‌هایی هستند که بر آن عارض می‌شوند و این فتنه‌ها عبارتند از: فتنه‌ی شهوت‌ها و فتنه‌ی لغزش و گمراهی و گناهان و بدعت‌ها و ستم و نادانی، که اولی موجب فساد عزم و اراده‌ی انسان و دومی باعث تباهی دانش و اعتقاد او خواهد بود.

صحابه‌ی پیامبرﷺ دل‌ها را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند، چنان‌که در یک حدیث صحیح از حذیفه بن یمان روایت شده که فرمود: دل‌ها چهار گروهند:

گروه اول: قلبی که مجرّد (خالی از غیرخدا) است و درون آن چراغی است که می‌درخشد و آن قلب مؤمن است.

گروه دوم: قلبی سرپوشیده است و آن قلب کافر است.

گروه سوم: قلبی سرکوب‌شده و واژگون است و آن قلب منافق است که حق را شناخته و دیده است سپس آن را انکار نموده و در مقابل آن کور و نابینا گشته است.

گروه چهارم: قلبی که دو ماده در آن وجود دارد؛ ماده‌ی ایمان و ماده‌ی نفاق، و هر کدام از این دو بر آن غلبه کنند تابع آن خواهد بود.

پس قلب مجرد قلبی است که خالی از غیر خدای متعال و پیامبر اوست، بنابراین از ماسوای حق خالی و سالم گشته و درون آن چراغی است که نورافشانی می‌کند و آن چراغ ایمان است. بنابراین با اشاره به تجرد آن سلامتی آن را از شبهات باطل و گمراه‌کننده بیان کرده است. و با اشاره به قرارگرفتن چراغ نورانی ایمان در درون آن، تابش و روشنایی نور محل و ایمان را آشکار ساخته است. و منظور از قلب سرپوشیده قلب کافر است، چون در غلاف و پرده‌ی خود پوشانده شده و نور دانش و ایمان به آن نمی‌رسد، چنان‌که خداوند از قول یهود حکایت می‌کند: ﴿وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾[1]. «گفتند قلب‌های ما سرپوشیده و در غلاف است».

«واژه‌ی «غلف» جمع اغلف است و آن چیزی است که در غلاف قرار گرفته است. و این همان پرده‌ای است که خداوند بر روی دل‌های آنان انداخته تا مجازاتی در مقابل انکار حق و سرباززدن از قبول آن باشد، همان پرده‌ای که باعث پوشاندن دل‌ها و سنگینی گوش‌ها و نابینایی چشم‌ها می‌گردد و همان حجابی است که به قول خداوند متعال چشم را پوشانده است:

﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً * وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً﴾.[2]

«هنگامی که قرآن را می‌خوانی، میان تو و آنانکه به قیامت باور ندارند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم. و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار می‌دهیم تا قرآن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی ایجاد می‌کنیم».

پس هرگاه این قلب‌ها به یکتاپرستی و تبعیت از دستورات الهی دعوت شوند صاحبان آن‌ها از روی نفرت و بیزاری به پشت خود روی برگردانده و می‌گریزند. و منظور از قلب سرکوب شده قلب منافق است چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

---

۱. بقره / ۸۸.
۲. اسراء / ۴۶ ـ ۴۵.

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا﴾[۱].

«شما (ای مؤمنان) چرا درباره‌ی منافقان دو دسته شده‌اید و حال آن‌که خداوند به سبب اعمالشان آنان را واژگون کرده و به قهقرا برگردانده است».

یعنی خداوند آنان را به سبب کسب اعمال باطلشان به گمراهی سابقشان برگردانده است و این بدترین و نجس‌ترین دل‌هاست؛ چراکه باطل را حق می‌پندارد و با اصحاب آن دوستی می‌کند و حق را باطل پنداشته و با اهل آن دشمنی می‌ورزد. و خداوند تنها یاری‌رسان است. و منظور از قلب دارای دو ماده قلبی است که ایمان در آن جای نگرفته و چراغش در آن روشن نگشته است، طوری که خود را برای پذیرش حقی که خداوند پیامبرش را به آن مبعوث نموده تخلیه نکرده است؛ در آن ماده‌ای از ایمان و ماده‌ای از ضد آن وجود دارد. بنابراین گاهی اوقات به کفر نزدیک‌تر از ایمان است و گاهی دیگر به ایمان نزدیک‌تر از کفر است و هر کدام از این دو ماده بر دیگری غالب شود از آن پیروی می‌کند و به سویش می‌چرخد.

---

۱. نساء / ۸۸.

فصل دوم:
تأثیر گناهان بر قلب

گناهان در دنیا و آخرت آثار قبیح و مذموم و زیان‌آوری بر قلب و بدن انسان دارند که تنها خداوند به آن آگاه است.

از جمله‌ی این گناهان:

تضعیف عظمت خداوند در دل‌ها

از جمله آثار گناهان این است که عظمت خداوند بزرگوار را در دل‌ها پایین می‌آورد و خواه ناخواه وقار خداوند در دل انسان تضعیف می‌گردد، چرا که اگر وقار و عظمت خداوند در قلب بنده جای بگیرد دیگر بر معصیت او جرأت پیدا نمی‌کند. شاید گاهی اوقات انسان خود را فریب دهد و بگوید: تنها نیک‌پنداری و امید به عفو و بخشش خداوند است که مرا به انجام گناه وادار می‌کند نه تضعیف عظمت وی در قلبم؛ امّا این کار به سبب مغالطه‌ی نفس است، زیرا تعظیم خداوند در دل‌ها مستلزم بزرگ‌شمردن محرمات وی خواهد بود و بزرگ‌شمردن محرمات خداوند میان انسان و گناه فاصله ایجاد می‌کند و کسانی که بر معصیت خداوند جرأت پیدا می‌کنند حق تعظیم او را آن طور که شایسته است رعایت نکرده‌اند. و چگونه حق خدا را رعایت می‌کند یا او را مورد بزرگداشت و احترام قرار می‌دهد یا به وقار و عظمت او امید دارد، کسی که امر و نهی خدا را کم می‌شمارد؟! این کار از محال‌ترین امور و آشکارترین باطل‌هاست و برای مجازات گناهکار همین کافی است که تعظیم خداوند و احترام به محرمات وی در قلبش ناپدید گشته و حق تعظیم او را نادیده بگیرد. و از دیگر مجازات‌های این کار آن است که خداوند هیبت خود را از دل انسان برمی‌دارد. در نتیجه هیبت او نیز در نزد مردم پایین می‌آید و در نظر آن‌ها سبک شمرده می‌شود، چنان‌که او هیبت خدا را نادیده گرفته

و ـ پناه بر خدا ـ او را سبک شمرده است. بنابراین به اندازه‌ی محبت خدا در دل بنده، مردم نیز به او محبت می‌کنند و به اندازه‌ی تقوای او نسبت به خداوند مردم نیز از او بیم دارند و به میزان تعظیم او نسبت به خدا و محرمات او مردم نیز به حریم‌های او احترام می‌گذارند. و کسی که محرمات خداوند را زیر پا می‌گذارد چگونه انتظار دارد که مردم به حریم‌های او تجاوز نکنند؟! و چگونه انتظار دارد که خداوند او را در نزد مردم خوار نگرداند در حالی که او حق خدا را نادیده گرفته است؟! و چگونه انتظار دارد که مردم او را کم نشمرند در حالی که او نافرمانی از خداوند را کم دانسته است؟!

خداوند سبحان در کتاب خود در بیان عقوبت‌های گناهان به این موضوع اشاره نموده و نیز این‌که گناهکاران را به سبب آن‌چه که انجام داده‌اند واژگون کرده و بر روی قلب‌هایشان پرده کشیده و بر آن مهر گناه زده و آن‌ها را فراموش می‌کند، چنان‌که ایشان وی را فراموش کرده‌اند. و آن‌ها را پست و رسوا می‌کند چنان‌که ایشان دین او را مورد اهانت قرار داده‌اند و نیز آن‌ها را ضایع می‌کند چنان‌که آن‌ها امور الهی را ضایع کرده‌اند. بنابراین خداوند در آیه‌ی سجده‌ی مخلوقات فرموده است:

﴿وَ مَنْ يُهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾.[1]

«و خدا هرکه را بی‌ارزش کند هیچ‌کس نمی‌تواند او را گرامی بدارد».

بنابراین هنگامی که آن‌ها سجده را نادیده گرفته و حقیر شمردند و آن را انجام ندادند، خداوند نیز آنان را پست و خوار کرده و بعد از این هیچ‌کس به آنان احترام نخواهد گذاشت. و کیست که احترام بگذارد به کسی که امور الهی را سبک و خوار شمرده است؟! یا اهانت کند به کسی که خداوند او را گرامی داشته است؟!

وقوع ترس و وحشت در قلب

یکی دیگر از آثار گناه ترس و وحشتی است که خداوند در دل گناهکار ایجاد می‌کند، در نتیجه او را نمی‌بینی مگر این‌که در حالت ترس و وحشت به سر می‌برد، چرا که اطاعت خداوند همان پناهگاه بزرگی است که هرکس وارد آن شود از عقوبات دنیا و آخرت در امان

---

۱. حج / ۱۸.

خواهد بود. و هرکس که از اطاعت و فرمانبرداری خداوند خارج شود عوامل ترس و وحشت از هر طرف وی را احاطه می‌کنند.

بنابراین هرکس که خداوند را اطاعت کند این عوامل وحشت برای وی به امنیت تبدیل خواهند شد و هرکس که از دستور خداوند سرپیچی کند پناهگاهش به مکانی ترسناک و وحشت‌آور تبدیل خواهد شد. پس هیچ‌گاه انسان گناهکار را نمی‌یابی مگر این‌که قلبش گویی میان بالهای یک پرنده‌ی در حال پرواز است؛ اگر باد در خانه‌اش را تکان دهد با خود می‌گوید: دستگیرکنندگان آمدند. اگر صدای پایی را بشنود می‌ترسد که انذاردهنده‌ای باشد که او را به نابودی هشدار دهد، گمان می‌کند که هر فریادی بر سر وی کشیده می‌شود و هر امر ناخوشایندی گریبانگیرش خواهد شد. بنابراین هرکس که از خدا تقوا کند خداوند او را از هر چیزی امین خواهد داشت و هرکس که از خدا تقوا نکند خداوند او را از هر چیزی می‌ترساند. و خداوند از زمانی که مخلوقات را آفریده مقدر داشته که گناه و ترس و وحشت در کنار هم باشند.

از دیگر عقوبت‌های گناه تنهایی سنگینی است که خداوند در قلب انسان گناهکار ایجاد می‌کند. در نتیجه در وجود خود احساس تنهایی و وحشت می‌کند و این تنهایی و وحشت به علت فاصله‌ای است که میان او و خدا و مردم و نفس خودش به وجود آمده است و هرچه گناه او بیشتر شود تنهایی و وحشت او شدت می‌گیرد. و تلخ‌ترین زندگی از آن وحشت‌زدگان و بهترین زندگی از آن انس‌گرفتگان است. بنابراین اگر انسان عاقل دقت کند و لذت انجام گناه را با وحشت حاصل از ترک آن مقایسه کند حالت ناخشنود و ضرر سنگین خود را درک خواهد کرد، چراکه انس طاعت خدا و امنیت و شیرینی آن را به وحشت گناه و ترس حاصل از آن فروخته است. چنان‌که شاعر گفته است:

إِذا كُنْتَ قَدْ أَوْحَشَتْكَ الذُّنُو بُ فَدَعْهَا إِذا شِئْتَ وَ اسْتَأْنِسْ

«آن‌گاه که گناهان تو را به وحشت انداختند آن‌ها را ترک کن، اگر می‌خواهی، و با خدا انس بگیر»!

واقعیت امر این است که طاعت موجب نزدیک‌شدن انسان به خداوند می‌گردد و هر چه این نزدیکی بیشتر شود انس و الفت با خداوند محکم‌تر می‌شود. و گناه و معصیت موجب

دوری از خداوند است و هرچه این دوری افزایش یابد تنهایی و وحشت و نگرانی‌اش شدیدتر خواهد شد، چون انسان به این خاطر میان خود و دشمنش احساس وحشت می‌کند که ارتباط میان آن‌ها قطع شده است اگرچه در کنار هم و نزدیک هم باشند ولی میان خود و کسی که دوست دارد به شدت احساس انس و الفت می‌کند اگرچه از وی دور باشد. سبب ترس و وحشت، حجاب و دوری است و هرچه این حجاب ضخیم‌تر باشد تنهایی و وحشت نیز افزایش می‌یابد. بنابراین غفلت باعث ایجاد وحشت می‌شود و بدتر از آن، وحشت گناه است و شدیدتر از آن نیز وحشت شرک و کفر است. و کسی را نمی‌یابی که با این گناه سروکار داشته باشد مگر این‌که به همان اندازه وحشت و اضطراب او را فرا می‌گیرد. در نتیجه ترس و وحشت بر روی چهره و قلبش قرار می‌گیرد و او را وحشت‌زده می‌کند.

رویگردانی قلب از صحت و تندرستی خود

یکی دیگر از آثار گناه این است که قلب را از صحت و استقامت خود به سوی بیماری و انحراف برمی‌گرداند، پیوسته بیمار است و داروهایی که حیات و بهبودی وی در آن‌ها بوده به او سودی نمی‌رساند؛ چراکه تأثیر گناه بر روی دل‌ها مانند تأثیر بیماری بر جسم انسان‌هاست، بلکه گناهانی که موجب بیماری دل‌ها می‌شوند جز ترک آن‌ها هیچ دارویی برای آن‌ها وجود ندارد. کسانی که در حال سیر به سوی خدا هستند اتفاق‌نظر دارند که دلها به آرزوهای خود دست نمی‌یابند تا به مولای خود نرسند و به مولای خود نمی‌رسند تا صحیح و سالم نشوند و صحیح و سالم نمی‌شوند تا دردشان برطرف نگردد و خود به دارویی شفابخش برای آن‌ها تبدیل نشود و این کار جز با مخالفت با نفس میسر نمی‌شود، زیرا بیماری قلب در همراهی با نفس و شفای وی در مخالفت با آن است. پس اگر بیماری شدت پیدا کند انسان را به قتل می‌رساند یا تا دم مرگ پیش می‌برد. و هم چنان که هرکس نفسش را از هوی و هوس منع کند بهشت جای اوست، قبل از آن نیز در این دنیا درون قلبش در بهشتی زودرس به سر می‌برد که هیچ نعمتی همچون نعمت‌های اهل آن نیست، بلکه تفاوتی که میان این دو نعمت وجود دارد مانند تفاوت نعمت‌های دنیا و آخرت است. و این حالت را تصدیق نمی‌کند مگر کسی که قلبش به طور مستقیم آن‌ها را احساس کرده باشد.

گمان نکنید که آیه‌ی: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾[1]، «مسلماً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت به‌سر خواهند برد و مسلماً بدکاران درمیان آتش سوزان دوزخ به‌سر خواهند برد»، تنها شامل نعمت‌ها و عذاب‌های آخرت است، بلکه در هر سه مرحله‌ی دنیا و برزخ و قیامت به همین صورت است، گروهی در ناز و نعمت و گروهی دیگر در آزار و عذاب به سر می‌برند. و آیا نعمتی فراتر از نعمت قلب و عذابی فراتر از عذاب قلب وجود دارد؟! و کدام عذاب شدیدتر از ترس و غم و اندوه و محرومیت از سعه‌ی صدر و دوری از خدا و سرای آخرت و قطع ارتباط با خدا و تلعق به غیر او و پناه‌بردن به هر چیزی غیر از اوست؟ اگر به هر چیزی غیر از خداوند علاقه‌مند گشته و آن را دوست داشته باشد وی را به عذابی دردناک خواهد کشاند. پس هرکس چیزی غیر از خداوند را دوست بدارد در همین دنیا سه بار به وسیله‌ی آن دچار عذاب می‌شود: قبل از به دست‌آوردن آن؛ تا زمانی که به آن می‌رسد، زمانی که آن را به دست می‌آورد؛ به علت ترس از غارت و از دست‌دادن آن و نیز تحمل سختی و دشواری و انواع مشکلات و گرفتاری‌های نگهداری آن و نیز زمانی که از او سلب می‌شود؛ که در این هنگام حزن و اندوه او شدیدتر خواهد بود. بنابراین در همین دنیا دچار این سه نوع شکنجه خواهند شد.

اما در عالم برزخ به عذابی همراه با درد و حسرت جدایی از دنیا گرفتار خواهد شد که امیدی به برگشت آن نیست و نیز درد و حسرت از دست‌دادن نعمت‌های بزرگ و سرگرم‌شدن به ضد آن و درد و رنج محرومیت از رؤیت جمال خداوند که حسرت از دست‌دادن آن جگر انسان را پاره می‌کند. بنابراین هم و غم و اندوه و حسرت در روحشان کارگر می‌شود نظیر آن‌چه که موریانه‌ها بر روی اجسادشان انجام می‌دهند و تا زمانی که خداوند این ارواح را به اجساد خود برگرداند این عذاب به طور مستمر ادامه خواهد داشت، و عذاب این‌ها به عذابی تلخ‌تر و سرسام‌آورتر تبدیل می‌گردد.

این عذاب کجا و لذت و خوشحالی زمانی که قلب انسان به خاطر وجد و شادی و انس با خداوند و اشتیاق به سوی او و اطمینان و آرامش به ذکر او می‌رقصد کجا؟ تا جائی که بعضی از آن‌ها در حال نزع روحشان می‌گویند: خوشا به این شادی و سرور!

---

۱. انفطار / ۱۴ ـ ۱۳.

و بعضی دیگر می‌گویند: اگر بهشتیان در حالتی همچون این حالت ما باشند به راستی در شرایط خوبی به سر می‌برند.

بعضی دیگر نیز می‌گویند: اگر پادشاهان و فرزندان آن‌ها از حال ما آگاه بودند بر سر آن با شمشیر به جنگ ما می‌آمدند، بعضی نیز می‌گویند: در دنیا بهشتی وجود دارد که هرکس وارد آن نشود وارد بهشت قیامت نیز نخواهد شد.

پس ای کسی که شانس گرانبهای خود را به ارزان‌ترین قیمت فروخته‌ای و در این معامله به طور کلی شکست‌خورده‌ای و خود نیز می‌دانی که دچار ضرر گشته‌ای! اگر تو خود ارزش این کالا را نمی‌دانی از خبرگان سؤال کن! شگفتا از کالایی که در دست توست، کالایی که خداوند آن را به بهای بهشت جاویدان خریدار است و نماینده‌ای که سرپرستی این معامله را به عهده دارد و پول را از جانب مشتری تضمین می‌کند پیامبر خداست.

از بین‌رفتن روشنایی دل

یکی دیگر از آثار گناه این است که چشم قلب را کور و نورش را خاموش می‌کند و راههای علم و دانش را بر او می‌بندد و اسباب هدایت را بر او می‌پوشاند.

امام مالک هنگامی که با امام شافعی ملاقات کرد و آثار نجابت و بزرگواری را در وی مشاهده نمود، به ایشان فرمود: به راستی که من می‌بینم که خداوند نوری را بر قلبت انداخته است پس آن را با تاریکی گناه خاموش نکن!

اما در انسان‌های دیگر این نور پیوسته روبه ضعف و خاموشی می‌رود و ظلمت و تاریکی گناه در درون قلب تقویت می‌شود تا این‌که قلب مانند شب تاریک می‌گردد و چه بسیار مهلکه‌هایی که در آن سقوط می‌کند اما آن را نمی‌بیند، مانند نابینایی که شبانگاه در راهی پرمهلکه و ناهموار حرکت می‌کند. پس چه باارزش است سلامتی و چقدر زیادند مهلکه‌ها! سپس این تاریکی‌ها به اوج خود می‌رسند و از طریق قلب به طرف سایر اعضا سرازیر می‌شوند و به اندازه‌ی قوت و گسترش خود قلب را با پوششی سیاه می‌پوشانند و آنگاه که مرگ فرا می‌رسد در عالم برزخ ظاهر گشته قبر را پر از ظلمت می‌کند. چنان‌که پیامبر ﷺ فرموده است:

«به راستی که این گورها برای صاحبانشان پر از ظلمت و تاریکی شده‌اند؛ اما با نمازخواندن من بر آن‌ها خداوند آن‌ها را نورانی می‌کند...»[1]

بنابراین زمانی که روز رستاخیز فرا رسد ظلمت و تاریکی به طور آشکار بر روی صورت‌ها ظاهر می‌شود و هرکس آن را می‌بیند، تا جایی که صورت انسان به رنگ تکه ابری سیاه درمی‌آید. و این چه عقوبتی است که تمام لذت‌ها و خوشی‌های دنیا از اول تا آخر با آن برابری نمی‌کند؟! پس بهره و نصیب بندگان گرفتار و بیچاره و رنجور در دنیایی که به اندازه‌ی یک ساعت خوابیدن می‌باشد، چقدر خواهد بود؟! و خداوند تنها یاریگر است.

۱. مسلم / ۹۵۶ روایت کرده است.

بخش هفتم



قلب زنده

فصل اول:
حیات قلب مایه‌ی هر نیکی و خیری است

حیات و نور اساس سعادت انسان هستند

اصل و منشأ خیر و سعادت هر بنده‌ای بلکه هر موجود زنده و ناطقی کامل‌بودن حیات و نور وی است. پس حیات و نور مایه‌ی هر نیکی و خیری هستند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَوَ مَنْ كٰانَ مَيِّتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا﴾.[1]

«آیا کسی که مرده‌ای بوده است و ما او را زنده کرده‌ایم و نوری فرا روی او قرار داده‌ایم که در پرتو آن میان مردم راه می‌رود مانند کسی است که مثال آن گویی در تاریکی‌ها فرو رفته است و از آن تاریکی‌ها نمی‌تواند بیرون بیاید».

خداوند متعال در این آیه دو اصل حیات و نور را با هم جمع کرده است. بنابراین قدرت انسان، شنیدن و دیدن، حیا و عفت، شجاعت، صبر، دوست‌داشتن نیکی و نفرت از زشتی و سایر اخلاق فاضله به برکت وجود حیات است. لذا هرگاه حیات انسان نیرومند شود این صفات در وی قوی خواهند شد. و هرگاه حیاتش ضعیف گردد این صفات در وی ضعیف خواهند شد و شرم و حیای او از زشتی‌ها به تناسب وجود حیات در درون وی است. پس هرگاه که زشتی‌ها بر قلب سالم و زنده عرضه گردد به طور طبیعی از آن‌ها متنفر و خشمگین بوده و به آن‌ها توجه نمی‌کند. برخلاف قلب مرده که تفاوتی میان زشتی و زیبایی نمی‌گذارد. چنان‌که عبدالله بن مسعود فرمود: «هرکس دارای قلبی نباشد که به وسیله‌ی آن معروف را بشناسد و منکر را انکار نماید نابود شده است».

---

۱. انعام / ۱۲۲.

به همین ترتیب قلبی که بر اثر شهوت بیمار شده است به تناسب شدت بیماری و ضعفش به چیزی که بر وی عرضه می‌گردد تمایل پیدا می‌کند و هم‌چنین زمانی که نور و روشنایی آن تقویت شود صورت معلومات و حقیقت آن‌ها آن طور که هست برایش روشن می‌گردد، آن‌گاه به کمک نوری که دارد زیبایی نیکی برایش ظاهر گشته و به کمک حیاتش آن را اختیار می‌نماید و هم‌چنین زشتی بدی‌ها را تشخیص داده و از آن‌ها خودداری می‌کند.

خداوند سبحان این دو اصل را در چند جا در کتاب گرانقدر خود بیان نموده است و می‌فرماید:

﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ وَلٰكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مِنْ نَشاءُ مِن عِبادِنا﴾.[1]

«و همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کردیم، تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است، و لیکن ما قرآن را نور عظیمی قرار داده‌ایم که در پرتو آن هرکدام از بندگان خویش را که بخواهیم هدایت می‌بخشیم».

در این آیه خداوند روح را که زندگی به وسیله‌ی آن حاصل می‌شود با نور، که باعث به دست‌آوردن روشنایی و نورافشانی است، درکنار هم قرار داده و اعلام داشته که کتابی که بر رسول خود نازل فرموده، متضمن این دو امر است. بنابراین قرآن روحی است که قلب‌ها را زنده می‌کند و نوری است که قلب‌ها به وسیله‌ی آن نورانی می‌شوند. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿أَوَ مَنْ كانَ مَيِّتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّاسِ﴾.[2]

«آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطای ایمان) زنده کرده‌ایم و نوری فرا روی او قرار داده‌ایم که در پرتو آن میان مردم راه می‌رود».

یعنی آیا کسی که کافری دل مرده بود و در ظلمت جهل و نادانی غرق شده بود و سپس ما او را به راه راست هدایت کردیم و او را برای ایمان‌آوردن موفق گرداندیم و قلبش را بعد از آن‌که مرده بود زنده کردیم و بعد از آنکه در ظلمت و تاریکی به سر می‌برد روشن و نورانی کردیم، با کسی که در جهل و گمراهی به سر می‌برد، یکسان می‌باشد؟

---

۱. شوری / ۵۲.
۲. انعام / ۱۲۲.

خداوند انسان کافر را ـ به خاطر رویگردانی از طاعت او و عدم شناخت او و توحید و شرایع دینش و عدم تلاش در جهت جلب رضایت او و نیز عمل‌نکردن به آن‌چه که موجب نجات و سعادت وی می‌گردد ـ به منزله‌ی مرده‌ای در نظر گرفته که نه هیچ سودی به خودش می‌رساند و نه هیچ ضرری را از خود دور می‌کند. آن‌گاه وی را به دین اسلام هدایت کرده و او را از نعمت‌های آن سیر گردانده است. سپس به جایی رسیده که منافع و مضرات خود را می‌شناسد و در جهت خلاص و رهایی از خشم و مجازات خداوند تلاش می‌کند و حق را بعد از آنکه نسبت به آن جاهل بوده شناخته است و از آن تبعیت کرده بعد از آنکه از آن رویگردان بوده است و نور و روشنایی برایش به دست آمده و از آن بهره‌مند می‌شود و با نور خود در میان مردم راه می‌رود در حالی که آن‌ها در ظلمت و تاریکی هستند، چنان‌که گفته‌اند:

لَـيْلِي بِـوَجْهِكَ مُشْـرِقٌ   وَ ظَلامُهُ فِي النّاسِ سارِي
النّاسُ فِي سُـدْفِ الظَّـلا   مِ، وَ نَحْنُ فِي ضَوْءِ النَّهارِ

«شب من با نور صورت تو روشن است در حالی که تاریکی این شب در میان مردم جریان دارد، مردم در نهایت تاریکی هستند در حالی که ما در روشنایی روز به سر می‌بریم».

دو مثال؛ یکی مربوط به آب و دیگری مربوط به آتش

خداوند متعال در قرآن برای وحی خود و برای بندگانش دو مثال زده است؛ یکی مربوط به آب و دیگری مربوط به آتش.

مثال اول؛ چنان‌که در سوره‌ی «رعد» می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثالَ﴾.[1]

«خداوند از آسمان، آب فراوان می‌باراند و درّه‌ها و رودخانه‌ها هریک به اندازه‌ی گنجایش خویش (از آن آب) در خود می‌گنجانند، و روی این سیلاب‌ها کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، هم‌چنین است آن‌چه از طلا و نقره و غیره که جهت تهیه‌ی زینت‌آلات روی آتش ذوب

---

۱. رعد / ۱۷.

می‌نمایند، کف‌هایی همانند کف‌های آب بر می‌دارد، خداوند برای حق و باطل چنین مَثَلی می‌زند. اما کف‌ها دور انداخته می‌شود ولی آن‌چه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد، خداوند چنین مثالی می‌زند».

پس خداوند برای وحی خود آب را به خاطر حصول زندگی از آن و نیز آتش را به خاطر آن‌که سبب نور و روشنایی است مثال زده است. و بیان فرموده که این رودخانه‌ها و دره‌ها هر یک به اندازه‌ی خود آب را در خود جای می‌دهند؛ دره‌ای که بزرگ است آب زیادی را در خود جای می‌دهد و دره‌ای که کوچک است دارای آب کمی است، قلب‌ها نیز مانند دره‌ها هستند؛ قلب بزرگ وسعت علم و دانش فراوان را دارد، اما قلب کوچک تنها به اندازه‌ی خودش ظرفیت دارد. و شبهات و آرزوهایی که به سبب آمیختگی با وحی و عدم تشخیص آن‌ها از همدیگر بر روی قلب قرار می‌گیرند به کفی تشبیه شده‌اند که بر روی سیل می‌نشینند و ابطال این شبهات به وسیله‌ی استقرار علم نافع و سودمند در دل‌ها، به از بین‌رفتن این کف‌ها و کنارزدن آن‌ها و باقی‌ماندن آب سودمند در این درّه‌ها تشبیه شده است.

اما مثال دومی که خداوند برای بندگانش ذکر فرموده بدینگونه است که در سوره‌ی «بقره» می‌فرماید:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾.[1]

«داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد و آن‌گاه که آتش اطراف او را روشن گرداند، خداوند آتش آنان را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در انبوهی از تاریکی‌ها رها سازد به‌گونه‌ای که چشمانشان نبیند. آنان همچون کران و لالان و کورانند و راه بازگشت ندارند».

اما خداوند متعال برای آب مثال دیگری نیز ذکر می‌کند:

﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.[2]

«یا گویی داستان آن‌ها همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده‌ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، و در آن، انبوه تاریکی‌ها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را

۱. بقره / ۱۸ ـ ۱۷.
۲. بقره / ۱۹.

در گوش‌هایشان فرو برند تا از صدای صاعقه در امان بمانند، و خداوند از هر سو دور کافران را فرا گرفته است».

در مورد اسرار نهفته در این دو مثال و برخی از احکامی که متضمن آن می‌باشند در کتاب (المعالم) و غیر آن بحث شده است.[1]

صلاحیت قلب به دو اصل (حیات و نور) بستگی دارد

منظور این است که صلاحیت و سعادت و رستگاری قلب وابسته به این دو اصل می‌باشد، خداوند فرموده است:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ ۞ لِيُنْذِرَ مَنْ كٰانَ حَيّاً﴾[2].

«این جز یادآوری و کتاب خواندنی و روشنگری نیست، تا افراد زنده را با آن بیم دهد».

پس خداوند اعلام فرموده که استفاده از قرآن و هشداردادن به وسیله‌ی آن تنها برای کسی ممکن است که زنده‌دل باشد، چنان‌که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كٰانَ لَهُ قَلْبٌ﴾.[3]

«به راستی که در این (سرگذشت پیشینیان) بیدار باش و اندرز بزرگی است برای آن که دلی (آگاه) داشته باشد».

و باز فرموده است:

﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ﴾.[4]

«ای مؤمنان فرمان خدا و دستور پیامبرش را قبول کنید، هنگامی که شما را به چیزی دعوت کنند که به شما زندگی بخشد».

پس خداوند اعلام فرموده که حیات و زندگی ما تنها در گرو پذیرفتن دعوت او و پیامبرش به سوی دانش و ایمان است. و به ما آموخته است که مرگ و نابودی قلب به سبب از دست‌دادن این دعوت است و خداوند کسی را که دعوت پیامبر او را نمی‌پذیرد به اهل گورستان تشبیه کرده است. و این از زیباترین تشبیهات است چرا که اجساد آن‌ها همان قبر

---

۱. به کتاب «الوابل الصیّب»، چاپ المکتب الإسلامی، از صالح احمد الشامی، ص ۱۲۲ و مابعد آن نگاه کنید.
۲. یس / ۷۰ - ۶۹.
۳. ق / ۳۷.
۴. انفال / ۲۴.

دلهایشان می‌باشد زیرا دل‌های آن‌ها مرده و در اجسادشان دفن شده است. خداوند در این‌باره فرموده است:

﴿إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾.[۱]

«خداوند هرکس را بخواهد شنوا می‌گرداند، و تو نمی‌توانی مردگان آرمیده در گورهارا شنوا گردانی».

و شاعر به زیبایی می‌گوید:

وَ فِي الْجَهْلِ قَبْلَ الْمَوْتِ مَوْتٌ لِأَهْلِهِ — وَ أَجْسٰامُهُمْ قَبْلَ الْقُبُورِ قُبُورُ
وَ أَرْوٰاحُهُمْ فِي وَحْشَتِهِ مِنْ جُسُومِهِمْ — وَ لَيْسَ لَهُمْ حَتَّى النُّشُورَ نُشُورُ

«و جهالت برای نادانان قبل از مرگشان مرگی است و اجسادشان برای آن‌ها خود گوری قبل از دفن در گور است. و ارواحشان از اجسادشان در وحشت و نگرانی است و تا روز رستاخیز بیدار نخواهند شد».

به همین خاطر خداوند سبحان وحی خود را به صورت روح بر پیامبران القا کرده است، چنان‌که در دو جا درکتاب خود آیه‌ی ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ﴾[۲]: «او وحی را به فرمان خود برای هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند» را ذکر کرده است. و در جایی دیگر فرموده است:

﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا﴾.[۳]

«همان گونه که به پیامبران پیشین وحی کردیم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم».

زیرا قرآن مایه‌ی حیات ارواح و دلهاست. و این حیات طیّبه همان حیاتی است که خداوند سبحان کسانی راکه وحی او را قبول کرده و به آن عمل نموده‌اند به داشتن آن متمایز ساخته و می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ﴾.[۴]

---

۱. فاطر / ۲۷.

۲. غافر / ۱۵. و جای دوم آیه‌ی دوم سوره‌ی نحل است: «يُنَزِّلُ الْمَلٰائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ»: «خداوند به دستور خود را همراه با وحی بر هرکس از بندگانش که خود بخواهد نازل می‌کند».

۳. شوری / ۵۲.

۴. نحل / ۹۷.

«هرکس، چه زن چه مرد، کار شایسته‌ای انجام دهد و مؤمن باشد به او (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

پس خداوند سبحان آن‌ها را به داشتن حیات طیبه در دنیا و آخرت متمایز ساخته است. و آیه‌های دیگر در این‌باره چنین هستند:

﴿وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾.[1]

«و این‌که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به‌سوی او برگردید که خداوند شما را تا دم مرگ به طرز نیکویی بهرمند می‌سازد و به هر صاحب فضلیت و احسانی، فضیلت و احسانش را می‌دهد».

آیه‌ی دیگر:

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ﴾[2].

«به نیکوکاران در این جهان نیکی می‌رسد و سرای آخرت (ایشان از این سرای) بهتر خواهد بود و جهان (جاویدان) پرهیزگاران بهترین جهان است».

بنابراین خداوند متعال بیان فرموده که انسان نیکوکار را به سبب نیکوکاریش در دنیا و آخرت به سعادت خواهد رساند، هم چنان که بیان فرموده که انسان بدکار را نیز به سبب بدکاریش در هر دو جهان به شقاوت خواهد رساند. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمىٰ﴾[3].

«و هر که از ذکر ما روی بگرداند زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا حشر می‌کنیم».

و در آیه‌ی ذیل دو گروه را با هم جمع کرده می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ﴾.[4]

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گویی به‌سوی آسمان صعود می‌کند. بدین گونه خداوند عذاب را بهره‌ی کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند».

---

۱. هود / ۳.
۲. نحل / ۳۰.
۳. طه / ۱۲۴.
۴. انعام / ۱۲۵.

پس اهل هدایت و ایمان دارای شرح صدور و وسعت و فراخی آن هستند و گمراهان از آن محروم بوده دچار تنگنا می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾.[۱]

«آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام گشاده و فراخ ساخته است و دارای نور پروردگارش می‌باشد».

پس اهل ایمان در نور و فراخی سینه و گمراهان در ظلمت و گرفتاری آن به سر می‌برند و انشاءالله در باب طهارت قلب توضیح بیشتری در این‌باره خواهیم داد.

خلاصه‌ی بحث این است که حیات و روشنایی قلب مایه‌ی هر خیر و برکتی در آن است و مرگ و تاریکی آن نیز مایه‌ی هر گونه بدی و شری می‌باشد.

---

۱. زمر / ۲۲.

فصل دوم:
حیات قلب به وسیله‌ی درک حق

در قلب دو نیروی علم و اراده وجود دارد

چنان‌که در قلب انسان دو نیروی دانش و تشخیص و اراده و عشق‌ورزیدن وجود داشته باشد کمال و صلاحیت وی در به‌کارگیری آن دو نیرو در مواردی است که وی را بهره‌مند ساخته و موجب صلاحیت و سعادت وی گردد. بنابراین کمال وی در به‌کارگیری نیروی علم در جهت درک و شناخت حق و تشخیص میان حق و باطل و نیز به‌کارگیری نیروی اراده و محبت در طلب حق و عشق‌ورزیدن به آن و ترجیح‌دادن آن بر باطل است، لذا هرکس حق را نشناخته گمراه است و کسی که آن را شناخته ولی دیگری را بر آن ترجیح داده مورد خشم و غضب خداوند است و کسی که حق را شناخته و از آن پیروی کرده نعمت الهی شامل حالش خواهد شد.

خداوند سبحان به ما دستور داده که در نمازمان از وی بخواهیم که ما را به راه کسانی که نعمت خود را به ایشان عطا کرده هدایت فرماید نه راه آن‌هایی که بر ایشان خشم گرفته و نه راه گمراهان و سرگشتگان. لذا گمراهی به نصاری اختصاص پیدا کرده چون آن‌ها اهل جهل و نادانی هستند و خشم خداوند به یهودیان اختصاص یافته، چون اهل انکار و لجبازی هستند.

اما این امت (امت اسلامی) همان امتی هستند که از نعمت الهی بهره‌مند گشته‌اند و به همین خاطر است که سفیان بن عیینه فرموده است: هرکس از بندگان ما فاسد شود شبیه نصاری شده است. و هرکس از عالمان فاسد شود شبیه یهود گشته است، زیرا نصاری بدون علم و آگاهی عبادت کرده‌اند اما یهودیان حق را شناخته‌اند و با این وجود از آن سرپیچی کرده‌اند.

در مسند و ترمذی از حدیث عُدی بن حاتم از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود:
«اَلْیَهُودُ مَغْضُوبٌ عَلَیْهِمْ وَ النَّصارىٰ ضالُّونَ».[۱]
«یهودیان مورد خشم و غضب خداوند هستند و نصاری گمراهانند».

شناخت حق و پیروی از آن

خداوند سبحان در کتاب خود در چندین مورد این دو اصل (شناخت حق و پیروی از آن) را با هم جمع کرده است؛ از جمله فرموده است:

﴿وَ إِذٰا سَأَلَكَ عِبٰادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾.[۲]

«و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند، من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم، پس آنان هم دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه بیابند».

و در مورد پیامبرﷺ فرموده است:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۳]

«پس کسانیکه که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارانند».

و در اواسط همان سوره می‌فرماید:

﴿وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلاٰئِكَةِ وَ الْكِتٰابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمٰالَ عَلىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السّٰائِلِينَ وَ فِي الرِّقٰابِ وَ أَقٰامَ الصَّلاٰةَ وَ آتَى الزَّكٰاةَ...﴾.[۴]

«بلکه نیک‌کردار کسی است که به خدا و روز پسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورده باشد و مال خود را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و دردمانگان و واماندگان در راه و گدایان بدهد و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد».

---

۱. ترمذی / ۲۹۵۴ آن را استخراج کرده است.
۲. بقره / ۱۸۶.
۳. اعراف / ۱۵۷.
۴. بقره / ۱۷۷.

و نیز فرموده است:

﴿وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾.[۱]

«سوگند به زمان. انسان‌ها همه زیانمندند. مگر کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و هم‌دیگر را به تمسک به حق سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبایی توصیه می‌کنند».

خداوند سبحان به روزگار، که محل انجام کارهای سودمند و ضررمند است سوگند یاد کرده که تمام انسان‌ها در ضرر و زیان بسر می‌برند، مگر کسی که نیروی علمی خود را با ایمان به خدا و نیروی عملی خود را با اطاعت از وی به کمال رسانده باشد که این کمال همان کمال ذاتی انسان است. سپس با توصیه و سفارش به غیر خود نسبت به این وظایف، آن‌ها را نیز به به کمال رسانده باشد و ملاک آن صبر است. بنابراین خود را به علم سودمند و عمل صالح کامل نموده و با تعلیم این دو وظیفه و توصیه به صبر بر آن‌ها غیر خود را نیز کامل نموده است. به همین خاطر امام شافعی فرموده است: اگر مردم درباره‌ی سوره‌ی والعصر تفکّر کنند تنها این سوره برایشان کافی خواهد بود. این معنی در چندین جای قرآن بیان شده است؛ خداوند سبحان بیان می‌کند که اهل سعادت همان کسانی هستند که حق را شناخته و از آن تبعیت نموده‌اند و اهل شقاوت و گمراهی کسانی هستند که حق را نشناخته و از آن گمراه گشته‌اند و یا با آن مخالفت کرده و از غیر آن تبعیت کرده‌اند و باید دانست که فعالیت این دو نیرو در قلب متوقف نخواهد شد، بلکه اگر قلب نیروی عملی خود را در راه شناخت حق و ادراک آن به‌کار نگیرد حتماً آن را جهت شناخت باطلی که شایسته و مناسب وی باشد به‌کار خواهد گرفت. و هم‌چنین اگر نیروی اراده‌ی عملی خود را در راه عمل به آن به‌کار نگیرد قطعاً آن را در راه مخالفت با آن به کار خواهد گرفت. بنابراین انسان ذاتاً تلاشگر و بسیار باارده است، چنان‌که پیامبرﷺ فرموده است: «**أصدق الأسماء حارث و همام**»[۲] یعنی «درست‌ترین اسم‌ها برای انسان دو اسم حارث و همام است»؛ حارث به معنای کاسب و تلاشگر و همام به معنای با اراده است.

---

۱. عصر / ۳ ـ ۱.

۲. ابوداوود / ۴۹۵۰ آن را روایت کرده است.

بنابراین نفس انسان به سبب اراده حرکت می‌کند و حرکت‌های ارادیش جزو لوازم ذاتی وی می‌باشد و خود اراده باید دارای خواسته‌ای باشد که برایش قابل تصور و در نزدش مشخص باشد؛ پس اگر حق را بدون آنکه تصور کند، دنبال کرده و آن را بطلبد، حتماً چیزی که دنبال کرده و آن را طلبیده باطل خواهد بود.

این مطلب در باب بعدی بیان خواهد شد.

بخش هشتم:



«داروهای بیماری قلب»

فصل اول
داروهای قلب بیمار

بیماری قلب بر دو نوع است

اول: نوعی بیماری است که بیمار در حین بیماری دردش را احساس نمی‌کند و این همان نوعی است که قبلاً بیان شد؛ مانند بیماری جهل و شک و شبهه و شهوات و آرزوها. و دردناک‌ترین این دو نوع بیماری همین نوع اول است؛ اما به علت فاسدشدن قلب، درد آن احساس نمی‌شود یا این‌که مستی جهل و هوا و هوس، میان این نوع بیماری و درد حاصل از آن فاصله انداخته است وگرنه درد و رنج آن مشخص و آشکار است و این خود انسان است که با سرگرم‌کردن خود به امور دیگر از علاج آن گریزان است و علاج این نوع بیماری که خطرناک‌ترین بیماری‌هاست به پیامبران و پیروان آن‌ها واگذار شده است.

دوم: آن است که در حین بیماری نیز درد آن احساس می‌شود مانند اندوه و غم و حزن و خشم؛ این بیماری گاهی به وسیله‌ی داروهای طبیعی از بین می‌رود، مانند از بین‌بردن اسباب ایجاد آن یا مداوای آن به وسیله‌ی چیزی که مخالف این اسباب باشد و آن را بلافاصله دفع کند. و همانطور که قلب به سبب چیزی که باعث دردمندی و گرفتاری بدن می‌شود احساس درد و گرفتاری می‌کند، بدن نیز به سبب چیزی که باعث درد و گرفتاری قلب باشد دچار درد وگرفتاری می‌شود. بنابراین آن قسمت از بیماری‌های قلب که به وسیله‌ی داروهای طبیعی از بین می‌رود از جنس بیماری‌های بدن هستند که به تنهایی باعث رنج و عذاب آن بعد از مرگ نمی‌شوند؛ اما آن قسمت از بیماری‌های قلب که جز به وسیله‌ی داروهای ایمانی نبوی ـ که ایمان‌آوردن به نبوت پیامبران است ـ از بین نمی‌روند، همان بیماری‌هایی هستند که اگر با استفاده از داروهای ضد آن‌ها معالجه نشوند موجب بدبختی و عذاب همیشگی انسان

خواهند شد. پس اگر این داروها را به‌کار گیرد شفا خواهد یافت. به همین خاطر گفته‌اند: «شفی غیظه» یعنی «خشم فلانی شفا یافت»، زیرا هرگاه دشمنش بر وی چیره شود سبب ناراحتی او می‌گردد و هرگاه حق خود را از وی گرفت قلبش شفا می‌یابد (آرام می‌گیرد).

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ * وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾.[1]

«با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر آن‌ها پیروز گرداند و سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد. و کینه را از دل‌هایشان بردارد، خداوند توبه‌ی هرکس را که بخواهد می‌پذیرد».

بنابراین خداوند مؤمنان را به جنگیدن با دشمنانشان دستور داده و به آن‌ها اعلام نموده که در اینکار شش فایده وجود دارد.[2]

خشم و عصبانیت قلب را آزار می‌دهد و داروی آن در شفایافتن خشم آن است اگر از راه حق شفا پیداکرد شفا یافته است ولی اگر از راه ظلم و ناحق شفا یابد بیماریش از همان جهتی که گمان می‌کند شفا یافته است شدت می‌گیرد، چنین شخصی مانند کسی است که بیماری عشق را از طریق کار غیرمشروع با معشوق خود درمان کرده است که این کار بیماری وی را افزایش می‌دهد و باعث ایجاد بیماری‌های دیگری نیز می‌شود که سخت‌تر از بیماری عشق است.

از دیگر امراض قلب غم و اندوه است و شفای آن از این بیماری‌ها در به‌کارگیری اسباب مخالف آن‌ها از جمله شادی و خوشحالی است. اگر این شادی و خوشحالی از طریق مشروع باشد قلب شفا یافته و از بیماری خود سالم و تندرست می‌گردد. ولی اگر از طریق نامشروع باشد قلب را فراگرفته آن را می‌پوشاند و بیماری آن هم‌چنان باقی خواهد ماند، بلکه پی در پی بیماری‌های سخت‌تر و خطرناک‌تری به دنبال آن خواهد آمد.

---

۱. توبه / ۱۵ ـ ۱۴.

۲. این فواید عبارتند از: خداوند دشمنان مؤمنان را عذاب می‌دهد، رسوایشان می‌کند، مؤمنان را برایشان پیروز می‌گرداند، سینه‌هایشان را شفا می‌دهد، خشم دل‌هایشان را از بین می‌برد و توبه‌ی هر کدام را که بخواهد می‌پذیرد.

جهل و نادانی نیز از بیماری‌هایی است که قلب را آزار می‌دهد. بعضی از مردم آن را به وسیله‌ی علوم بی‌فایده مداوا می‌کنند و معتقدند که به وسیله‌ی این علوم از بیماریشان شفا می‌یابند در حالی که حقیقتاً این علوم تنها به بیماری آن‌ها می‌افزاید؛ اما قلب به خاطر ناآگاهی از علوم سودمند که صحت و شفای وی در آن‌هاست و پرداختن به علوم بی‌فایده، نمی‌تواند دردی را که در وجودش پنهان شده احساس کند.

پیامبرﷺ در مورد کسانی که از روی جهل فتوا می‌دهند و باعث هلاکت پیروانشان می‌شوند فرموده است:

«قَتَلُوهُ، قَتَلَهُمُ اللّٰهُ، أَلّا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا؟ فَإِنَّمَا شِفَاءُ العَيِّ السُّؤَالُ».[1]

«او را کشتند، خداوند آن‌ها را بکشد، چرا هنگامی که نمی‌دانستند، سؤال نکردند؟ همانا تنها شفای بیماری جهل، پرسیدن است».

پس پیامبرﷺ جهل را بیماری و شفای آن را پرسیدن از اهل علم دانسته است.

هم‌چنین کسی که در چیزی شک و گمان دارد تا زمانی که علم و یقین برایش حاصل شود قلبش دچار آزار و اذیت است و چون این حالت باعث داغی قلب می‌گردد در مورد کسی که به یقین رسیده می‌گویند: «سینه‌اش خنک شد و خنکی یقین برایش به دست آمد».

و در واقع قلب نیز همین‌گونه است؛ یعنی به سبب جهل و انحراف از راه رشد و سعادت تنگ می‌شود و به وسیله‌ی هدایت و علم فراخ می‌شود.

خداوند فرموده است:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾.[2]

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند سینه‌اش را به‌گونه‌ای تنگ می‌سازد که گویی به‌سوی آسمان صعود می‌کند».

و ان‌شاءالله در مورد بیماری تنگی سینه و علاج آن نیز بحث خواهیم کرد.

---

۱. ابوداوود / ۳۳۷ و ابن ماجه / ۵۷۲ و دارمی / ۷۵۲ از ابن عباس و ابوداوود از جابر / ۳۳۶ آن را روایت کرده‌اند.
۲. انعام / ۱۲۵.

لب مطلب این است که: بعضی از بیماری‌های قلب به وسیله‌ی داروهای طبیعی از بین می‌روند ولی بعضی دیگر جز به وسیله‌ی داروهای شرعی و ایمانی از بین نمی‌روند. و قلب دارای حیات و مرگ و بیماری و شفا می‌باشد و از این لحاظ بسیار مهم‌تر از بدن است. و تنها از خداوند آرزوی توفیق داریم.

فصل دوم:
قرآن دربردارنده‌ی داروهای قلب است

شفای بیماری شبهات به وسیله‌ی قرآن

خداوند متعال فرموده است:

﴿یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ﴾.[1]

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی و درمانی برای آن‌چه که در سینه‌هاست آمده است».

و نیز فرموده است:

﴿وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾.[2]

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی و رحمت برای مؤمنان است».

پیشتر بیان شد که منشأ بیماری قلب همان بیماری شبهات و شهوات است و قرآن مایه‌ی شفای هر دو نوع بیماری می‌باشد، زیرا در قرآن بیانات و دلایل قطعی وجود دارد که حق را از باطل جدا می‌کند. بنابراین قرآن بیماری شک و شبهه را که موجب فساد علم و تصور و ادراک می‌شود از بین می‌برد، به گونه‌ای که انسان می‌تواند حقایق را آن چنان که هستند ببیند.

در زیر سقف این آسمان هیچ کتابی مانند قرآن دلایل و آیات دال بر مطالب عالی همچون توحید و اثبات صفات خداوند و نیز اثبات معاد و نبوت‌ها و رد مذاهب باطله و آرای فاسده را در خود جای نداده است. چرا که قرآن تمام این مطالب را به کامل‌ترین و زیباترین و عقل‌پسندترین و فصیح‌ترین روش، بیان و تضمین کرده است.

---

۱. یونس / ۵۷. ۲. اسراء / ۸۲.

قرآن شفای حقیقی

به راستی که قرآن شفای بیماری شک و شبهه است؛ اما این شفا وابسته به فهم و شناخت اهداف آن است. هرکس که خداوند این شناخت را نصیبش کرده باشد به کمک قلب خود حق و باطل را مانند شب و روز آشکارا دیده و دریافته است که جز قرآن کتاب‌های مردم و آرا و معقولات آن‌ها علومی مورد اطمینان نمی‌باشند، بلکه تنها نظریات و تقالید و یا گمان‌های دروغینی هستند که انسان را از شناخت حق بی‌نیاز نمی‌کنند، یا اموری هستند که علیرغم صحیح‌بودنشان سودی برای قلب ندارند. یا علوم درستی هستند که راه تحصیل آن را ناهموار کرده‌اند و با وجود سود ناچیز آن‌ها برای اثبات آن‌ها سخنان بسیاری گفته‌اند. پس این علوم مانند گوشت شتر لاغری هستند که بر سر کوهی بلند و ناهموار گذاشته شده باشد؛ نه راه هموار است تا دسترسی به آن میسر باشد و نه گوشت مرغوبی است تا از راهی دیگر برای به دست‌آوردن آن تلاش کرد.[1]

تکلّف متکلمین و پیچیده‌کردن مسایل

زیباترین کلامی که در نزد متکلمین و غیر آن‌ها وجود دارد با بیانی صحیح‌تر و تفسیری زیباتر در قرآن ذکر شده است. بنابراین کاری جز تکلف و اطاله‌ی کلام و پیچیده‌کردن آن از ایشان برنمی‌آید. چنان‌که گفته‌اند:

لَوْلَا التَّنَافُسُ فِي الدُّنْـيَا لَـمَا وُضِـعَتْ   كُتُبُ التَّنَاظُرِ لَا «الْمُغْنِي» وَ لَا «العُمَدُ»

يُـــحَلِّلُونَ بِـــزَعْمٍ مِـــنْهُمْ عُــقَداً   وَ بِـــالَّذِي وَضَــعُوهُ زَادَتِ الْــعُقَدُ

«اگر به خاطر رقابت در دنیا نبود کتاب‌های مناظره تألیف نمی‌شد نه کتاب "مغنی" و نه کتاب "عمد". به گمان خود گره‌ها را می‌گشایند در حالی که به سبب تألیفاتشان مشکلات افزایش یافته است».

ایشان گمان می‌برند که به وسیله‌ی کتاب‌هایی که تألیف می‌کنند شک و شبهه را از میان مردم برمی‌دارند. در حالی که انسان فاضل و زیرک می‌داند که بی‌گمان این کتاب‌ها شک و

---

۱. متفق‌علیه، بخاری / ۵۱۸۹، مسلم / ۲۴۴۸، این حدیث جزئی از حدیث معروف «ام زرع» است.

شبهه را افزایش داده‌اند. و غیرممکن است که شفا و هدایت و علم و یقین از کتاب خدا و کلام پیامبرش به دست نیاید ولی از کلام این سرگشتگان که مردم را در شک و تردید قرار می‌دهند به دست بیاید؛ کسانی که امام فخر رازی به اهداف نهایی و نتیجه‌ی کار آن‌ها آگاهی پیدا کرده و در مورد آن‌ها می‌فرماید:

نِهَايَةُ إِقْدَامِ الْعُقُولِ عِقَالُ — وَ أَكْثَرُ سَعْيِ الْعَالِمِينَ ضَلَالُ
وَ أَرْوَاحُنَا فِي وَحْشَةٍ مِنْ جُسُومِنَا — وَ حَاصِلُ دُنْيَانَا أَذىً وَ وَبَالُ
وَ لَمْ نَسْتَفِدْ مِنْ بَحْثِنَا طُولَ عُمْرِنَا — سِوىٰ أَنْ جَمَعْنَا فِيهِ قِيلَ وَ قَالُوا

«سرانجامِ تلاش اندیشمندان به بن‌بست ختم می‌شود و اکثر تلاش عالِمان به گمراهی می‌انجامد، ارواح ما از اجسامان در وحشت است و دستاوردهای دنیایمان رنج و آزار است، و در طول عمر خویش از بحث‌هایمان به جز جمع‌آوری (قیل و قالوا) گفته شده و گفته‌اند استفاده‌ای نکردیم».

من به دقت در مذاهب کلامی و روش‌های فلسفی تأمل کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که هیچ‌کدام از آن‌ها نه بیماری را مداوا می‌کنند و نه تشنه‌ای را سیراب می‌کنند. و نیز دریافته‌ام که نزدیک‌ترین راه و روش همان راه و روش قرآن است. برای اثبات صفات ثبوتی خداوند آیه‌ی ﴿اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ﴾[1] «خداوند مهربانی است که بر تخت سلطنت قرار گرفته است». و آیه‌ی ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾[2] «گفتار پاکیزه به سوی او اوج می‌گیرد» را بخوانید. و برای اثبات صفات سلبی او آیه‌ی ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾[3] «هیچ چیز همانند خدا نیست». و آیه‌ی ﴿وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً﴾[4] «و آنان از کار و حکمت آفریدگار آگاهی ندارند». را بخوانید و هرکس در این زمینه مانند من تجربه کند به شناختی که من رسیده‌ام دست خواهد یافت.

ابیات ذکر شده از جمله اشعار و تعابیر امام فخرالدین رازی در آخرین کتاب ایشان است و او به طور قطعی در علم کلام و فلسفه برترین اهل زمان خود بوده است. و گفته‌های امثال ایشان در این‌باره بسیار فراوان است که ما آن را در کتاب «الصواعق المرسلة» بیان کرده‌ایم. و هم‌چنین بعضی از گفتارهای عارفان را از زبان ایشان بیان کرده‌ایم؛ پایان کار متکلمین شک و تردید و پایان کار متصوفین سرگردانی است و قرآن در این زمینه که بالاترین نیاز بندگان

---

۱. طه / ۵.
۲. فاطر / ۱۰.
۳. شوری / ۱۱.
۴. طه / ۱۱۰

خداست تو را به اصل یقین می‌رساند و به این خاطر است که خداوند آن را از زبان خود فرستاده و سبب شفای بیماری سینه‌ها و هدایت و رحمت مؤمنان قرار داده است.

شفای بیماری شهوات به وسیله‌ی قرآن

اما شفای قرآن برای بیماری شهوات دارای حکمت‌ها و پندهای زیبایی است که از طریق تشویق و هشدار و ایجاد بیزاری نسبت به دنیا و تشویق به پرداختن به آخرت صورت می‌گیرد. و نیز شامل قصه‌های سرشار از حکمت و روشنگری است. بنابراین اگر صاحب قلب سلیم به قرآن بنگرد به سوی آن‌چه که در دنیا و آخرت مایه‌ی نفع و سود وی است تشویق می‌شود و از آن‌چه که در این راستا موجب ضرر و زیان وی است روی برمی‌گرداند در نتیجه قلب انسان دوستدار هدایت و دشمن گمراهی می‌گردد. بنابراین قرآن سبب از بین‌رفتن بیماری‌هایی است که باعث ایجاد اراده‌های فاسد می‌شوند؛ پس قرآن قلب را اصلاح می‌کند و در نتیجه اراده‌ی آن نیز اصلاح می‌شود و به فطرت پاکی که بر اساس آن خلق شده برمی‌گردد و افعال اختیاری و اکتسابی وی نیز اصلاح می‌گردد. هم‌چنین بدن با صحت و سلامت به حالت طبیعی خود برمی‌گردد و جز حق چیزی دیگر را قبول نمی‌کند. چنان‌که کودک به جز شیر چیزی دیگر را نمی‌پذیرد. شاعر گفته است:

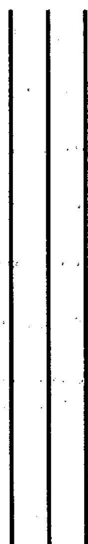
وَ عَـادَ الْـفَتیٰ کَـالطِّفْلِ، لَـیْسَ بِـقٰابِل   سِوَی الْمَحْضِ شَیْئاً، وَ اسْتَرَاحَتْ عَوٰاذِلُهُ

«آن جوان ـ اصلاح شده ـ به حالتی مانند کودکی برگشت که به‌جز شیر خالص هیچ چیزی را قبول نمی‌کند و ملامت‌کنندگان وی دیگر استراحت می‌کنند (از سرزنش او دست برمی‌دارند)».

قلب انسان از ایمان و قرآن که باعث تزکیه و تقویت و شادی و نشاط و پایداری آن است، تغذیه می‌کند؛ هم چنان که بدن از چیزی که مایه‌ی رشد و تقویت آن است، تغذیه می‌کند. و هر کدام از قلب و بدن به رشد و ترقی و پیشرفت نیاز دارند تا به کمال و صلاحیت برسند. چنان‌که بدن جهت رشد و ترقی نیازمند غذاهای مفید و خودداری از مواد زیان‌آور است و جز با دادن مواد مفید به آن و منع آن از مضرات به رشد و ترقی نمی‌رسد. و قلب نیز جز از این طریق به تزکیه و ترقی نمی‌رسد و صلاحیتش کامل نمی‌گردد و راهی جز قرآن برای رسیدن به این مقصد وجود ندارد و اگر از طریق غیر قرآن به جایی رسیده باشد خیلی ناقص است و وی

را به هدف اصلی نمی‌رساند. همانطور که محصولات کشاورزی جز با این دو شرط (فراهم‌کردن منابع و از بین‌بردن مضرات) به پختگی نمی‌رسند و آن‌گاه گفته می‌شود: «زکا **الزرعُ و کمُل**» یعنی آن زراعت رشد و تکامل پیدا کرده است. و چون حیات و لذت قلب جز با تزکیه و طهارت آن به انجام نمی‌رسد چاره‌ای جز ذکر و بیان این دو وجود ندارد.

بخش نهم:



طهارت قلب از آلودگی‌ها و نجاست‌های آن

فصل اول:
لباس و پاکی قلب

آیه‌ی ﴿و ثیابك فطهّر﴾

این باب اگرچه قبلاً نیز ذکر شده است[1] ـ چنان‌که بیان کردیم تزکیه جز با طهارت حاصل نمی‌شود ـ اما آن را به خاطر بیان معنی طهارت و شدت نیاز به آن و دلالت قرآن و سنت بر آن، به طور جداگانه نیز مورد بحث قرار می‌دهیم.

خداوند متعال فرموده است:

﴿يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرْ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ﴾.[2]

«ای جامه بر سر کشیده! برخیز و بترسان. و تنها پروردگار خود را به بزرگی بستای. و جامه‌ی خویشتن را پاکیزه دار».

و نیز فرموده است:

﴿أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾.[3]

«آنان کسانی هستند که خداوند نمی‌خواهد دل‌هایشان را پاک گرداندو بهره‌ی ایشان در دنیا خواری و رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ است».

---

۱. منظور این است که این باب در بخش تزکیه گنجانده شده است در حالی که مربوط به موضوع باب گذشته است، اما برحسب دستورالعمل نویسنده قبل از این باب قرار داده شده است و تأخیرانداختن آن تنها به خاطر توضیحی است که مؤلف ارائه کرده مبنی بر این‌که تزکیه بعد از طهارت صورت می‌گیرد.

۲. مدثر / ۴ ـ ۱.　　۳. مائده / ۴۱.

کسانی که معتقدند منظور از «ثیاب» قلب است

اکثر مفسرین سلف و خلف بر این باورند که منظور از لباس در این آیه قلب است و منظور از طهارت اصلاح اخلاق و اعمال است.

واحدی فرموده است: «مفسرین در تفسیر آن اختلاف‌نظر دارند».

عطا از ابن عباس روایت کرده که فرمود: «یعنی لباست را از گناه و آن‌چه که در دوران جاهلیت رایج بوده، پاک نگهدار!»

قتاده و مجاهد فرموده‌اند: «نفس خود را از گناه پاک کن!» و شعبی و ابراهیم و ضحاک و زهری نیز بر همین باورند.

با توجه به این نظرات واژه‌ی «ثیاب» عبارت است از «نفس»؛ زیرا عرب‌ها لباس را کنایه از نفس دانسته‌اند. از جمله شمّاخ گفته است:

رَمُوهٰا بِأَثْوٰابٍ خِفٰافٍ، فَلٰا تَرىٰ لَـهٰا شَـبَهاً إِلَّا النَّـعٰامَ المُـنَفَّرا

«او را به عنوان لباسی بی‌ارزش راندند و او را نمی‌دیدی مگر این‌که همچون یک شترمرغ وحشت‌زده شده بود».

و عنتره گفته است:

فَشَكَكْتُ بِـالرُّوحِ الطَّـويلِ ثِـيٰابَهُ لَيْسَ الْكَرِيمُ عَـلَى الْـقَنىٰ بِـمُحَرَّمِ

با زدن نیزه‌ای لباس‌های تنش را پاره کردم، بزرگواران از سر نیزه محروم نمی‌مانند.

در روایت کلبی آمده است: «یعنی خیانت مکن؛ زیرا در این صورت لباس آلوده خواهی شد».

سعید بن جبیر فرموده است: «در گذشته هرگاه انسان نیرنگ و خیانت به خرج می‌داد درباره‌ی او گفته می‌شد: لباس پاره و لباس آلوده!»

عکرمه فرموده است: «لباست را بر گناه و خیانت مپوش!» او این گفته را از ابن عباس نقل کرده و به قول شاعر تمسک جسته که می‌گوید:

وَ إِنِّي بِحَمْدِ اللّٰهِ لٰا ثَوْبَ غٰادِرٍ لَبِسْتُ، وَ لٰا مِنْ خِزْيَةٍ أَتَـقَنَّعُ

«خدا را شکر که لباس نیرنگ نپوشیده‌ام و صورت خود را با ننگ نپوشانده‌ام».

هم‌چنین کسانی که در تفسیر آیه‌ی فوق گفته‌اند: «یعنی عملت را اصلاح کن»، همین معنی را در نظر داشته‌اند و این رأی ابو زرّین و روایت منصور به نقل از مجاهد و ابو روق است.

سدی فرموده است: اگر انسان نیکوکار باشد در مورد او گفته می‌شود: «او لباسش پاک است» و اگر بدکردار باشد گفته می‌شود: «او لباسش نجس و کثیف است» شاعر گفته است:

لَاهُمَّ إِنَّ عَـامِرَ بْـنَ جَـهْمِ　　أَوْذَمَ حَجّاً فِي ثِيَابِ دُسْـمِ

خدایا! عامر بن جهم برای حج احرام پوشیده است در حالی که لباسی آلوده به گناه به تن دارد. یعنی او آلوده به گناه است، چنان‌که انسان نیرنگباز و گناهکار را به آلودگي لباس و انسان نیکوکار را به پاکی لباسش توصیف کرده‌اند.

إمرؤالقیس گفته است: «ثِيَابُ بَنِي عَوْفٍ طَهَارَىٰ نَقِيَّة»: «لباس‌های بنی عوف پاک و تمیز است» و منظورش این است که ایشان غدر و خیانت نمی‌کنند بلکه به عهد خود وفادارند.

حسن بصری فرموده است: «اخلاقت را نیک کن». و این قول از قرطبی است.

بنابراین منظور از «ثیاب» در آیه‌ی مذکور اخلاق است؛ زیرا همانطور که لباس انسان او را می‌پوشاند اخلاق او نیز تمام جوانب زندگی‌اش را دربر می‌گیرد.

عوفی در رابطه با تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است: «مبادا لباسی که می‌پوشي از درآمد ناروا باشد؛» یعنی از راه زورگیری و یا از راه غیرشرعی به دست نیامده باشد.

از سعید بن جریر روایت شده است: «قلب و نیتت را پاک نگهدار!»

ابوالعباس نیز گفته است: کلمه‌ی «ثیاب» به معنای لباس است و بر قلب نیز اطلاق می‌گردد و بر همین اساس در شعر نیز آمده است:

«فَسُلِّي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكِ تَنْسَلِي»: «لباسم را از لباست جدا کن تا از من جدا شوی».

کسانی که این آیه را برحسب ظاهرش تفسیر کرده‌اند

جمعی از علما این آیه را برحسب ظاهرش تفسیر کرده و گفته‌اند: خداوند متعال به پیامبرﷺ دستور فرموده که لباسش را از آلودگی‌هایی که نمازخواندن با آن جایز نیست پاک نگهدارد و این رأی ابن سیرین و ابن زید است.

ابواسحاق نیز گفته است: «یعنی لباست را کوتاه کن»، زیرا کوتاه‌کردن لباس باعث دوری

آن از آلودگی می‌گردد و نیز به خاطر این‌که هرگاه لباس بر روی زمین کشیده شود نمی‌تواند از برخورد با نجاست‌ها در امان باشد، و این رأی «طاووس» است.

کسانی که «ثیاب» را به زن تفسیر کرده‌اند

ابن عرفه گفته است: معنی آیه «و ثیابك فطهّر»، «و نساءك فطهّرهنّ» است؛ یعنی همسرانت را پاک و تمیز نگهدار! گاهی لباس برای کنایه از زن آمده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلىٰ نِساءِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ﴾.[1]

«آمیزش و نزدیکی به همسرانتان در شب روزه‌داری حلال گردیده است. آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید».

و بدین ترتیب آن‌ها را کنایه از لباس قرار داده است، چنان‌که شاعر می‌گوید:

أَلا أَبْلِغْ أَباحَفْصٍ رَسُولاً ... فِدىً لَكَ مِنْ أَخِي ثِقَةٍ: إِزارِي

«به عنوان فرستاده‌ای (بر و) از طرف یک برادر محل وثوق به ابوحفص (فاروق) بگو، اهل و مالک فدایت باد!».

گفته‌ی براء بن معرور به پیامبرﷺ در شب عقبه نیز از این قبیل است که فرمود: از تو دفاع می‌کنیم در مقابل هر آن‌چه که از لباس‌هایمان (همسرانمان) در مقابل آن دفاع می‌کنیم.

نظر ابن‌قیم در این باره

گفتیم که این آیه شامل تمام این موارد می‌شود و اگر لفظاً به این موارد نپرداخته باشد به صورت تنبیه و التزام بر آن دلالت دارد، زیرا اگر مأمورٌبه، پاکی قلب باشد، پاکی لباس و درآمد مکمل آن خواهد بود.

تأثیر لباس و غذا در شکل و هیأت قلب

همانا حرام و نجس‌بودن لباس چهره‌ای خبیث به قلب می‌دهد هم چنان که غذای حرام و نجس نیز این کار را می‌کند، به همین دلیل پیامبرﷺ در چندین حدیث صحیح و بدون

۱. بقره / ۱۸۷.

مخالف، پوشیدن پوست پلنگ و سایر حیوانات درنده را حرام کرده است[1] و این حکم به دلیل شکل و هیئتی شبیه به این حیوانات است که پوست آن‌ها به قلب می‌دهد، زیرا ظاهر لباس‌ها به باطن و درون انسان نیز سرایت می‌کند. بر همین اساس پوشیدن لباس حریر و انگشتر طلا بر مردان حرام شده است، زیرا قلب انسان به خاطر پوشیدن آن‌ها عادت و خوی زنان و اهل فسق و فجور و تکبر را به خود می‌گیرد.

خلاصه بحث این است که پاکی لباس و تهیه‌ی آن از راه حلال، از جمله عوامل اتمام و تکمیل پاکی قلب است. بنابراین اگر مأمورٌبه، طهارت لباس باشد پس طهارت لباس وسیله‌ای برای تکمیل غیرخود می‌باشد در حالی که بهتر است خود آن مأمورٌبه قرار گیرد. و اگر مأمورٌبه طهارت قلب و تزکیه‌ی نفس باشد جز با طهارت لباس به دست نمی‌آید. به این ترتیب دلالت قرآن بر همه‌ی این موارد آشکار می‌گردد.

---

۱. از جمله این احادیث، حدیث ابوداوود / ۴۱۳۰ و ۴۱۳۱ است.

فصل دوم:
تأثیر گوش فرادادن به باطل بر قلب

شنیدن باطل منجر به تحریف حقیقت می‌شود

خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ﴾.[1]

«آنان کسانی هستند که خداوند نمی‌خواهد دل‌هایشان را پاک گرداند».

و در آیه‌ی قبل از آن فرموده است:

﴿سَمَّاعُونَ لَلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾.[2]

«پیوسته گوش به دورغ فرا می‌دهند و پیوسته سخنان یاوه‌ی گروه دیگری را می‌پذیرند که به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود تحریف می‌کنند».

این موارد دلالت دارد بر این‌که هرگاه انسان به شنیدن باطل و قبول آن عادت کرد حق را از جایگاه خود تحریف می‌کند، زیرا زمانی که انسان باطل را قبول می‌کند، آن را دوست داشته و پسندیده است، در نتیجه زمانی که حق در مخالفت با باطل نزد وی بیاید؛ اگر بر آن تسلط پیدا کند آن را رد و تکذیب می‌کند وگرنه دست به تحریف آن می‌زند. همان کاری که فرقه‌ی «جهمیّه» نسبت به آیات و احادیث مربوط به صفات خداوند انجام می‌دهند، آن‌ها با تأویلاتی که در حقیقت تکذیب واقعیت است این آیات و احادیث را رد می‌کنند، به این بهانه که این‌ها اخبار آحاد هستند و در باب شناخت خدا و اسماء و صفات وی اعتماد بر آن‌ها جایز نیست. پس ایشان و همدستانشان کسانی هستند که خداوند نمی‌خواهد دل‌هایشان را پاک گرداند؛

---

۱. مائده / ۴۱.

۲. مائده / ۴۱.

زیرا اگر دل‌های ایشان پاک شده بود کلام خدا و رسولش را با باطل عوض نمی‌کردند. چنان‌که منحرف‌شدگان پیرو هوا و هوس، چون دل‌هایشان پاک نگشته بود گوش‌دادن به سخنان قرآنی و ایمانی را به گوش‌دادن به کلام شیطانی عوض کردند.

حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه فرموده است: «اگر دل‌هایمان پاک شده بود هرگز از کلام خدا سیر نمی‌شد». پس قلب سالم به خاطر این‌که دارای کمال حیات و نور و رهایی از آلودگی‌ها و نجاست‌هاست از قرآن سیر نمی‌شود و جز با حقایق و داروهای آن تغذیه و مداوا نمی‌گردد. برخلاف قلبی که خداوند آن را پاک ننموده است؛ این قلب برحسب نجاستی که در آن وجود دارد از غذایی که متناسب با آن باشد تغذیه می‌کند، چرا که قلب نجس مانند بدن بیماری است که غذایی که مناسب حال بدن سالم باشد برای آن مناسب نیست.

آیه‌ی مذکور بر این دلالت می‌کند که طهارت و پاکی قلب به اراده و مشیّت خداوند بستگی دارد و در صورتی که خداوند سبحان نخواهد دل کسانی را که قایل به باطل هستند و واقعیت را تحریف می‌کنند، پاک بگرداند چنین پاکی و طهارتی برای آن‌ها حاصل نمی‌شود. در این جا نباید اراده را به اراده‌ی دینی، که امر و محبت است، تفسیر کرد؛ زیرا خداوند سبحان به جهت امر و محبت خود آن را برای ایشان در نظر گرفته و از آن‌ها نخواسته که خودشان آن را به وجود بیاورند. بنابراین خداوند طهارت و پاکی را برای آنان خواسته و ایشان را بدان دستور فرموده است؛ اما ایجاد آن را از آنان نخواسته است و این به خاطر حکمتی است که از دست‌دادن آن (نزد خداوند) از عدم طهارت ایشان ناخوشایندتر است.

در کتاب بزرگ خود در مورد «قَدَر» به طور مفصل در این باره بحث کرده‌ایم.[1]

انسان نجس وارد بهشت نمی‌شود[2]

هم‌چنین آیه‌ی ذکرشده در قسمت قبل بر این دلالت می‌کند که هرکس خداوند قلبش را پاک نکرده باشد، برحسب آلودگی و پلیدی آن در دنیا دچار پستی و رسوایی و در آخرت دچار عذاب می‌شود. به همین خاطر خداوند سبحان بهشت را بر کسانی که دل‌هایشان آلوده

۱. منظور کتاب «شفاءالعلیل» است.
۲. این مبحث و مابعد آن تا آخر فصل از اصل مطلب خارج است که دلالت آیه‌ی مذکور آن را دربر گرفته است.

و پلید است حرام کرده و جز با پاک و تمیزکردن آن وارد بهشت نمی‌شوند، چون بهشت منزل و مکان پاکان است. لذا به این گروه گفته می‌شود: ﴿طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾:[1] «خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودان در آن بمانید».

هنگام مردن نیز این مژده تنها برای ایشان است نه دیگران؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:
﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.[2]
«همان‌هایی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی‌که پاکیزه و شاداب هستند می‌گویند: درود بر شما! به خاطر کارهایی که می‌کرده‌اید وارد بهشت شوید».

بنابراین نه انسان پلید و نه کسی که در وجود او قدری از پلیدی وجود داشته باشد، هیچ‌کدام وارد بهشت نمی‌شوند؛ اما کسی که در دنیا خود را پاک نگهداشته و در حالت پاکی به سوی خداوند برود بدون هیچ مانعی وارد بهشت می‌شود. و هرکس که در دنیا خود را پاک نگه نداشته باشد؛ اگر نجاستش عینی باشد هیچگاه وارد بهشت نمی‌شود. مانند انسان کافر، و اگر نجاستش اکتسابی و عرضی باشد بعد از این‌که خود را از آن نجاست پاک کند وارد بهشت می‌شود و دیگر از آن‌جا اخراج نمی‌شود. تا جائی که زمانی که اهل ایمان از پل صراط عبور می‌کنند بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ کشیده شده نگه داشته می‌شوند تا آثار گناهانی که برایشان باقی مانده و آنان‌را از ورود به بهشت بازداشته ـ و هنوز موجب ورود ایشان به جهنم نیز نشده ـ تهذیب شوند و زمانی که تهذیب و تزکیه شدند اجازه‌ی ورود بهشت به ایشان داده می‌شود.

طهارت بر دو نوع است

خداوند سبحان با توجه به حکمتش ملاقات با خود را مشروط به پاکی و طهارت دانسته است، پس تا زمانی که بنده خود را پاک نکند نمی‌تواند با وی ملاقات کند. هم‌چنین ورود به بهشت را وابسته به طهارت و پاکی دانسته است، بنابراین جز انسان نیکو و پاک وارد بهشت نمی‌شود. پس طهارت بر دو نوع است: طهارت بدن و طهارت قلب.

بنابراین برای کسی که وضو می‌گیرد تشریع شده که کمی پس از وضویش بگوید: «أَشْهَدُ

---
۱. زمر / ۷۳.
۲. نحل / ۳۲.

أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».[۱]

بنابراین پاکی قلب به وسیله‌ی توبه و پاکی بدن به وسیله‌ی آب است و هنگامی که این دو پاکی برای انسان جمع شوند شایستگی ملاقات و حضور در خدمت خداوند و مناجات با او را پیدا خواهد کرد.

معنی دعای: «اللّٰهم طهّرني...»

درباره‌ی معنای دعای پیامبرﷺ، **«اَللّٰهُمَّ طَهِّرنِي مِنْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَ الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ»** «خدایا مرا به وسیله‌ی آب و برف و تگرگ از گناهانم پاک کن!»، از شیخ‌الاسلام سؤال کردم که گناهان چگونه به وسیله‌ی آن‌ها پاک می‌شوند؟ و منظور از اختصاص‌دادن پاکی، به آن‌ها چیست؟ و چگونه در روایتی دیگر آمده است که: بهترین وسیله برای پاکی آب سرد و گرم است؟ ایشان گفت: گناهان موجب حرارت و نجاست و ضعف قلب می‌شوند و قلب را سست و آتش شهوت و نجاست را در آن شعله‌ور می‌کنند؛ چراکه خطاها و گناهان برای قلب به منزله‌ی هیزم‌هایی هستند که به آتش دامن می‌زنند و آن را شعله‌ور می‌کنند به همین دلیل هرگاه خطاها بیشتر شوند آتش قلب و ضعف آن شدت می‌گیرد و آب، نجاست را پاک و آتش را خاموش می‌کند، پس اگر سرد باشد به بدن قوّت و صلابت می‌بخشد و اگر به همراه آن برف و تگرگ باشد در خنک‌کردن و صلابت و استواری جسم مؤثرتر است، در نتیجه آثار گناهان را زودتر از بین می‌برد. این معنای دعای پیامبرﷺ است و به شرح و بیان بیشتری نیز نیاز دارد.

بنابراین باید دانست که ما با چهار امر روبرو هستیم؛ دو امر حسّی و دو امر معنوی. نجاستی که به وسیله‌ی آب از بین می‌رود و خود آب که این نجاست را از بین می‌برد دو امر حسی هستند، اما آثار گناهانی که به وسیله‌ی توبه و استغفار از بین می‌روند و خود توبه و استغفار که این آثار را از بین می‌برند، دو امر معنوی هستند و صلاحیت قلب و حیات و لذت آن جز با این چهار امر کامل نمی‌شود.

---

۱. مسلم و غیرایشان این حدیث را استخراج کرده‌اند.

بنابراین پیامبرﷺ از هر بخشی از کلام خود تنها قسمتی را بیان کرده و به وسیله‌ی آن به قسمت‌های دیگر اشاره کرده است در نتیجه کلام ایشان در نهایت اختصار و حسن بیان هر چهار قسمت را دربر گرفته است. چنان‌که در حدیث دعای بعد از وضو آمده است: «**اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مَنَ التَّوّٰابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ**». این دعا شامل هر چهار قسمت می‌شود.

و از جمله بیانات کامل رسول خداﷺ و تأکید ایشان بر اموری که از آن خبر داده و بدان دستور فرموده این است که امور معنوی را به امور حسی تمثیل می‌کند. و این‌گونه موارد در کلام وی زیاد است؛ مانند فرموده‌ی ایشان در روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که به او فرمود: «**سَلِ اللّٰهَ الْهُدیٰ وَ السُّدادَ وَ اذْكُرْ بِالْهُدیٰ هِدٰايَتُكَ الطَّرِيقُ وَ بِالسُّدادِ سُدٰادُ السَّهْمِ**»:[1] «از خداوند طلب هدایت و استواری کن! و با این کار از خداوند بخواه که تو را به راه راست هدایت کند و تیرت به هدف اصابت کند...».

این حدیث از جمله بهترین تعالیم و نصیحت‌هاست؛ زیرا پیامبرﷺ به ایشان دستور فرموده که هرگاه از خدا طلب کرد از وی بخواهد که او را به راهی که خوشنودی و بهشت او در آن است هدایت کند، تصور کند که مسافری است که راه را گم کرده و نمی‌داند به کدام طرف حرکت کند، آن‌گاه مردی آگاه و آشنا به راه بر وی ظاهر شود و او از آن مرد آگاه بخواهد که وی را راهنمایی کند. راه قیامت نیز چنین است و پیامبرﷺ آن را به راهی محسوس برای مسافر تشبیه کرده است. و نیاز مسافر به سوی خدا به ذات الهی، برای این‌که وی را به این راه هدایت کند بیشتر است از نیاز مسافر به شخصی که وی را به شهر مورد نظرش راهنمایی کند. و ثبات و پایداری ـ که منظور از آن زدن به هدف در گفتار و رفتار است ـ نیز این چنین است و مثال آن مانند تیراندازی است که تیرش به هدفی که بدان تیراندازی کرده اصابت کرده باشد که در این صورت بیهوده نرفته است. پس کسی که در قول و عمل به حق کار کند مانند تیراندازی است که تیرش به هدف خورده باشد.

در بسیاری از آیات قرآن این امور در کنار هم قرار می‌گیرند، از جمله آیه‌ی:

﴿**وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوىٰ**﴾.[2]

«و توشه برگیرید که بهترین توشه پرهیزگاری است».

---

۱. مسلم / ۲۷۲۵ آن را روایت کرده است.
۲. بقره / ۱۹۷.

خداوند به حجّاج دستور داده که برای سفرشان توشه بردارند و بدون توشه سفر نکنند سپس ایشان را نسبت به توشه‌ی آخرت که تقواست آگاه ساخته است چنان‌که مسافر بدون برداشتن توشه‌ی لازم نمی‌تواند به مقصد خود برسد، کسی که به سوی خدا و سرای آخرت سفر می‌کند نیز بدون توشه‌ی تقوی به مقصد نمی‌رسد. بنابراین خداوند هر دو توشه را با هم ذکر کرده است. و هم‌چنین خداوند می‌فرماید:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ﴾.[1]

«ای آدمیزادگان! ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، (اما بدانید که) لباس تقوی و ترس از خدا بهترین لباس است».

خداوند در این آیات زینت ظاهر و باطن را با هم جمع کرده است؛ زینت و جمال بدن به وسیله‌ی لباس بوده و زینت و جمال قلب به وسیله‌ی تقوا می‌باشد.

و در جایی دیگر فرموده است:

﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يُضِلُّ وَ لَا يَشْقَىٰ﴾.[2]

«هرکس که از هدایت و رهنمودم پیروی کند گمراه و بد بخت نخواهد شد».

خداوند گمراهی را که مایه‌ی عذاب قلب و روح است و بدبختی را که هم مایه‌ی عذاب و شکنجه‌ی جسم و هم مایه‌ی عذاب روح است، از انسان دور ساخته است. در نتیجه قلب و جسم انسان به سبب رستگاریش در لذت و خوشی به سر می‌برد.

یکی دیگر از این موارد گفته‌ی همسر عزیز مصر در مورد حضرت یوسف است؛ هنگامی که او را به زنان ملامتگرش در خصوص عشق به وی نشان داد، و گفت:

﴿فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾.[3]

«این است آن کسی که مرا درباره‌ی او سرزنش کرده بودید».

و بدین ترتیب جمال ظاهری وی را به آن‌ها نشان داد. سپس گفت:

﴿وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ﴾.[4]

«و به راستی مکّارانه از او خواستم که از پاکدامنی خویش درگذرد ولی او خویشتنداری کرد».

---

۱. اعراف / ۲۶.
۲. طه / ۱۲۳.
۳. یوسف / ۳۲.
۴. یوسف / ۳۲.

و این‌گونه از جمال باطنی وی که پاکدامنی است خبر داد؛ بنابراین از جمال باطنی وی به آن‌ها خبر داد و جمال ظاهریش را به آن‌ها نشان داد.

پیامبرﷺ در فرموده‌ی خود «**اَللّٰهُمَّ طَهِّرنِي مِنْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَ الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ**» نیاز بدن و قلب را به چیزی که آن دو را پاک و خنک و تقویت کند، به شدت تذکر داده و دعایش طلب هر دو مورد را دربر می‌گیرد. و خداوند تبارک و تعالی داناترین است.

مثال مفهوم و معنی این دعا چنین آمده است: پیامبر خداﷺ زمانی که از قضای حاجت بیرون می‌رفته فرموده است: «**غفرانك**» یعنی مغفرت و بخشش تو را می‌جویم. در این فرموده رازی نهفته است؛ این‌که مدفوع به سبب ماندن در شکم، بدن را سنگین و دردمند می‌کند. گناهان نیز به سبب ماندن اثر آن‌ها در قلب، آن را سنگین می‌کنند و به آن آزار می‌رسانند. پس هر دوی آن‌ها برای جسم و قلب آزاردهنده و مضر هستند، لذا پیامبرﷺ هنگام خروج از قضای حاجت به خاطر رهایی بدنش از این موذی (مدفوع) و رسیدن به سبکی و راحتی آن خدا را ستایش کرده و از خدا خواسته است که او را از مؤذی دیگر (گناه) خلاص کند و قلبش را راحت و سبک نماید. و باید گفت که اسرار کلمات و دعاهای پیامبرﷺ بالاتر است از آن‌چه که به ذهن انسان خطور می‌کند.

فصل سوم:
نجاست گناهان و تأثیر آن بر قلب

نجاست شرک و زنا و لواط

خداوند سبحان در کتاب خود از میان سایر گناهان شرک و زنا و لواط را بـه نـجاست و پلیدی معرفی کرده است، گرچه کلیه‌ی گناهان مشمول آن هستند؛ اما آن‌چه که در این باره در قرآن آمده است عبارت است از آیه‌ی:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾.[1]

«ای کسانی که ایمان آوده‌اید، بی‌گمان مشرکان پلیدند».

و خداوند در حق لواط کاران فرموده است:

﴿وَ لُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سُوءٍ فَاسِقِينَ﴾.[2]

«و به لوط شناخت و دانش عطا کردیم و او را از شهر و دیاری که کارهای زشت و پلید انجام می‌دادند رهایی بخشیدیم، آنان مردمان بدی بودند و سرکشی می‌کردند».

و لواط کاران قوم لوط گفته‌اند:

﴿أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾.[3]

«لوط و پیروانش را از شهر و دیار خود بیرون کنید آنان مردمانی پاکدامن و بیزار از ناپاکی‌ها هستند».

---

۱. توبه / ۲۸.
۲. انبیاء / ۷۴.
۳. نمل / ۵۶.

بنابراین آن‌ها با وجود شرک و کفرشان اقرار نموده‌اند که خودشان نجس و پلید هستند و لوط و پیروانش به خاطر خودداری از این کار پاکدامن هستند. و خداوند در حق زناکاران فرموده است:

﴿ٱلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ﴾.[۱]

«زنان ناپاک ازآنِ مردان ناپاکند و مردان ناپاک ازآنِ زنان ناپاکند».

نجاست شرک دو نوع است

نجاست شرک بر دو نوع است: نجاست غلیظ و نجاست خفیف. نجاست غلیظ همان شرک اکبر است که خداوند آن را نمی‌بخشد؛ زیرا خداوند کسی را که به وی شرک بورزد نمی‌بخشد. و شرک خفیف همان شرک اصغر است، مانند ریا به مقدار اندک و تظاهر برای مخلوق و سوگندخوردن به آن و خوف و رجا از آن.

نجاست شرک عینی و آشکار است؛ به همین خاطر خداوند سبحان شرک را «نَجَس» ـ به فتحه‌ی جیم ـ قرار داده و نفرموده است که مشرکان «نجِس» ـ به کسر جیم ـ هستند؛ زیرا «نجَس» عین نجاست است اما «نَجِس» چیزی است که کثیف شده باشد. لذا هرگاه ادرار یا خمر به لباس بخورد آن لباس «نَجِس» شده است و خود ادرار و خمر «نَجَس» هستند.

بنابراین نجس‌ترین نجاست‌ها شرک است همانطور که نارواترین ظلم‌ها نیز هست.

«نَجَس» در لغت و شرع عبارت است از شیء ذاتاً پلیدی که اجتناب از آن بر انسان امر شده است، به‌گونه‌ای که نه آن را لمس کند، نه بچشد و نه به آن نگاه کند. چه رسد به این‌که با آن اختلاط کند و تماس داشته باشد، چون پلید است و طبع سالم از آن تنفر دارد و هر چه انسان به طور کامل بیدار بوده و دارای شرم و حیای صحیح و درست باشد بیشتر از آن دوری گرفته و نفرت شدیدتری از آن خواهد داشت.

اشیایی که عیناً نجس هستند یا جسم را آزار می‌دهند یا قلب را. یا هر دو را با هم آزار می‌دهند و شیء نجس گاهی به وسیله‌ی بوی بدش و گاهی به وسیله‌ی تماس با آن انسان را آزار می‌دهد، گرچه بوی بدی نیز نداشته باشد.

---

۱. نور / ۲۶.

تأثیر نجاست بر روح و قلب

گاهی نجاست ظاهر و محسوس و گاهی مخفی و غیرمحسوس است و چنان بر روح و قلب انسان غلبه می‌کند که صاحب قلب بیدار، از بوی بد آن روح و قلبش آزار می‌بیند، هم چنان که از بوی گندیده اذیت می‌شود. بسیاری از اوقات این بوی بد از عرق وی به وجودمی آید به گونه‌ای که عرقش بوی گند می‌دهد، چرا که اثر گندیدن روح و قلب بیشتر از ظاهر با باطن بدن پیوند دارد و عرق نیز از درون بدن به بیرون می‌ریزد و به همین خاطر است که بوی بدن انسان نیکوکار مطبوع است و بوی بدن پیامبرﷺ از بوی بدن همه‌ی انسان‌ها مطبوع‌تر بوده است.

ام سلیم در جواب پرسش پیامبرﷺ که در مورد بوی بدنش از ایشان پرسیده بود در حالی که او را در آغوش گرفته بود فرمود: «بویش از مطبوع‌ترین بوهاست».[1]

بنابراین خباثت و نجاست نفس نجس و پلید تا جایی شدت می‌یابد که بر روی جسمش پدیدار می‌شود؛ اما نفس پاک برعکس آن است. پس هرگاه نفس نجس از بدن خارج و پراکنده شود این بدن بویی مانند بوی بهترین نوع مشک موجود بر روی زمین خواهد داشت؛ اما از نفس خبیث بویی مانند بوی گندیده‌ترین جسد بر روی زمین پخش خواهد گردید.

آثار و پیامدهایی که خداوند برای شرک قرار داده است

منظور این است که چون شرک نارواترین ظلم و زشت‌ترین زشتی‌ها و ناخوشایندترین ناخوشایندی‌هاست، لذا در نزد خداوند منفورترین و ناخوشایندترین اعمال است و در دنیا و آخرت مجازات‌هایی برای آن ترتیب داده که برای سایر گناهان در نظر نگرفته است و اعلام کرده است که آن را نمی‌بخشد و نیز ابلاغ فرموده که اهل شرک خود نجاستند. و ایشان را از نزدیک‌شدن به حرم خود منع کرده و ذبایح آنان و نیز ازدواج با آن‌ها را تحریم نموده و دوستی و رابطه‌ی میان آن‌ها و مسلمانان را قطع کرده و آن‌ها را دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان دانسته و اموال و زنان و فرزندانشان را به عنوان بنده و کنیز برای اهل توحید

---

۱. مسلم ۲۳۳۷ آن را روایت کرده است.

مباح ساخته است و دلیلش این است که شرک‌ورزیدن پایمال‌کردن حق پروردگاری خدا، نقض عظمت الهی و بدگمانی نسبت به خداوند پروردگار جهانیان است.

چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يُعَذِّبَ الْمُنٰافِقِينَ وَالْمُنٰافِقٰاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكٰاتِ الظّٰانِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دٰائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً﴾.[1]

«و تا این‌که مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند. بدی‌ها و بلاها تنها ایشان را دربر می‌گیرد و خداوند بر ایشان خشمگین می‌گردد، و آنان را نفرین می‌کند و دوزخ را برایشان آماده ساخته است و دوزخ چه جایگاه نهایی بدی است».

بنابراین تهدید و عقوبت‌هایی که خداوند برای مشرکان ترتیب داده برای هیچ‌کس دیگری در نظر نگرفته است؛ چرا که آن‌ها آنقدر به خدا بدگمانی ورزیده‌اند که برایش شریک قائل شده‌اند، در صورتی که اگر به وی حسن ظن داشتند حق یکتاپرستی او را آن‌گونه که شایسته است ادا می‌کردند. و به همین خاطر است که خداوند سبحان در سه جای دیگر از کتاب خود در مورد مشرکین اعلام داشته که آن‌ها حق بندگی وی را آن چنان که شایسته است به جا نیاورده‌اند.[2]

چگونه حق خدا را رعایت می‌کند؛ کسی که برای وی همسان و شریک قرار داده و آن را دوست می‌دارد، از آن می‌ترسد، به آن امید می‌بندد و برایش اظهار خشوع و خضوع کرده و از خشمش گریزان است و رضایت آن را ترجیح می‌دهد؟!

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْدٰاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ﴾.[3]

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی بر می‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

---

۱. فتح / ۶.

۲. این سه محل عبارتند از: سوره‌ی انعام / ۱۹، حج / ۷۴ و زمر / ۷۶.

۳. بقره / ۱۶۵.

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.[۱]

«ستایش خداوندی را سزاست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و تاریکی‌ها و روشنایی را ایجاد کرده است ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند انباز می‌کنند».

یعنی آنان در پرستش و دوستی و بزرگداشتشان، دیگری را همتای خدا قرار می‌دهند و این همان مساواتی است که مشرکان آن را بین خدا و بت‌هایشان برای خود ثبت کرده‌اند و زمانی که در دوزخ قرار گرفتند درخواهند یافت که عبادت آن‌ها باطل و گمراهی بوده است. بنابراین در حالی که به همراه خدایانشان در آتش دوزخ می‌سوزند به آن‌ها می‌گویند:

﴿تَاللّٰهِ إِنْ كُنّٰا لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعٰالَمِينَ﴾.[۲]

«به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم».

آشکار و مسلّم است که آن‌ها خدایان دروغین خود را در ذات و صفات و افعال با خداوند برابر نمی‌دانستند و نمی‌گفتند که آنان آسمان و زمین را آفریده و زندگی و مرگ کار آن‌هاست، بلکه آنان را تنها در محبت و تعظیم و عبادتشان با خداوند برابر می‌دانستند. چنان‌که مشرکانی که خود را به اسلام نسبت می‌دهند نیز بر این باورند.

جای تعجب است که آن‌ها اهل توحید ـ مشایخ و پیامبران و نیکوکاران ـ را به قصور و کم‌کاری متهم می‌کنند، در حالی که تنها گناه و جرم ایشان این است که گفته‌اند: آن‌ها بندگانی هستند که نه برای خود و نه برای دیگران، دارای هیچ‌گونه نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشوری نیستند. آن‌ها هیچگاه برای بندگان خود شفاعت نمی‌کنند، بلکه خداوند شفاعت آن‌ها را برایشان تحریم کرده است. و برای اهل توحید هم شفاعت نمی‌کنند مگر بعد از آنکه خداوند به آن‌ها اجازه‌ی شفاعت بدهد، بنابراین هیچ کاری از دست آن‌ها برنمی‌آید، بلکه تمام کارها به اختیار خداوند است و همه‌ی شفاعت‌ها و ولایت‌ها از آن اوست. بنابراین سرپرست و یاریگری جز خدا برای مخلوقات وجود ندارد.

بدگمانی نسبت به خداوند زیربنای شرک و انکار صفات اوست، به همین خاطر امام و پیشوای یکتاپرستان (حضرت ابراهیم) به مشرکان دشمن خود فرمود:

---

۱. انعام / ۱.
۲. شعراء / ۹۸ ـ ۹۷.

﴿أَئِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.[۱]

«آیا غیر از خدا، خواستار معبودهای سراپا دروغ هستید؟ آخر، شما درباره‌ی پروردگار جهانیان چگونه می‌اندیشید؟».

گرچه معنی آیه این است: «گمانتان نسبت به رفتار و مجازات خداوند در حق شما چگونه است، در حالی که غیر او را به همراه او پرستش کرده‌اید و برای وی همسان و همانند قرار داده‌اید؟» اما از ماورای این تهدید می‌توان معنی آن را چنین دریافت: «چگونه به خدای خویش سوءظن بردید تا جایی که غیر او را به همراه وی پرستش کردید؟»

انسان مشرک، یا گمان می‌کند که خداوند سبحان به کسی از قبیل وزیر و پشتیبان و همکار نیاز دارد تا به همراه وی امور عالم را اداره کند و این بزرگ‌ترین قصور نسبت به کسی است که ذاتاً از هر چیزی بی‌نیاز بوده و هر چیزی غیر از او نیازمند او می‌باشد. یا گمان می‌کند که قدرت خداوند تنها با کمک قدرت شریکش کامل می‌شود یا گمان می‌کند که خداوند جز از طریق واسطه از امور آگاهی ندارد، یا این‌که بنده‌ی خود را به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ یعنی آن‌چه را که بنده از او می‌خواهد انجام نمی‌دهد تا این‌که واسطه در نزد وی برایش شفاعت نماید، چنان‌که انسان‌ها نزد همدیگر شفاعت می‌کنند. پس او به شفاعت‌کننده نیاز دارد تا از شفاعتش استفاده کند و به وسیله‌ی او تنگدستی خود را برطرف کند و ذلتش را به عزت تبدیل کند. یا این‌که خداوند دعای بندگان خود را اجابت نمی‌کند تا این‌که واسطه‌ها این نیازها را به خدمت خداوند عرضه نمایند، چنان‌که حالت پادشاهان دنیا همین‌گونه است، یا گمان می‌کند که خداوند دعا و نیایش بندگانش را به خاطر دوری از آن‌ها نمی‌شنود تا این‌که واسطه‌ها آن را نزد وی می‌برند و یا گمان می‌کند که مخلوقات حقی بر گردن خداوند دارند، پس خدا را به حق آن مخلوقات سوگند می‌دهد و در نزد خداوند به آن‌ها توسل می‌کند، چنان‌که مردم نزد بزرگان و پادشان کسی را وسیله قرار می‌دهند که در پیشگاه آنان حرمت دارد و مخالفت آن‌ها با وی غیرممکن است.

این موارد، اساس شرک‌ورزیدن خلق هستند. کلیه‌ی این گمان‌ها قصور و کوتاهی نسبت به خداوند و نادیده‌گرفتن حق اوست. اگرچه در قلب انسان مشرک جز کوتاهی در عشق به خداوند و خوف و رجا و توکل بر او و برگشتن به سوی او، چیز دیگری نباشد. و این به سبب

---

۱. صافات / ۸۷ - ۸۶.

تقسیم این موارد میان خداوند سبحان و آن کسی است که به وسیله‌ی او شرک ورزیده است و نیز به خاطر صرف این موارد یا بخشی از آن‌ها برای کسی که جدا از خدا پرستش می‌کرده است موجب کاهش و تضعیف یا پایمال‌کردن این تعظیم و محبت و خوف و رجا می‌شود و این برای اثبات پلیدی او کافی است.

بدعت قرینه‌ی شرک است

شرک ملزوم ناقص پنداشتن خداوند است. انسان مشرک چه بخواهد و چه نخواهد این ناقص پنداشتن لازمه‌ی شرک او نسبت به خداوند است، لذا ستایش خداوند سبحان و کمال ربوبیّت وی اقتضا می‌کند که آن را نبخشد و انسان مشرک را برای همیشه در عذاب دردناک نگهدارد و او را بدبخت‌ترین خلق خود قرار دهد؛ زیرا هیچ‌گاه مشرکی را نمی‌یابی مگر این‌که خداوند را ناقص می‌پندارد، گرچه می‌پندارد که با این کار وی را تعظیم می‌کند. هم چنان که هیچ بدعت‌گذاری را نمی‌یابی مگر این‌که پیامبرﷺ را ناقص می‌داند، گرچه گمان می‌کند که به وسیله‌ی این بدعت به وی احترام گذاشته است؛ زیرا گمان می‌کند که این بدعت از سنت محبوب‌تر و درست‌تر است و یا اگر جاهل و مقلد باشد گمان می‌کند که آن بدعت خود سنت است و اگر آن را از روی آگاهی انجام دهد با خدا و پیامبر او به جدال و نزاع برخاسته است.

بنابراین کسانی که خدا و رسول او را ناقص می‌پندارند و خود نیز نزد خدا و پیامبر و اولیای او ناقص هستند، همان اهل شرک و بدعتند؛ به ویژه آن‌هایی که دین خود را بر اساس این نیاز پایه‌ریزی کرده‌اند که کلام خدا و رسول او دلایلی لفظی هستند که منجر به یقین نمی‌شوند، و نیاز انسان به دانش و یقین را برطرف نمی‌کنند. پس وای بر مسلمانان! این کار چه چیزی کمتر از کم‌پنداری خدا و پیامبر او دارد؟!

هم‌چنین کسانی که از ترس تشبیهات و تجسم‌هایی که به ذهنشان خطور می‌کند صفات کمال را از پروردگار متعال نفی کرده و برخلاف اوصاف کاملی که خداوند خود را به آن‌ها توصیف نموده صفات ناقصی را برای وی می‌تراشند.

خلاصه این‌که این دو گروه (اهل شرک و اهل بدعت) در حقیقت خود دچار نقص و ایرادند، بلکه نقص و ایراد ایشان از بقیه‌ی مردم هم بیشتر است. به همین دلیل در قرآن بدعت در کنار شرک قرار گرفته است؛ خداوند فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.[1]

«بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابه‌هنجار را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان بماند، و هر نوع بزهکاری و ستمگری را که به هیچ‌وجه درست نیست و این‌که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن خبری در دست باشد و این‌که به دروغ از زبان خدا چیزی را بیان دارید که نمی‌دانید».

بنابراین گناه و ستمگری در کنار هم و شرک و بدعت در کنار همدیگر قرار دارند.

نجاست گناهان و نجاست شرک

نجاست و پلیدی گناهان و معصیت‌ها به گونه‌ای دیگر است، چرا که گناهان نه مستلزم کم‌دانستن مقام ربوبیت خداوند و نه مستلزم سوءظن نسبت به خداوند عزوجل هستند. بنابراین خداوند سبحان عقوبت‌ها و احکامی را که برای شرک‌ورزیدن در نظر گرفته، برای سایر گناهان در نظر نگرفته است.

شریعت اسلام بر این مبنا استقرار یافته که از نجاست سبک چشم‌پوشی شود، مانند ماندن نجاست در محل استجمار (جایی که انسان در قضای حاجت بجای آب خود را با سنگ‌ریزه تمیز نماید) و نجاست زیر خفّه (پوششی کفش مانند از جنس چرم که هنگام سفر آن را می‌پوشیدند و به مدت چند روز آن را از پا درنمی‌آوردند) و زیر کفش و ادرار بچه‌ی شیرخوار و غیر آن. اما این بخشش برای گناهان و نجاست‌های غلیظ و بزرگ وجود ندارد.

هم‌چنین آن‌چه که برای بزرگسالان بخشیده نمی‌شود برای خردسالان بخشیده می‌شود و عفو و بخشش خدا برای موحدین خالص که توحید را با شرک نیامیخته‌اند برای کسانی که این‌گونه نبوده‌اند وجود ندارد. پس اگر انسان موحدی که هرگز چیزی را شریک خداوند قرار نداده به اندازه‌ی وسعت زمین گناه داشته باشد خداوند به همان اندازه از بخشش خود به وی اهدا می‌کند.[2]

---

۱. اعراف / ۳۳.

۲. بخشی از حدیثی که مسلم / ۲۶۸۷ روایت کرده است.

اما این بخشودگی برای کسی که توحید خدا را نقض کرده و آن را با شرک درآمیخته دست نمی‌دهد؛ زیرا توحید خالصی که شرکی به درون آن راه ندارد با ظلم باقی نمی‌ماند. چرا که توحید محبت و اجلال و بزرگی و ترس و امید به خداوند را در دل انسان تضمین می‌کند که موجب شستن گناهان می‌گردد، اگرچه این گناهان به اندازه‌ی وسعت زمین هم باشند.

پس این نجاست آنی و موقت است و دفع‌کننده‌ی آن نیرومند و قوی است بنابراین با وجود این دافع، نجاست دوام نخواهد آورد.

پلیدترین نجاست‌ها؛ زنا و لواط

نجاست زنا و لواط از سایر نجاست‌ها غلیظ‌تر هستند، از این جهت که قلب را فاسد می‌کند و به طور جدی توحید را در آن تضعیف می‌کند. پس آلوده‌ترین مردمان به این نجاست‌ها کسانی هستند که بیشتر شرک ورزیده‌اند. بنابراین هرچه شرک بیشتر بر انسان غلبه کند این نجاست‌ها در وجود وی بیشتر خواهند شد و هرچه اخلاصش بیشتر باشد این نجاست‌ها از وی دورتر خواهند بود. چنان‌که خداوند در مورد یوسف راستگو فرموده است:

﴿كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[1].

«ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم، چراکه او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ماست».

بنابراین عشق‌ورزیدن به صورت‌های حرام نوعی پرستش برای آن‌هاست، بلکه بالاترین انواع پرستش به شمار می‌آید، به ویژه زمانی که این صورت‌ها بر قلب تسلط پیداکرده و در آن جای بگیرند این پرستش به بردگی تبدیل می‌شود، طوری که انسان به صورت بنده‌ی معشوق خود درمی‌آید و محبت و یاد و علاقه و تلاش او برای به دست‌آوردن رضایت آن بر محبت و ذکر خدا و تلاش برای کسب رضایت او غلبه می‌کند.

چنان‌که مشاهده می‌کنیم در بسیاری از اوقات عشق به خداوند به طور کلی از قلب عاشق خارج می‌شود و او به صورت معشوقه‌ی خود علاقه‌مند می‌گردد و معشوقش به خدایی غیر از الله برایش تبدیل می‌شود و رضایت و محبت آن را بر محبت و رضایت الله مقدم می‌دارد و

---

۱. یوسف / ۲۴.

چنان خود را به آن نزدیک می‌کند و در راه رضایت او انفاق می‌نماید و از خشم وی پرهیز می‌کند که در حق خداوند سبحان چنین کاری را انجام نمی‌دهد، بنابراین محبت و خشوع و ذلت در مقابل او و اطاعت و فرمانبرداری از او را بر خداوند ترجیح می‌دهد.

همراهی عشق به صورت‌ها با شرک

بنابر آن‌چه که گذشت عشق و شرک با هم پیوند دارند و خداوند سبحان در رابطه با عشق مشرکان تنها از قوم لوط و همسر عزیز که در آن زمان مشرک بوده حکایت کرده است، چون هرگاه شرک انسان اوج بگیرد به عشق صورت‌ها گرفتار می‌شود. و هرگاه یکتاپرستی وی تقویت گردد این صورت‌ها از وی فاصله می‌گیرند.

کمال لذت زنا و لواط تنها وقتی است که همراه با عشق باشد و مرتکبان این دو کار خالی از آن نیستند؛ اما عشق آن‌ها به خاطر جابجایی از محلی به محل دیگر در یک محل استقرار نمی‌یابد بلکه بین چندین شخص تقسیم می‌شود و برای هر کدام از آن‌ها سهمی از عبادت و پرستش او خواهد بود. بنابراین هیچ گناهی به اندازه‌ی زنا و لواط قلب و دین را فاسد نمی‌کند، این دو فاحشه در دورکردن قلب از خداوند دارای ویژگی‌های خاصی هستند، چرا که این دو از بزرگ‌ترین پلیدی‌ها هستند و زمانی که قلب رنگ و بوی آن‌ها را به خود بگیرد، از کسی که پاک است و جز پاکی به سوی او صعود نمی‌کند دور خواهد شد و هر چه پلیدی و نجاست وی افزایش یابد بیشتر از خدا دور می‌شود.

لذا حضرت عیسی طبق روایتی از امام احمد (در کتاب الزهد) فرموده است: «بی‌کاران جزو حکما و دانشمندان قرار نمی‌گیرند و زناکاران وارد ملکوت آسمان نمی‌شوند. و چون حالت زناکار این‌گونه است در کتاب خدا در کنار شرک قرار گرفته است».

خداوند فرموده است:

﴿اَلزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

«مرد زناکار حق ندارد جز با زن زناکار و یا با زن مشرک ازدواج کند، همان‌گونه هم زن زناکار حق ندارد جز با مرد زناپیشه و یا با مرد مشرک ازدواج کند، چراکه چنین (ازدواجی) بر مؤمنان

حرام شده است».[۱]

۱. نور / ۳ ـ نویسنده در این‌جا حاشیه رفته و به طور مفصل به شرح این آیه پرداخته و فرموده است: قول درست آن است که این آیه محکم است و به آن عمل می‌شود و هیچ‌چیزی آن را نسخ نکرده و مشمول خبر و تحریم نشده است. و کسی نیست که با دلیل و برهان مدعی نسخ آن باشد و آن‌چه که در این آیه برای بسیاری از مردم مشکل بوده بحمدالله واضح خواهد شد، چرا که فهم آیه‌ی «الزّاني لا ينكح إلاّ زانية أو مشركة» برای آن‌ها مشکل بوده که آیا خبر است یا نهی یا اباحه؟ اگر خبر است؛ ما دیده‌ایم که بسیاری از مردان زناکار با زنان پاکدامن ازدواج کرده‌اند. اگر نهی باشد پس خداوند ازدواج مرد زناکار را جز با زن زناکار یا مشرک نهی کرده است. و ازدواج با زنان مؤمن و پاکدامن برای او ممنوع و ازدواج با زنان مشرک و زناکار برایش مباح است و این در حالی است که خداوند سبحان قطعاً از به وجودآمدن چنین شرایطی خوشنود نبوده و نیست. بنابراین هنگامی که فهم این آیه برایشان مشکل بوده دنبال تأویل درست گشته‌اند تا آیه را بر آن تحمیل کنند.

بعضی از علما گفته‌اند: منظور از واژه‌ی «نکاح» جماع و زناکردن است. گویی که خدا فرموده است: «مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک حق زناکردن ندارد». این نظر بی‌اعتباری است، زیرا هیچ مصلحتی در آن نیست و باید از حمل کلام خدا بر سر این‌گونه معانی پرهیز کرد، چون مرد زناکار مسلماً جز با زن زناکار زنا نمی‌کند. پس چه فایده‌ای در این نظر وجود دارد؟! هنگامی که جمهور علما فساد این تأویل را مشاهده فرمودند، آن را رد کردند.

سپس جماعتی دیگر گفتند: این آیه لفظاً عام ولی در معنی خاص است و منظور از آن زن و مردی بوده که با هم زناکرده‌اند، سپس آن مرد مسلمان شده و از پیامبر ﷺ اجازه خواسته که با آن زن ازدواج کند. در آن هنگام این آیه نازل شده است این نظر نیز نادرست؛ زیرا اگرچه این حالت مشخص سبب نزول آیه بوده، امّا قرآن تنها بر محل این سبب‌ها اکتفا نمی‌کند و اگر چنین باشد ذکر آن به عنوان استدلال برای موارد دیگر باطل است.

گروهی دیگر فرموده‌اند: این آیه به وسیله‌ی آیه‌ی «و أنكحوا الأيامى منكم» (نور / ۳۲) نسخ شده است. یعنی: «مردان و زنان مجرد خود را به ازدواج یکدیگر درآورید».

این نظر از کلیه‌ی نظرات بالا نادرست‌تر است؛ چرا که هیچ‌گونه اختلافی میان این دو آیه وجود ندارد و هیچ‌کدام از آن‌ها دیگری را نقض نمی‌کند، بلکه خداوند سبحان دستور ازدواج‌کردن زنان و مردان مجرد را داده و ازدواج با زنان زناکار را حرام کرده است؛ چنان‌که ازدواج با زنان در حال عده یا احرام و نیز آن‌هایی‌که محرم هستندرا حرام نموده است. پس ناسخ‌و منسوخ کجایند؟!

و اگر گفته شود: پس منظور از این آیه چیست؟ در جواب می‌گوییم: ـ الله أعلم ـ منظور این است که کسی که می‌خواهد ازدواج کند باید با زنی محصنه و پاکدامن ازدواج و تنها با رعایت این شرط، ازدواج برای مرد مباح شده است. چنان‌که خداوند این موضوع را در سوره‌های «نساء» آیه‌ی ۲۴ و «مائده» آیه‌ی ۵ بیان نموده است و هر حکمی که بر شرطی معلق باشد هنگام فقدان آن شرط حکم نیز منتفی می‌گردد. در این آیه اباحه‌ی ازدواج مشروط به پاکدامنی است پس زمانی که پاکدامنی منتفی می‌شود اباحه‌ی مشروط به آن نیز منتفی خواهد شد. بنابراین کسی که می‌خواهد ازدواج کند یا حکم و شریعت خدا را که پیامبر ﷺ تشریع کرده رعایت می‌کند یا آن را رعایت نمی‌کند؛ اگر آن را رعایت نکند مشرک است و جز با مشرکی مثل خود حق ازدواج ندارد و اگر به آن پایبند باشد ولی از آن تخلف کند و با کسی که بر وی حرام شده ازدواج کند ازدواج او صحیح نیست و زناکار محسوب می‌شود. بدین ترتیب معنی آیه‌ی «لا ينكح إلاّ زانية أو مشركة» کاملاً آشکار و روشن گردید و حکم زن

تأثیر زنا در فاصله گرفتن قلب از خدا

خداوند سبحان مردان و زنان زناکار را «خبیث» معرفی کرده است. اما انجام این کار را به شرط طهارت و پاکی جایز دانسته است. ولی با وجود انجام این کار از طریق حلال و مشروع، باز هم به انجام‌دهنده‌ی آن «جُنُب» گفته می‌شود؛ زیرا باید از قرائت قرآن و خواندن نماز و ورود به مساجد خودداری کند تا زمانی که غسل کرده و خود را به وسیله‌ی آب پاک کند. و اگر این کار از طریق حرام و نامشروع صورت گیرد قلب را از خداوند سبحان و بهشت دور می‌کند و میان فرد و ایمان فاصله ایجاد می‌کند تا زمانی که به وسیله‌ی توبه قلبش را کاملاً پاک کند و بدنش را با آب غسل دهد.



نیز در این‌باره به همین صورت می‌باشد.

چنان‌که این حکم به موجب قرآن و تصریح آن صادر شده پس مقتضی فطرت و عقل نیز می‌باشد؛ زیرا خداوند سبحان بر بنده‌ی خود حرام کرده که بی‌غیرت و بی‌ناموس باشد و با زن فاحشه ازدواج کند و خداوند متعال فطرت انسان را چنان آفریده است که این کار را زشت و ناشایست تلقی می‌کند. لذا مردم زمانی که در دشنام‌دادن و بدگویی با کسی مبالغه و افراط می‌کنند می‌گویند: «زوج قحبة» یعنی با زن بدکاره ازدواج کرده است. بنابراین خداوند بر مسلمان حرام کرده که این‌گونه باشد.

بنابراین فلسفه و حکمت تحریم و نیز معنی آیه روشن و آشکار است ـ و خداوند توفیق‌دهنده است ـ و از جمله دلایلی که این تحریم را بیشتر روشن می‌کند و شایسته‌ی شریعت کامل اسلام می‌باشد این است که: چنین خیانتی از جانب زن موجب نجاست رختخواب شوهر و نابودی نسب او می‌گردد؛ نسبی که خداوند آن را برای تکمیل مصالح مردم در میان ایشان قرار داده و آن را از جمله‌ی نعمت‌های خود بر آن‌ها به شمار آورده است؛ چون زنا باعث اختلاط نطفه‌ها و اشتباه نسب‌ها می‌گردد. پس یکی از محاسن شریعت این است که ازدواج با زن زناکار را تحریم نموده مگر این‌که توبه کند و رحم خود را از نطفه‌ی زناکاران پاک نماید.

یکی دیگر از دلایل این است که زن زناکار نجس است ـ چنان‌که قبلاً بیان شد ـ و خداوند سبحان اُزدواج را مایه‌ی مودّت و رحمت قرار داده است و منظور از مودّت همان عشق خالص است. پس چگونه زن پلید می‌تواند معشوق و همسر مرد نیکوکار قرار گیرد؟! واژه‌ی «زوج» از ازدواج گرفته شده که به معنای شباهت است، پس دو همسر باید شبیه و مانند همدیگر باشند، و این در حالی است که نفرت و جدایی میان پاک و ناپاک شرعاً و عادتاً اثبات شده است. پس ازدواج و مهربانی و دوستی مرد نیکوکار با زن زناکار غیرممکن است. بنابراین کسی که این مذهب را در پیش گرفته و مرد را از ازدواج با زن قحبه بازداشته است بهترین کار را انجام داده است. این نظر کجا و نظر دیگری کجا که ازدواج و همبستری با زن زناکار را جایز دانسته است، در حالی که آن زن شب قبل از ازدواج با مردی زناکار همبستر بوده است. و نیز گفته است که: نطفه‌ی زناکار حرمتی ندارد! فرض کنید که این ازدواج صورت گیرد در این حالت چگونه جایز است نطفه‌ی همسر زن که دارای حرمت است با نطفه‌ی بدون حرمت مرد زناکار در یک رحم جمع شوند؟!

این گفته‌ی قوم لوط: ﴿أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾.[1]
«لوط و پیروانش را از شهر و دیار خود بیرون کنید آنان مردمانی پاکدامن و بیزار از ناپاکی‌ها هستند»، از جنس فرموده‌ی خداوند سبحان در مورد «اصحاب اخدود» است که می‌فرماید: ﴿وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.[2] «هیچ جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این‌که ایشان به خداوند قادر و چیره و شایسته‌ی هر گونه ستایشی، ایمان داشتند». و نیز فرموده‌ی خدا: ﴿قُلْ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ﴾.[3] «بگو ای اهل کتاب! آیا بر ما خرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم؟) جز این‌که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر نازل شده است ایمان داریم؟».

مشرکان نیز تنها به این خاطر با یکتاپرستان کینه‌توزی می‌کنند که آن‌ها تنها خدا را می‌پرستند و توحیدشان را با شرک مخلوط نمی‌کنند، بدعتگران نیز تنها به این خاطر با پیروان سنت کینه‌توزی می‌کنند که آن‌ها تنها از پیامبرﷺ تبعیت می‌کنند و سنت وی را با آرا و نظرات مردم و هر چیزی که مخالف آن باشد آمیخته نمی‌کنند. بنابراین صبر و شکیبایی انسان موحد و پیرو پیامبرﷺ در مقابل کینه‌توزی اهل شرک و بدعت برای او بهتر و مفیدتر بوده و آسان‌تر از موافقت با اهل شرک و بدعت و تحمل انتقام خدا و پیامبر است.

شاعر می‌گوید:

إِذٰا لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنَ الصَّبْرِ، فَاصْطَبِرْ عَلَى الْحَقِّ، ذٰاكَ الصَّبْرُ تُحْمَدُ عُقْبٰاهُ

اگر جز صبر چاره‌ای نبود بر سر حق بردبار و شکیبا باش؛ زیرا سرانجام صبر ستودنی می‌باشد.

---

۱. نمل / ۵۶. ۲. بروج / ۸.
۳. مائده / ۵۹.

بخش دهم:



تزکیه‌ی قلب

تزکیه‌ی قلب (رشد و کامل شدن قلب)

معنای واژه‌ی «تزکیه»

«زکاة» در لغت به معنای رشد و افزایش صلاحیت و کامل‌شدن هر چیزی است و هرگاه چیزی رشد کند، گفته می‌شود: «زکاالشيء» خداوند متعال می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا﴾.[1]

«(ای پیغمبر!) از اموال آنان زکات بگیر که بدین وسیله‌ی ایشان را پاک می‌داری و ایشان را بالا می‌بری».

پس خداوند دو امر تزکیه و طهارت را با هم جمع کرده، چون ملازم همدیگر هستند.

تزکیه‌ی قلب تنها بعد از طهارت آن خواهد بود

نجاست فواحش و گناهان در قلب مانند ترکیبات نامطبوع در بدن و گیاهان هرس و زاید در زراعت و نیز مانند مواد ناخالص و خراب در طلا و نقره و مس و آهن است. پس هم چنان که اگر بدن از ترکیبات ناخالص خالی شود و نیروی طبیعی‌اش از آن ترکیبات رها شود، به راحتی و آرامش می‌رسد و کارش را بدون مانع و مشکل انجام می‌دهد، قلب نیز به همین صورت زمانی که به وسیله‌ی توبه از گناهان خلاص شود و از آمیختن با آن نجات یابد، نیرو و اراده‌ی آن برای انجام کارهای خیر، خالص می‌گردد. آنگاه از آن جاذبه‌های فاسد و مواد پست رها شده و رشد و نمو یافته و استوار و نیرومند شده و بر کرسی ملک خود نشسته و حکم خود را بر رعیت خویش اجرا می‌نماید و از حکم وی اطاعت و فرمانبرداری خواهد شد، پس هیچ راهی برای رشد قلب جز طهارت آن وجود ندارد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

---

۱. توبه / ۱۰۳.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَصْنَعُونَ﴾.[1]

«(ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو که چشمان خودرا فروگیرند و عورت‌های خویشتن را مصون دارند، این برایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آن‌چه که انجام می‌دهند آگاه است».

پس خداوند رشد قلب را بعد از فروگرفتن چشم و حفظ عورت قرار داده است.

فواید فروگذاشتن چشم از محارم[2]

فروگذاشتن چشم از محارم سه فایده‌ی بسیار بزرگ و باارزش دربر دارد:

اول: شیرینی و لذت ایمان؛ که شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر است از آن‌چه که به خاطر خدا به آن نگاه نکرده و ترک کرده است.

چرا که هرکس چیزی را به خاطر خدا ترک کند، در عوض، خدا بهتر از آن را به وی خواهد داد و نفس انسان، عاشق و شیفته‌ی صورت‌های زیباست و چشم، نماینده‌ی قلب است. پس نماینده‌ی خود را می‌فرستد تا بنگرد که در آن‌جا چه چیزی وجود دارد و اگر از زیبایی و جمال چیزی که دیده به وی خبر دهد، از عشق آن به حرکت درمی‌آید و چه بسیار دفعاتی که هم خود و هم نماینده‌اش خسته می‌شوند، چنان‌که شاعر گفته است:

وَ كُنْتَ مَتىٰ أَرْسَلْتَ طَرْفَكَ رٰائِداً ... لِقَلْبِكَ يَوْماً أَتْعَبَتْكَ الْمَنٰاظِرُ
رَأَيْتِ الَّذي لا كُلَّهُ أَنْتَ قٰادِرٌ ... عَلَيْهِ وَ لا عَنْ بَعْضِهِ أَنْتَ صٰابِرُ

«اگر چشمت را به عنوان نماینده‌ی قلبت بفرستی، روزی منظره‌ها تو را خسته خواهند کرد، زیرا چیزی را می‌بینی که نه بر همه‌ی آن تسلط داری و نه می‌توانی به داشتن قسمتی از آن قناعت کنی».

پس اگر نماینده از کشف و بررسی دست بردارد قلب نیز از رنج و مشقت خواستن و جستجوکردن راحت خواهد شد، زیرا هرکس که چشمانش را رها کند حسرت‌هایش نیز ادامه خواهد داشت.

---

۱. نور / ۳۰.

۲. نور / ۳۰.

بنابراین نگاه‌کردن باعث ایجاد محبت می‌شود، سپس علاقه‌ی قلب به آن شییء آغاز خواهد شد، سپس این علاقه تقویت شده و به «صبابة» شیفتگی تبدیل می‌شود و قلب با تمام وجود به سوی آن شیء متمایل می‌شود. سپس تقویت یافته و به «غرام» شیدایی تبدیل می‌شود که همیشه همراه قلب است، مانند طلبکاری که از بدهکار خود جدا نمی‌شود. سپس تقویت یافته به عشق تبدیل می‌گردد که همان محبت افراطی است. بعد از آن به «شغف» تبدیل می‌شود که عبارت است از محبتی که به داخل قلب رسیده است. سپس تقویت شده به «تتیّم» تبدیل می‌گردد و تتیّم به معنای پرستش است و زمانی به شخصی می‌گویند: «تیّمه الحبّ» که او را به بندگی کشانده باشد. و «تیّم الله» یعنی خدا را پرستش کرد. در نتیجه قلب به بنده‌ی کسی تبدیل می‌شود که شایسته‌ی پرستش نیست. و تمام این موارد بر اثر جنایت نظر و نگاه‌کردن به وجود می‌آید.

در چنین شرایطی قلب در اسارت می‌افتد و گرفتار می‌شود و بعد از آنکه حاکم بوده است، زندانی می‌شود بعد از آنکه آزاد بوده است، از ستم و ظلم چشم شکایت می‌کند؛ اما چشم می‌گوید: «من نماینده و فرستاده‌ی تو هستم و تو خود مرا فرستاده‌ای». و تنها قلب‌هایی به این‌گونه مصیبت‌ها گرفتار می‌شوند که از محبت و اخلاص خداوند خالی باشند؛ زیرا قلب انسان به ناچار باید به معشوقی وابسته باشد و هرکس که «الله» تنها محبوب و خدا و معبود وی نباشد به ناچار قلبش غیر خدا را معبود قرار می‌دهد. خداوند سبحان در مورد حضرت یوسف صدیق می‌فرماید:

﴿كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[1].

«ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم، چراکه او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ماست».

پس همسر عزیز مصر به خاطر این‌که مشرک بود به چنین فکری افتاد که افتاد، با وجود این‌که دارای شوهر بود. اما یوسف به خاطر این‌که بنده‌ی مخلص خدا بود از آن بلا نجات یافت. با وجود این‌که جوانی مجرد و غریبه و برده بود.

---

۱. یوسف / ۲۴.

دوم: روشنایی قلب و صحت درک آن؛ ابوشجاع کرمانی فرموده است: کسی که ظاهر خود را با پیروی از سنت و باطنش را با مراقبت مداوم مزین نماید و نفس خود را از شهوت منع کند و چشمش را در مقابل نامحرم‌ها فرو بنهد و به خوردن حلال عادت کند؛ درک و فراست وی به خطا نخواهد رفت.

خداوند داستان قوم لوط و بلایی که به آن مبتلا شدند را بیان فرمود و سپس فرمود:

﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾.[1]

«بی‌گمان در این (بلایی که بر سر قوم لوط آمد) نشانه‌هایی برای افراد هوشمند موجود است».

آنان انسان‌های هوشمندی هستند که از نگاه‌کردن حرام و فاحشه سالم مانده‌اند.

هم‌چنین خداوند متعال بعد از دستور به مؤمنان نسبت به فروگذاشتن چشم‌ها و مراقبت از عورت‌هایشان فرمود:

﴿اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾.[2]

«خدا روشنگر آسمان‌ها و زمین است».

نکته‌ی قابل توجه در این‌جا آن است که بی‌گمان جزا و پاداش هر عملی از جنس همان عمل خواهد بود، پس هرکس که چشم خود را از آن‌چه که خداوند بر وی حرام کرده فرو نهد خداوند بهتر از آن را از همان جنس به وی پاداش خواهد داد. و همان‌طور که او نور چشم خود را در برابر محرمات بازداشته است خداوند نور بصیرت و قلب وی را آزاد می‌کند. در نتیجه چیزهایی را می‌بیند که کسانی که چشم خود را آزاد گذاشته و آن را از محرمات خداوند فرو ننهاده‌اند نمی‌توانند آن‌ها را ببینند. و این امری است که انسان خود به خود آن را احساس می‌کند؛ زیرا قلب انسان مانند آیینه بوده و هویٰ و هوس مانند زنگار است. بنابراین زمانی که از آن زنگار پاک گردد صورت حقایق چنان‌که هست بر آن نقش می‌بندد؛ اما زمانی که زنگار بگیرد صورت حقایق بر آن نقش نخواهد بست. بنابراین علم و تخمین وی از روی ظن و گمان خواهد بود.

---

۱. حجر / ۷۵.

۲. نور / ۳۵.

سوم: **قدرتمندشدن قلب و پایداری و شجاعت آن**؛ بدین‌ترتیب که خداوند به اندازه‌ی قدرتش به وی شانس پیروزشدن می‌دهد؛ چنان‌که به خاطر نوری که داشته به وی توانایی حجّت و برهان بخشیده است. در نتیجه این دو قدرت را برای وی به صورت یکجا جمع می‌کند و شیطان از وی فرار می‌کند.

چنان‌که در روایت آمده است: بی‌گمان کسی که با هویٰ و هوس خود مخالفت کند شیطان از سایه‌ی وی می‌گریزد.

ذلّت معصیت و عزت عبادت

خداوند ذلت و ضعف و پستی نفس راکه مخصوص عصیانگران قرار داده، برای کسی که تابع هوا و هوس باشد نیز قرار می‌دهد، چرا که خداوند سبحان عزت و سربلندی را برای کسانی قرار داده که از وی اطاعت نموده‌اند و ذلت و رسوایی را برای کسانی در نظر گرفته که از اطاعت وی خارج شده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.[1]

«عزت و قدرت از آنِ خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.[2]

«سستی و غم و اندوه به خود راه ندهید و شما برتر و پیروز هستید اگر به راستی مؤمن باشید».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً﴾.[3]

«هرکس عزت و قدرت می‌خواهد، هرچه عزت و قدرت است در دست خداست».

یعنی هرکس که در پی عزت و سربلندی است باید آن را با اطاعت از خدا و به وسیله‌ی گفتار نیکو و عمل صالح جستجو کند.

---

۱. منافقون / ۸.
۲. آل‌عمران / ۱۳۹.
۳. فاطر / ۱۰.

علمای سلف فرموده‌اند: «مردم عزت و سربلندی را از درگاه پادشاهان می‌جویند در حالی که جز در اطاعت از خداوند سبحان آن را نخواهند یافت».

حسن بصری فرموده است: «اگرچه بر روی اسب‌های زیبا و تیزرو سوار باشند بی‌گمان ذلت و پستی گناه دلشان را فرامی‌گیرد».

چون بی‌گمان خداوند کسی را که از اطاعت وی خارج شده باشد پست و رسوا می‌کند و کسی را که از وی اطاعت نماید دوست می‌دارد و کسی که خداوند او را به دوستی بگیرد دچار ذلت و پستی نخواهد شد. چنان‌که در دعای قنوت آمده است: «بدون شک کسی که با تو دوستی کند ذلیل نخواهد شد و کسی که با تو دشمنی کند هرگز پیروز نخواهد گشت».

رشد و کامل شدن قلب وابسته به پاکی آن است

منظور این است که رشد قلب به پاکیزگی آن بستگی دارد، چنان‌که رشد بدن منوط به تخلیه‌ی آن از مواد فاسد و خراب است.

خداوند فرموده است:

﴿وَ لَوْلا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مٰا زَكىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي مَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.[1]

«اگر فضل و مرحمت الهی شامل شما نمی‌شد هرگز فردی از شما پاک نمی‌گردید، ولی خداوند هرکه را که بخواهد پاک می‌گرداند و خدا شنوا و آگاه است».

خداوند متعال این آیه را بعد از تحریم زنا و قذف و ازدواج با زن زناکار نازل کرده است. پس بر این دلالت می‌کند که تزکیه‌ی نفس با پرهیز از این موارد خواهد بود.

هم‌چنین خداوند در مورد کسب اجازه از اهل خانواده جهت واردشدن فرموده است:

﴿وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكىٰ لَكُمْ﴾.[2]

«و اگر هم به شما گفتند: برگردید، پس برگردید. این برای شما پاکیزه‌تر می‌باشد».

زیرا اگر به ایشان دستور داده شد که برگردند به این خاطر است که عورت‌هایی که صاحب‌خانه دوست ندارد ببینند، نبینند و این برگشتن برای ایشان پاکیزه‌تر خواهد بود؛ هم چنان که برگرداندن چشم و فروگذاشتن آن برای صاحبش زیبنده‌تر و پاک‌تر است.

---

۱. نور / ۲۱.
۲. نور / ۲۸.

خداوند متعال فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ * وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾.[۱]

«قطعاً رستگار می‌گردد کسی که خویشتن را پاکیزه دارد. و نام پروردگار خود را ببرد و نماز بگزارد».

هم‌چنین خداوند در مورد خطاب موسی به فرعون فرموده است:

﴿هَلْ لَكَ إِلىٰ أَنْ تَزَكّىٰ﴾.[۲]

«آیا میل داری که رها و پاک گردی؟».

و نیز فرموده است:

﴿وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾.[۳]

«وای به حال مشرکان! کسانی که به پاکسازی خود نمی‌پردازند».

اکثر مفسرین سلف و خلف و عالمانی که بعد از ایشان بودند، فرموده‌اند: تزکیه همان توحید یعنی شهادت به «لا إله إلا الله» و ایمانی است که به سبب آن قلب تزکیه می‌گردد؛ زیرا کلمه‌ی توحید تضمین کننده‌ی نفی الوهیت غیرخدای حق از قلب است و باعث پاکیزگی قلب و اثبات الوهیت خداوند سبحان در آن می‌گردد و اصل و پایه‌ی هر رشد و نموّی خواهد بود؛ چراکه تزکیه ـ اگرچه اصل آن رشد و توسعه و برکت است ـ تنها به وسیله‌ی از میان برداشتن شر به دست می‌آید. پس تزکیه هر دو مورد را با هم تنظیم می‌کند.

بنابراین اصل و اساس آن‌چه که قلب و روح با آن تزکیه می‌گردد، توحید و یکتاپرستی است.

تفاوت میان تزکیه‌ی نفس و ادعای آن

تزکیه به معنای پاک‌کردن شییء است؛ خواه این کار ذاتی یا از روی عقیده و خبردادن از آن باشد. چنان‌که اگر آن را در دنیای خارج یا در اعتقاد و خبر قرار داده باشی، می‌گویند: **«عدّلته و فسّقته»**.

---

۱. اعلی / ۱۵ ـ ۱۴.
۲. نازعات / ۱۸.
۳. فصلت / ۷ ـ ۶.

پس معنی آیه‌ی ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾:[۱] «پس، از پاک بودن خود سخن مگویید»، خارج از معنی آیه‌ی: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾:[۲] «به راستی رستگار شد کسی که نفس خویش را پاکیزه گردانید»، می‌باشد؛ یعنی ادعای پاک‌بودن نکنید و نگویید: ما پاک و درستکار و پرهیزگار هستیم. به همین خاطر کمی بعد از آن فرموده است: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾:[۳] «او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد».

اسم «زینب»، قبلاً «برّة» بوده است؛ یعنی «خویشتن را تزکیه نمود»؛ اما پیامبرﷺ اسم وی را «زینب» گذاشت و فرمود: «خداوند از همه بهتر پرهیزکاران شما را می‌شناسد».[۴]

هم‌چنین آیه‌ی ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ﴾:[۵] «مگر آگاه نیستی از حال کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند».

یعنی به تزکیه‌شدن خود معتقد هستند و از آن خبر می‌دهند؛ هم چنان که کسی گواه را پاک و راستگو می‌شمارد و در مورد خود چیزی را می‌گوید که شاهد درباره‌ی او می‌گوید. سپس خداوند فرموده است: ﴿بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾:[۶] «بلکه خداست که کسانی را که خود بخواهد پاک می‌دارد». یعنی ذات خداست که انسان را پاک می‌دارد و از پاک‌بودن وی خبر می‌دهد. و این برخلاف آیه‌ی ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾:[۷] «به راستی رستگار شد کسی که نفس خویش را پاکیزه گردانید»، می‌باشد، چون آیه‌ی «قد...» از قبیل آیه‌ی ﴿هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ﴾:[۸] «آیا میل داری که رها و پاک گردی؟»، می‌باشد؛ یعنی آیا مایل هستید که اطاعت خدا را به جای آورید و پاک شوید؟ و آیه‌ی ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾[۹]: «قطعاً رستگار می‌گردد کسی که خویشتن را پاکیزه دارد» نیز چنین است.

---

۱. نجم / ۳۲.
۲. شمس / ۹.
۳. نجم / ۳۲.
۴. مسلم (۲۱۴۱، ۲۱۴۲) آن را استخراج نموده است.
۵. نساء / ۴۹.
۶. نساء / ۴۹.
۷. شمس / ۹.
۸. نازعات / ۱۸.
۹. اعلی / ۱۴.

معنی آیه‌ی ﴿قد أفلح من زکّاها﴾

در مورد مرجع ضمیر مرفوع «زکّاها» میان علما اختلاف‌نظر وجود دارد؛ بعضی از آن‌ها گفته‌اند: «الله» است؛ یعنی: کسی که خداوند او را پاک نموده قطعاً رستگار است. و کسی که خداوند او را در آلودگی به گناه رها کرده قطعاً ناکام خواهد ماند. بعضی دیگر گفته‌اند: این ضمیر به فاعل «أفلح» که کلمه‌ی «مَن» است، برمی‌گردد خواه «مَن» موصوله باشد یا موصوفه؛ زیرا اگر این ضمیر به خداوند برمی‌گشت خداوند می‌فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهُ».

اما گروه اول می‌گویند: اگرچه کلمه‌ی «مَن» لفظاً مذکر است، ولی هرگاه بر مؤنث واقع شود اعاده‌ی ضمیر مؤنث به آن به خاطر رعایت معنی و نیز اعاده‌ی ضمیر مذکر به خاطر رعایت لفظ جایز است و نظیر هر دو مورد در کلام فصیح عرب آمده و در قرآن نیز گاهی به اعتبار لفظ و گاهی به اعتبار معنی ذکر شده است؛ مثال اولی مانند آیه‌ی ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾:[۱] «برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند»، که در آن ضمیر مفرد است. و دومی مانند آیه‌ی ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ﴾[۲] که ضمیر در آن جمع است.

کسانی که قول اول را ترجیح داده‌اند، گفته‌اند: روایت‌های اهل سنن بر صحت قول ما دلالت می‌کند؛ از جمله حدیث ابن‌ملکیه که از حضرت عائشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ نقل کرده که ایشان فرمود: شبی خدمت پیامبرﷺ بودم، ایشان را دیدم که می‌فرمود: «رَبِّ أَعْطِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَ زَكِّهَا، أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَ مَوْلَاهَا»[۳] یعنی: «پروردگارا! به نفسم تقوا و پرهیزکاری عطا کن! و آن را پاک گردان، تو بهترین پاک‌کننده‌ی آن هستی، تو سرپرست و مولای آن هستی». این دعا مانند تفسیری برای آیه‌ی مذکور است. و تنها خداوند سبحان است که نفس‌ها را پاک می‌کند و در نتیجه نفس‌ها پاک می‌شوند. بنابراین خداوند متعال تزکیه‌کننده و بنده تزکیه‌شونده است و تفاوت میان آن دو مانند تفاوت میان فاعل و داوطلب است.

---

۱. انعام / ۲۵. ۲. یونس / ۴۲.

۳. مسلم / ۲۷۲۲ آن را روایت کرده است.

علما گفته‌اند: آن‌چه که در قرآن در مورد نسبت‌دادن تزکیه به انسان آمده، تنها به معنی دوم است نه معنی اول؛ مانند آیه‌ی ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾ [1] و آیه‌ی ﴿هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ﴾ [2] یعنی آیا تزکیه‌ی خود را توسط خداوند قبول می‌کنی تا پاک شوی؟!

علما گفته‌اند: این همان معنای درست است؛ زیرا رستگار نمی‌شود مگر کسی که خداوند وی را پاک و آراسته نماید.

و نیز گفته‌اند: مترجم و مفسر قرآن، ابن عباس، این معنی را اختیار کرده است؛ ایشان در روایتی از ابن ابی طلحه و عطا و کلبی فرموده است: «قطعاً رستگار است کسی که خداوند وی را پاک و آراسته نماید» و ابن زید و ابن جریر نیز همین معنی را اختیار کرده‌اند. آنان گفته‌اند: آیه‌ی ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [3] نیز در اوایل این سوره بر صحت این قول دلالت می‌کند؛ یعنی: «سپس به او گناه و تقوا را الهام کرده است».

هم‌چنین گفته‌اند: خداوند سبحان نیز اعلام کرده که وی خالق نفس و صفات آن است و این همان معنای مساوات است. اما پیروان قول دوم گفته‌اند: [4] ظاهر کلام و نظم صحیح آن اقتضا می‌کند که ضمیر «زکاها» به «مَن» برگردد؛ یعنی: «کسی که خویشتن را پاک و آراسته نموده رستگار است» و این همان مفهومی است که به ذهن متبادر می‌شود و غیر از آن به ذهن خطور نمی‌کند. مانند این‌که بگویی: کسی که این کنیز را خریدرای نماید قطعاً سود می‌برد و کسی که این نماز را بخواند قطعاً سعادتمند می‌شود و کسی که این گم‌شده را پناه دهد قطعاً ضررمند می‌گردد و امثال این.

آن‌ها گفته‌اند: کلمه‌ی «نفس» مؤنث است پس اگر ضمیر به لفظ الله سبحانه و تعالی برگردد ظاهر کلام این‌گونه خواهد بود: «**قد أفلحت نفس زكّاها**» یا «**أفلحت من زكّاها**» یعنی: «نفسی که خویشتن را پاک و آراسته نماید قطعاً رستگار و پیروز است» یا «کسی که آن را آراسته و پاک نماید پیروز است»؛ زیرا کلمه‌ی «مَن» بر سر نفس واقع شده است.

و نیز گفته‌اند: اگر به خاطر لفظ «مَن» تخلیه‌ی فعل از تاء تأنیث جایز باشد؛ مانند جمله‌ی «**قد أفلح من قامت منكنّ**» «هر کدام از شما که برخیزد قطعاً پیروز است»، این جواز تنها در

---

۱. اعلی / ۱۴.
۲. نازعات / ۱۸.
۳. شمس / ۸.
۴. کسانی که قائل به عودت ضمیر (زکّاها) به انسان هستند.

شرایطی است که اشتباه و التباسی رخ ندهد. بنابراین اگر اشتباهی رخ دهد به ناچار باید چیزی ذکر شود تا آن اشتباه را از بین ببرد.

همچنین گفته‌اند: «مَن» به معنی «الّذي» است و نباید گفته شود: «قد أفلح الّذي زكّاها الله»؛ زیرا در چنین حالتی ضمیر مؤنث به «الّذي» برمی‌گردد که مذکر است.

و گفته‌اند: خداوند سبحان خواسته که به صاحب نفس فلاح و رستگاری بدهد به شرطی خود او آن را تزکیه کند. به همین خاطر فعل بدون تای تأنیث آمده و «مَن» که به معنای «الّذي» است، آورده شده است. و این همان چیزی است که جمهور مفسرین و حتی پیروان ابن عباس نیز بدان قایل هستند.

قتاده فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ یعنی «کسی که کار نیک انجام دهد به سبب طاعت خداوند عزوجل نفس خود را آراسته و پاک کرده است» و نیز فرموده است: «قطعاً رستگار است کسی که نفس خود را آراسته نمود، آنگاه آن را اصلاح کرده و به اطاعت خداوند وادار نموده است و قطعاً خسارتمند است کسی که آن را هلاک کرده و به معصیت خداوند واداشته است».

ابن قتیبه گفته است: منظور از ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ «أفلح من زكّى نفسه» می‌باشد یعنی به وسیله‌ی طاعت و عبادت خداوند و صدقه و انجام کارهای شایسته آن را رشد و پرورش دهد. و منظور از ﴿وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ این است که «آن را با ترک کارهای نیک و تمایل به سوی گناهان، ناقص و پنهان کرده است».

انسان فاجر و گناهکار همیشه ناپیدا و ناجوانمرد و بی‌ارزش و سرافکنده است؛ زیرا کسی که مرتکب زشتی‌ها شود قطعاً نفس خویش را خوار و ذلیل کرده است و کسی که کارهای نیک انجام دهد قطعاً نفس خود را بالا برده و سربلند کرده است.

سخاوتمندان عرب در محل‌های مشهور و بلندی‌ها سکونت می‌گزیدند تا جایشان برای مستمندان آشکار باشد و شبانگاه آتش را روشن نگه می‌داشتند تا مهمانان آن را ببینند. و انسان‌های خسیس در مکان‌های مخفی و کناره‌ها و پستی‌ها ساکن می‌شدند تا محل زندگی‌شان از دید مستضعفان پوشیده بماند. بنابراین سخاوتمندان نفس خود را سربلند و آراسته نموده و لئیمان نفس خود را پوشیده و بی‌ارزش کرده‌اند. شاعر گفته است:

وَ بَوّابُ بَيْتِكَ فِـي مَـعْلَمٍ　　رَحيبِ الْمَباءَةِ وَ الْمَسْرَحِ
كَفَيْتَ العُفاةَ طِلابَ الْقِرىٰ　　وَ نَبْحَ الْكِلابِ لِـمُسْتَنْبَحِ

«درگاه خانه‌ات در مکانی باز و پهناور و در دسترس مردم قرار دارد، تو کسانی را که دنبال رزق و روزی و احسان هستند کفایت می‌کنی. هم‌چنین واق واق سگ‌ها را برای پارس‌کردن به نشانه‌ی آمدن مهمان شب نگهداشته‌ای!».

بنابراین در تفسیر آیه‌ی مذکور دو قول مشهور وجود دارد؛ اما قول سومی نیز هست که آیه را چنین تفسیر می‌کند: «خسارتمند است کسی که نفس خود را میان مردمان نیکوکار مخفی کرده، در حالی که از ایشان نیست». واحدی این قول را نقل کرده و گفته است که معنی آن چنین است: «او خود را در میان افراد صالح پنهان کرده تا به مردم نشان دهد که از ایشان است در حالی که خود را به چیزی غیر از آن‌چه که ایشان بدان پرداخته‌اند مشغول کرده است».

این تفسیر ـ گرچه در واقع درست است ـ اما این‌که منظور از آیه همان باشد، برای خود نظری است و تنها از طریق عموم شامل آیه خواهد بود؛ زیرا کسی که به وسیله‌ی گناه خود را پنهان می‌دارد زمانی که با انسان‌های صالح و نیکوکار اختلاط کند خود را در میان آن‌ها پنهان می‌کند. و خداوند متعال داناترین است.

بخش یازدهم:



آن‌چه که سعادت قلب را دربر دارد

«سعادت قلب و لذت و نعمت و صلاحیت آن به دست نخواهد آمد مگر این‌که تنها ذات الله، پروردگار و خالق و معبود و هدف اصلی قلب باشد و او را از هر چیز دیگری بیشتر دوست بدارد».

فصل اول:
سعادت و تصور کلی انسان از نفع و ضرر

تصور کلی انسان از نفع و ضرر

مسلم است که هر جانداری به جز خداوند سبحان، از جمله فرشته و انسان و حیوان، نیازمند است به جلب آن‌چه که برایش سودمند و دفع آن‌چه که برایش زیان‌آور است و این میسر نخواهد شد مگر با تصورنمودن آن‌چه که سودمند است و نیز آن‌چه که زیان‌آور است و همچنین دانستن این‌که منفعت از جنس نعمت و لذت، و مضرت از جنس رنج و عذاب است.

به ناچار باید به دو امر پی برد؛ اول شناخت آن‌چه که مطلوب بوده و به وسیله‌ی آن سودمند می‌شود و از درک آن لذت می‌برد. دوم آن‌چه که یاریگر وی در راه رسیدن به این هدف است.

در مقابل این دو امر، دو امر دیگر وجود دارد؛ اولی مکروه و ناخوشایند و زیان‌آور و دوّمی یاری‌دهنده‌ی وی در مقابل آن.

پس در این جا چهار امر وجود دارد؛ اول: امری که محبوب و وجود آن لازم است، دوم: امری مکروه و ناخوشایند که وجود آن لازم نیست. سوم: یافتن وسیله و ابزار رسیدن به محبوبِ مورد نظر. چهارم: یافتن وسیله‌ی دفع شیء مکروه و ناخوشایند.

بنابراین شناخت این چهار امر برای انسان و بلکه برای هر موجود زنده‌ای لازم و ضروری است و وجود و صلاحیت وی جز با شناخت این امور برپا نمی‌شود.

ارتباط این امور به خداوند متعال

زمانی که این چهار مورد حاصل شد باید هدف اصلی و مخاطب دعا و مطلوب انسان خداوند متعال باشد؛ خداوندی که بندگان در جستجوی جمال و نزدیکی به او و نیز رضایت او هستند و اوست که در راه دستیابی به این امور چهارگانه یاور ماست. و پرستش غیرخدا و توجه و وابستگی به آن همان امر زیان‌آور و ناخوشایند است. و تنها خداوند بر دفع آن یاری‌دهنده است؛ زیرا خداوند سبحان خود جامع این موارد چهارگانه است نه غیر او. و هم اوست که معبود و محبوب و مطلوب است و اوست که بنده‌ی خود را جهت رسیدن به وی و عبادتش یاری می‌کند. امور مکروه و ناخوشایند نیز تنها به مشیت و قدرت او حاصل می‌شود و اوست که یاریگر بنده‌ی خود در راه دفع آن می‌باشد. چنان‌که آگاه‌ترین مخلوقات خدا، حضرت محمد ﷺ فرموده است:

«أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ أَعُوذُ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ».[1]

«الهی از خشمت به خوشنودیت پناه می‌برم و از عقوبت تو به بخشندگی و عافیت تو پناه می‌برم و از تو به تو پناه می‌برم...»

و باز فرموده است:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ رَغْبَةً وَ رَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَ لا مَنْجىٰ إِلَّا إِلَيْكَ».[2]

«خدایا! همانا من خودم را تسلیم تو کردم و به سوی تو روی آوردم و کار خود را به تو واگذار کردم و به سوی تو رو کردم و با علاقه و خشیت به تو اتکا کردم و جز نزد تو پناهگاه و نجاتی ندارم».

پس خداوند متعال نجات‌بخش و پناه‌دهنده است و پناه‌جستن از شر آن‌چه که از روی مشیت و قدرت وی صورت می‌گیرد تنها به سوی اوست. بنابراین پناه‌دادن کار اوست و اعاذه و مستعاذمنه فعل یا مفعول اوست که از روی مشیت و اراده‌ی او به وجود آمده است.

بنابراین تمام کارها و ستایش‌ها و ملک‌ها در اختیار خداست و تمام نیکی‌ها به دست اوست، هیچ‌کدام از مخلوقات او نهایت ستایش وی را به جای نیاورده‌اند، بلکه ذات او چنان است که خود او ستایش نموده و از آن‌چه که مخلوقات ستایش می‌کنند، بالاتر است.

---

۱. مسلم / ۴۸۶ آن را استخراج کرده است. ۲. متفق‌علیه، بخاری / ۶۳۱۳.

سعادت انسان در ﴿إياك نعبد و إياك نستعين﴾ است

بنابر آن‌چه که گذشت صلاحیت و سعادت انسان در تحقق‌بخشیدن به آیه‌ی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ است؛ چرا که پرستش خداوند تضمین‌کننده‌ی هدف دلخواه انسان است و یاریگر کسی است که جهت دستیابی به هدف دلخواه از او کمک می‌گیرد. پس قسمت اول این آیه خداوندی خدا و قسمت دوم پروردگاری او را دربر دارد، زیرا الله کسی است که دل‌ها از روی محبت و انابت و اجلال و اکرام و تعظیم و ذلت و خشوع و ترس و رجا و توکل به سوی وی جذب می‌شوند. و «رب» کسی است که بنده‌ی خود را پرورش می‌دهد، آن‌گاه به وی خلقت می‌بخشد و سپس او را به سوی مصلحتش هدایت می‌کند. پس هیچ «خداوند» و «پروردگاری» جز او وجود ندارد. بنابراین چنان‌که پروردگاربودن غیرخدا باطل‌ترین باطل‌هاست خداوندبودن غیرخدا نیز به همین صورت می‌باشد.

آیاتی از قرآن که دو اصل توحید را با هم جمع کرده‌اند

خداوند متعال در چندین آیه از قرآن این دو اصل (ربوبیت و الوهیت) را بیان کرده است؛ مانند:

﴿فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾.[1]

«پس او را پرستش کن و بر او توکل کن»

و از زبان پیامبرش شعیب فرموده است:

﴿وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ﴾.[2]

«توفیق من هم جز با خدا نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او بر می‌گردم».

و نیز فرموده است:

﴿وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ﴾.[3]

«و بر خداوند توکل کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد و حمد ثنای او را به‌جای آور».

---

۱. هود / ۱۲۳.
۲. هود / ۸۸.
۳. فرقان / ۵۸.

و باز می‌فرماید:

﴿وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً﴾.[1]

«و از همه چیز ببر و به او بپیوند. یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب است و جز او معبودی نیست، پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگزین».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ﴾.[2]

«بگو او پروردگار من است جز او خدایی نیست. بر او توکل می‌کنم و بازگشت من به سوی اوست».

و نیز خداوند از زبان موحدان پیرو حضرت ابراهیم می‌فرماید:

﴿رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾.[3]

«پروردگارا به تو توکل می‌کنیم و به تو روی می‌آوریم و بازگشت به سوی توست».

پس این هفت آیه[4] آن دو اصل را که جامع معنی توحید هستند تنظیم می‌کنند؛ همان دو اصلی که بدون آن‌ها سعادت انسان هرگز به دست نخواهد آمد.

---

۱. مزمل / ۹ـ۸.
۲. رعد / ۳۰.
۳. ممتحنه / ۴.
۴. مؤلف ۶ مورد را ذکر کرده است و هفتم آن است که در قسمت قبل، از سوره‌ی فاتحه ذکر شده است: «إياك نعبد و إياك نستعين».

فصل دوم:
شوق به دنیا و نظر به آخرت

اجتماع شوق و نظر

شیوه‌ی دوم از شیوه‌های تأمین سعادت انسان عشق به ملاقات با خدا و دیدار وی است. در حقیقت خداوند سبحان مردم را برای عبادت خود آفریده که شامل شناخت خدا و بازگشت به سوی او و عشق و اخلاص نسبت به اوست. زیرا با ذکر خدا دل‌ها اطمینان و نفس‌ها آرامش می‌یابند. و با دیدن او در روز قیامت چشمهایشان روشن و لذت‌هایشان کامل می‌گردد؛ چراکه خداوند در آخرت چیزی محبوب‌تر و چشم‌نوازتر و دلنوازتر از نگاه‌کردن به سوی خود و شنیدن بدون واسطه‌ی کلامش ـ از نظر آن‌ها ـ به ایشان عطا نمی‌کند. و در دنیا نیز چیزی بهتر و دوست‌داشتنی‌تر از ایمان به خود و عشق و شوق به دیدار او و انس و علاقه به نزدیکی به او و بهره‌مندی از ذکر و یادش به ایشان عطا نکرده است.

رسول خداﷺ در دعای خود که نسائی و امام احمد و ابن حبان در صحیح خود و غیر آن‌ها از روایت عمار بن یاسر نقل کرده‌اند، این دو ار را با هم جمع کرده است؛ ایشان با این کلمات نیایش می‌کرد:

«خدایا! به علم غیبت و به قدرتی که بر مردم داری سوگندت می‌دهم! اگر زندگی را برایم بهتر می‌بینی مرا زنده نگهدار و اگر مردن برایم بهتر است مرا بمیران. و از تو می‌خواهم که خشیت خود را در آشکار و پنهان در دلم قرار دهی، و می‌خواهم که کلمه‌ی حق را در هر دو حالت خشم و خوشنودی به من القا کنی و نیز از تو می‌خواهم که در هر دو حالت فقر و بی‌نیازی به من توان میانه‌روی عطا کنی. و نعمت بی‌پایان و روشنایی همیشگی چشمانم را از تو می‌طلبم و بعد از وقوع قضا و قدر مرا به آن خوشنود و راضی کن و بعد از فرارسیدن مرگم

دوری از آتش جهنم را از تو می‌خواهم و بهره‌مندی از نگاه به سوی تو و شوق دیدارت را از تو می‌خواهم، بار خدایا! این خواسته‌ها را در دنیا و آخرت از تو می‌خواهم بدون این‌که دچار ضرر و زیان و فتنه‌ی گمراه‌کننده‌ای شوم. خدایا ما را به زینت ایمان مزین کن و جزو هدایت‌یافتگان هدایت‌کننده قرار بده».[۱]

پیامبرﷺ در این دعای بسیار ارزشمند بهترین چیز را در دنیا که شوق به دیدار خداوند سبحان است و بهترین چیز در آخرت را که نگاه‌کردن به ذات خداست، با هم جمع کرده است. و چون کامل و تمام‌بودن این نعمت‌ها مشروط بر این است که موجب ضرر دنیا و فتنه‌ی دین نشوند، ایشان فرموده است: «بدون این‌که دچار ضرر و زیان و فتنه‌ی گمراه‌کننده شوم. و چون کمال انسان در آن است که آگاه به حق و پیرو آن باشد و دیگران را از آن آگاه سازد و به سوی آن راهنمایی کند، پیامبرﷺ فرموده است: «ما را از هدایت‌یافتگان هدایت‌کننده قرار بده!» و چون خوشنودی سودمند و یاریگر انسان به سوی مقصود، آن است که بعد از وقوع قضا و قدر باشد و نه قبل از آن، زیرا قبل از وقوع اراده‌ی آن را دارد اما زمانی که واقعه اتفاق می‌افتد این قصد و اراده از هم می‌پاشد، لذا پیامبرﷺ از خدا خواسته که این خوشنودی را بعد از وقوع قضا و قدر به او عطا کند، زیرا آن‌چه که برای انسان مقدر می‌شود در میان دو امر قرار دارد؛ یکی استخاره‌کردن قبل از وقوع آن و دیگری خوشنودشدن بعد از وقوع آن. بنابراین از جمله سعادت انسان این است که هر دو را با هم داشته باشد. چنان‌که در مسند و غیر آن از پیامبر خداﷺ نقل شده که فرمود:

«إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ اِسْتِخَارَةُ اللّٰهِ وَ رِضَاهُ بِمَا قَضَى اللّٰهُ، وَ أَنَّ شَقَاوَةَ ابْنِ آدَمَ تَرْكُ اسْتِخَارَةِ اللّٰهِ وَ سَخَطِهِ بِمَا قَضَى اللّٰهُ».[۲]

«آدم سعادتمند کسی است که در کارهایش به خدا استخاره نموده و به آن‌چه که خداوند برایش مقدر ساخته راضی باشد و آدم بدبخت کسی است که استخاره به خدا را ترک کرده و از آن‌چه که خداوند برایش مقدر نموده خشمگین و ناراضی باشد».

---

۱. نسائی / ۱۳۰۴، ۱۳۰۵ آن را استخراج کرده است.

۲. ترمذی آن را در شماره‌ی / ۲۱۵۱ روایت کرده و گفته است: این حدیثی غریب است که جز از طریق روایت محمد بن ابی‌حمید آن را نمی‌شناسیم و به ایشان حماد بن ابی‌حمید نیز گفته شده که همان ابو ابراهیم مدنی است و در نزد حدیث‌شناسان روایت او قوی نیست و البانی این حدیث را ضعیف دانسته است.

و چون خشیت خداوند در محضر عموم و نیز در غیاب آن‌ها سررشته‌ی همه‌ی نیکی‌هاست به همین خاطر پیامبر از خدا خواسته که خشیت خود را در آشکار و پنهان در دل ایشان قرار دهد.

و چون اکثر مردم تنها زمانی از حق دم می‌زنند که خوشنود باشند و زمانی که خشمگین شوند خشمشان آن‌ها را به طرف باطل می‌کشاند و گاهی نیز خوشنودیشان آن‌ها را در باطل و گمراهی می‌اندازد؛ لذا پیامبرﷺ از خدا خواسته که وی را برای گفتن کلمه‌ی حق در هر دو حالت خشم و خوشنودی موفق گرداند. به همین دلیل پیشینیان گفته‌اند: «از جمله کسانی نباش که اگر خوشنود شوند خوشنودیشان آن‌ها را در باطل می‌اندازد و اگر خشمگین شوند خشمشان آن‌ها را از حق خارج می‌کند».

و چون فقر و بی‌نیازی دو رنج و بلا هستند که خداوند بنده‌ی خود را به وسیله‌ی آن‌ها امتحان می‌کند و نیز به دلیل این‌که انسان در حالت سرمایه‌داری دست و دلبازی می‌کند ولی در حالت فقر و گدایی از این کار خودداری می‌کند، لذا پیامبرﷺ از خدا خواسته که در هر دو حالت به وی توان میانه‌روی عطا کند که همان رعایت حد وسط بدون افراط و تفریط است.

و چون نعمت‌ها دو نوعند؛ یکی نعمت بدن و دیگری نعمت قلب که مایه‌ی روشنی چشم است و کمال بدن در گرو دوام و استمرار آن می‌باشد، لذا پیامبرﷺ در فرموده‌ی خود هر دو را با هم جمع نمود و فرمود: «نعمت بی‌پایان صحت بدن و روشنایی همیشگی چشمانم را از تو می‌خواهم».

و چون زینت و زیبایی دو نوع است؛ زینت بدن و زینت قلب، که قلب باارزش‌تر بوده و دارای جایگاهی بالاتر می‌باشد. و چنان‌چه قلب مزین و آراسته گردد در روز قیامت بدن به بهترین و کامل‌ترین شیوه آراسته و مزین خواهد شد، لذا پیامبرﷺ زیبایی باطنی را از خدا خواست و فرمود: «ما را به زینت ایمان مزین کن!».

و چون زندگی در این دنیا برای هیچ‌کس گوارا نیست بلکه پر از غصه و گرفتاری است و درد و رنج‌های ظاهری و باطنی آن را فرا گرفته‌اند، به همین خاطر ایشان زندگی خوش و گوارای بعد از مرگ را از خدا خواست.

توحید ربوبیت به تنهایی کافی نیست[1]

خلاصه‌ی کلام این‌که پیامبرﷺ در این دعا بهترین نعمت دنیا و نیز بهترین نعمت آخرت را درکنار هم قرار داده است؛ چراکه نیاز بندگان در عبادت و خداشناسی به پروردگار خویش مانند نیاز ایشان به خلقت خود توسط او و تهیه‌ی رزق و روزی و صحت و سلامتی و پوشیدن عورت‌ها و برقراری آسایش و امنیتشان می‌باشد. بلکه نیاز آن‌ها به خداشناسی و عشق و بندگی او بیشتر است؛ زیرا این بندگی و عبادت هدف نهایی آن‌هاست و بدون آن هیچگاه صلاحیت و بهره‌مندی و پیروزی و لذت و سعادتمندی برای آن‌ها به دست نخواهد آمد. به همین دلیل لا إله إلاّ الله بهترین حسنات و توحید خداوند سرلوحه‌ی همه‌ی کارهاست.

اما توحید «ربوبیت» که مسلمان و کافر به آن اقرار نموده و علمای کلام نیز آن را در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند به تنهایی کافی نیست، بلکه حجتی بر آن‌هاست. چنان‌که خداوند سبحان چندین بار آن را در قرآن بیان فرموده است.

بنابراین حق خداوند بر بندگان این است که او را پرستش کنند و برایش هیچ شریکی قائل نشوند، چنان‌که در این حدیث صحیح که معاذ بن جبل از پیامبرﷺ روایت کرده آمده است:

«أَتَدْرِي مٰا حَقُّ اللّٰهِ عَلىٰ عِبٰادِهِ؟» قُلْتُ: اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، قٰالَ: «حَقُّهُ عَلىٰ عِبٰادِهِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لٰا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، أَتَدْري مٰا حَقُ الْعِبٰادِ عَلَى اللّٰهِ إِذٰا فَعَلُوا ذٰلِكَ؟ قُلْتُ: اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، قٰالَ: «حَقُّهُمْ عَلَيْهِ أَنْ لٰا يُعَذِّبَهُمْ بِالنّٰارِ».[2]

«آیا می‌دانی که حق خدا بر بندگان چیست؟ گفتم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: «حق خداوند بر بندگانش آن است که وی را پرستش کنند و هیچ‌چیزی را شریک او قرار ندهند، آیا می‌دانی اگر بندگان این کار را انجام دهند چه حقی بر خداوند دارند؟ گفتم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند، فرمود: «حق ایشان بر خداوند این است که با آتش دوزخ عذابشان ندهد».

لذا خداوند سبحان بندگان یکتاپرست خود را دوست می‌دارد و از توبه‌ی آن‌ها خوشنود می‌شود چنان که بالاترین لذت و سعادت و کامیابی بنده نیز در آن است. و در این دنیا هیچ

---

۱. یعنی باید توحید الوهیت نیز در کنار آن باشد.

۲. متفق‌علیه، بخاری ۲۸۵۶ / و مسلم / ۳۰ آن را روایت کرده‌اند.

چیزی همچون خداوند سبحان یافت نمی‌شود که دل به سویش آرام گیرد و آسوده خاطر شود و به آن انس بگیرد و با روی‌آوردن به سوی آن بهره‌مند شود. و کسی که غیر خداوند سبحان را عبادت کند و به وسیله‌ی آن نوعی منفعت و لذت برایش به دست آید ضرر و زیانش به سبب آن چندین برابر سود و منفعتش خواهد بود و این کار مانند خوردن غذای خوشمزه اما مسموم است. و هم چنان که اگر در آسمان‌ها و زمین جز خداوند سبحان معبودها و خدایانی می‌بودند قطعاً تباه می‌گردید؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.[1]

«اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان و زمین تباه می‌گردید».

قلب نیز اگر چنان‌چه در آن معبودی جز الله وجود داشته باشد طوری نابود خواهد شد که امیدی به اصلاح آن نرود مگر این‌که آن معبودِ غیرخدا را از دل خود بیرون بیاورد و تنها «الله» را معبود و خدای خود قرار دهد طوری که تنها او را دوست بدارد و به وی امید داشته باشد و از او تقوی و بر وی توکل کند و به سویش بازگردد.

---

۱. انبیاء / ۲۲.

فصل سوم:
نیاز انسان به پرستش خدا

نیاز انسان به عبادت

شیوه‌ی سوم از شیوه‌های رسیدن انسان به سعادت این است که بداند نیازمندی بنده به عبادت خداوند یکتا و قرارندادن شریک برای او، نظیر و مانندی ندارد که با آن مقایسه شود؛ اما در بعضی از موارد به نیازمندی بدن به غذا و آب و نفس‌کشیدن شباهت دارد و با آن مقایسه می‌شود ولی میان این دو تفاوت‌های بسیاری وجود دارد، زیرا حقیقت انسان قلب و روح وی است و جز با کمک خدایش که جز وی هیچ معبود حقیقی‌ای وجود ندارد، اصلاح نخواهد شد. و جز با ذکر و شناخت و عشق وی اطمینان و آرامش پیدا نمی‌کند و او پیوسته با تلاش فراوان به سوی پروردگار خویش رهسپار است و سرانجام باید وی را ملاقات کند. و جز با توحید و عشق و عبادت و ترس و امید به او اصلاح نخواهد شد و اگر به کمک غیر او چیزی از لذت و خوشحالی برایش حاصل شود زیاد ادامه نخواهد داشت، بلکه از نوعی به نوع دیگر و از شخصی به شخص دیگر منتقل خواهد شد، گاه از یک نعمت و گاه از دیگری بهره‌مند می‌شود و در بسیاری از اوقات نعمتی که به او داده می‌شود به بزرگ‌ترین عامل درد و آزار او تبدیل می‌گردد.

اما معبود بر حق وی در هر زمان و حالت و مکانی همراه اوست. و اصل ایمان به خدا و عشق و پرستش و بزرگداشت و یاد او غذای انسان و قدرت و صلاح و استواری او می‌باشد؛ چنان‌که اهل ایمان نیز بر همین باورند و قرآن و سنت هم بر آن دلالت نموده و فطرت و وجدان آدمی نیز بر آن شهادت می‌دهد.

عبادت تکلیف نیست

عبادت خدا چنان نیست که کسانی که بهره‌ی چندانی از حقیقت و عرفان و نیکوکاری ندارند در مورد آن می‌گویند: عبادت و ذکر و سپاسگزاری خداوند تکلیف و مشقت است. و تنها به منظور آزمایش و امتحان، یا به انگیزه‌ی پاداش و ثواب آن است، مانند اجر و پاداش ایمان‌آوردن. یا به خاطر پرورش و تزکیه‌ی نفس است تا از مقام و جایگاه حیوانات بالاتر برود.

چنان‌که می‌بینید این گفته‌ی کسانی است که از شناخت خداوند بهره‌ی کمی داشته و از درک حقایق ایمان بهره‌ی ناچیزی نصیبشان شده و به افکار پوچ و اذهان ناچیز خود دلخوشند. و در حقیقت عبادت و شناخت و یکتاپرستی خداوند مایه‌ی روشنایی چشم انسان بوده و بالاترین لذت برای قلب و روح و روان و نیز بهترین نعمت برای کسانی است که شایستگی آن را داشته باشند. و تنها باید از خدا کمک جست و بر وی توکل کرد.

بنابراین هدف از انجام عبادت‌ها و اوامر خداوند مشقت و تکلیف نیست، گرچه به دلایلی هنگام انجام بعضی از آن‌ها یا به دنبال انجام آن‌ها، گاهی مشکلاتی پیش می‌آید که این نیز از ضروریات و لوازم این دنیا می‌باشد.

عبادت مایه‌ی روشنایی چشم‌ها و شفای دل‌هاست

اوامر خداوند سبحان و حقی که بر گردن بندگانش نهاده و احکامی که برای ایشان تشریع نموده، مایه‌ی روشنایی چشم‌ها و لذت دل‌ها و شادی و سرور روح و روان آن‌ها می‌باشد. و سعادت و رستگاری و کمال ایشان در دنیا و آخرت در این اوامر نهفته است؛ بلکه جز از طریق این اوامر هیچ خوشحالی و بهره‌مندی و لذتی برای انسان وجود ندارد. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ﴾[۱].

---

۱. یونس / ۵۷.

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی و درمانی برای آن‌چه که در سینه‌هاست آمده و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است. بگو به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیزی دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهایی است که گرد می‌آورند».

ابوسعید خدری فرموده است: «فضل خداوند قرآن است و رحمت وی آن است که شما را از اهل قرآن قرار داده است».

هلال بن یساف فرموده است: «اسلامی که خداوند شما را بدان هدایت کرده و قرآنی که به شما آموخته از طلا و نقره‌ای که می‌اندوزید با ارزش‌تر است».

و ابن عباس و حسن و قتاده نیز فرموده‌اند: «فضل خداوند، اسلام و رحمت وی قرآن است».

جمعی از گذشتگان فرموده‌اند: «فضل خداوند، قرآن و رحمتش اسلام است».

واقعیت این است که هر کدام از قرآن و اسلام دارای دو صفت فضل و رحمت هستند و این‌ها همان دو امری هستند که خداوند آن‌ها را بر پیامبر خود منت نهاده و فرموده است:

﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ﴾.[1]

«و همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کردیم، تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است».

و خداوند سبحان کسانی را که اهل قرآن و ایمان بوده‌اند گرامی داشته و کسانی را که اهل این دو نبوده‌اند پست و بی‌ارزش کرده است.

یک اعتراض و پاسخ آن

اگر گفته شود: در قرآن از عبادت و پرستش به عنوان یک تکلیف تعبیر شده است؛ مانند آیه‌ی ﴿لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها﴾[2] «خداوند به هیچ‌کس جز به اندازه‌ی توانائیش تکلیف نمی‌کند». و نیز آیه‌ی ﴿لَا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها﴾[3] «ما هیچ‌کس را به انجام چیزی جز به اندازه‌ی تاب و توانش موظف نمی‌سازیم».

---

۱. شوری / ۵۲. ۲. بقره / ۲۸۶.
۳. انعام / ۱۵۲.

در پاسخ باید گفت: بله، درست است؛ اما این مورد تنها به جهت نفی ذکر شده و خداوند سبحان هیچگاه از اوامر و وصایا و شرایع خود به عنوان تکلیف نام نبرده است؛ بلکه آن‌ها را روح و نور و شفا و هدایت و رحمت و حیات و عهد و وصیت و امثال آن نامیده است.

فصل چهارم:
لذت نگاه‌کردن به سوی خداوند در روز قیامت

لذت نگاه‌کردن به سوی خداوند در آخرت بزرگ‌ترین نعمت است

شیوه‌ی چهارم از راههای سعادت انسان این است که به طور مطلق برترین و والاترین نعمت قیامت همان نگاه‌کردن به خداوند تبارک و تعالی و شنیدن سخنان وی است. چنان‌که در صحیح مسلم آمده است که صهیب از پیامبرﷺ روایت کرده که ایشان فرمود:

«إِذٰا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ نٰادىٰ مُنٰادٍ: يٰا أَهْلَ الْجَنَّةِ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ مَوْعِداً يُرِيدُ أَنْ يُنْجِزَكُمُوهُ فَيَقُولُونَ: مٰا هُوَ؟ أَلَمْ يَبْيَضَّ وَجُوهَنٰا وَ يُثْقِلَ مَوٰازِينَنٰا وَ يُدْخِلَنَا الْجَنَّةَ وَ يُجِرْنٰا مِنَ النّٰارِ؟ قٰالَ: فَيُكْشَفُ الْحِجٰابُ، فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَمٰا أَعْطٰاهُمْ شَيْئاً أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ».[1]

«زمانی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند ندادهنده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! خداوند به شما وعده‌ای داده است و می‌خواهد آن را برایتان عملی کند، آن‌ها می‌گویند: آن چیست؟ مگر صورت ما را سفید نکرد و میزان عملمان را سنگین ننمود و ما را وارد بهشت نکرد و ما را از آتش دوزخ نجات نداد؟ ایشان فرمود: آن‌گاه حجاب از میان برداشته می‌شود و آن‌ها به خداوند نگاه می‌کنند و درمی‌یابند که خداوند چیزی بهتر از نگاه‌کردن به خود را به ایشان نداده است».

در حدیثی دیگر آمده است:

«فَلٰا يَلْتَفِتُونَ إِلىٰ شَيْءٍ مِنَ النَّعِيمِ مٰا دٰامُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْه».[2]

«ایشان تا زمانی که به خداوند نگاه می‌کنند به هیچ‌کدام از نعمت‌ها توجه نمی‌کنند».

---

۱. مسلم / ۱۸۱ آن را روایت کرده است.

۲. ابن ماجه / ۱۸۴ آن را روایت کرده و آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

بنابراین پیامبرﷺ در این حدیث تبیین کرده است که اهل بهشت با وجود بهره‌مندی کامل از نعمت‌هایی که خداوند به آن‌ها داده است، چیزی دوست‌داشتنی‌تر از نگاه‌کردن به خود او نمی‌بینند و عشق و علاقه‌ی ایشان به این دیدار تنها به این دلیل است که لذت و بهره‌مندی و شادی و خوشحالی‌ای که با این دیدار برایشان به دست خواهد آمد بالاتر از آن است که با خوردن و نوشیدن و حوریان بهشتی برای ایشان حاصل می‌شود. و البته که هیچ تناسبی میان این دو نعمت نیست.

به همین خاطر خداوند سبحان در حق کفّار فرموده است:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾.[۱]

«هرگز هرگز! قطعاً آنان در آن روز از لقای پروردگارشان محروم و محجوبند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند».

بنابراین خداوند هر دو نوع عذاب را برای ایشان جمع کرده است؛ عذاب آتش دوزخ و عذاب محروم‌بودن از دیدار خود، هم چنان که برای دوستان خود هر دو نوع نعمت را فراهم نموده است؛ نعمت لذت‌بردن از آن‌چه که در بهشت است و نعمت برخورداری از رؤیت او. و خداوند این چهار نوع را در این سوره بیان کرده است؛ ایشان در حق نیکوکاران فرموده است:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾.[۲]

«بی‌گمان نیکان در میان انواع نعمت‌های فراوان بهشت به‌سر خواهند برد. بر تخت‌های مجلل تکیه می‌زنند و می‌نگرند».

بی‌گمان از معنی این آیه بی‌خبر است، کسی که گفته است: یعنی آن‌ها به دشمنان خود که در عذاب به سر می‌برند نگاه می‌کنند. یا به قصرها و باغ‌های خود نگاه می‌کنند و یا این‌که به یکدیگر نگاه می‌کنند. هر کدام از این تعبیرها خروج از اصل مطلب است و تنها معنی آن چنین است: «به خدای خویش نگاه می‌کنند».

* این حالت عکس حال کافرانی است که از دیدن خدای خویش محروم هستند:

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾.[۳]

«سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند».

---

۱. مطفّفین / ۱۶ ـ ۱۵.
۲. مطففین / ۲۳ ـ ۲۲.
۳. مطفّفین / ۱۶ ـ ۱۵.

در این باره تأمل کنید که خداوند سبحان چگونه آن‌چه را که کفار در مورد دشمنان خود در دنیا می‌گفتند و آن‌ها را مسخره می‌کردند با ضد آن در قیامت پاسخ داده است. زمانی که در دنیا مسلمانان بر کافران عبور می‌کردند آن‌ها مسلمانان را مورد استهزا قرار می‌دادند و به آن‌ها می خندیدند:

﴿وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ﴾.[1]

«و هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند».

لذا خداوند متعال در عوض استهزاء و ریشخند آن‌ها توسط کفار در دنیا، فرمود:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ﴾.[2]

«لذا امروز (که روز قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند».

سپس فرمود:

﴿عَلَى الْأَرٰائِكِ يَنْظُرُونَ﴾.[3]

«بر تخت‌های مجلل تکیه می‌زنند و می‌نگرند».

پس خداوند متعال نگاه‌کردن را به طور مطلق آورده و آن را به چیزی مقید نساخته است و عالی‌ترین و بزرگ‌ترین چیزی که اهل بهشت به آن نگاه می‌کنند، همان خداوند سبحان است و نگاه‌کردن به او برترین و بالاترین نگاه‌ها و بالاترین مراتب هدایت است. لذا خداوند سبحان این آیه را در مقابل گفته‌ی کفار ذکر کرد که می‌گفتند:

﴿إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ﴾.[4]

«اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند».

بدون شک منظور از این دو نوع نگاه کردن، چه به صورت خاص و چه به صورت عام و مطلق، نگاه به سوی خداوند سبحان می‌باشد و هرکس که در سیاق آن تأمل کند از هر دو نوع آن، چه به صورت خاص و چه به صورت عام، جز این معنی را برداشت نخواهد کرد.

---

۱. مطففین / ۳۲.
۲. مطففین / ۳۴.
۳. مطففین / ۲۳.
۴. مطففین / ۳۲.

لذت نگاه‌کردن به خداوند به شناخت وی بستگی دارد

همان طور که میان نعمت‌های بهشت و نعمت نگاه‌کردن به خداوند سبحان هیچ تناسبی وجود ندارد، نعمت خوشی دنیا نیز با نعمت محبت و شناخت و شوق به خدا و آرامش‌یافتن به وی برابری نمی‌کند، بلکه لذت نگاه‌کردن به خداوند سبحان نتیجه‌ی شناخت خداوند و عشق به وی می‌باشد؛ چرا که لذت‌بردن به شعور و محبت بستگی دارد. بنابراین هرگاه عاشق، معشوق خود را بیشتر بشناسد و وی را بیشتر دوست بدارد لذت نزدیکی به وی و رؤیت و ملاقات وی برایش بیشتر خواهد شد.

فصل پنجم:
رستگاری انسان و روزی او به دست خداوند متعال است

طریقه‌ی پنجم از راه‌های سعادت انسان اعتقاد به این است که: نفع و ضرر و بخشش و عدم بخشش و هدایت و گمراهی و پیروزی و شکست و بلندکردن و پست‌کردن و عزت‌بخشیدن و خوارنمودن به دست مخلوق نیست، بلکه تنها خداوند است که مالکیت همه‌ی این‌ها به دست اوست.

خداوند متعال فرموده است:

﴿مٰا یَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلٰا مُمْسِكَ لَهٰا وَ مٰا یُمْسِكْ فَلٰا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ﴾ [1].

«خداوند هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید، و خداوند هرچیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و حکیم است».

و نیز فرموده است:

﴿وَ إِنْ یَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلٰا كٰاشِفَ لَهُ إِلّٰا هُوَ وَ إِنْ یُرِدْكَ بِخَیْرٍ فَلٰا رٰادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ﴾ [2].

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند، و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ‌کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند لطف و فضل خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می‌کند و او دارای مغفرت و مهر فراوان است».

---

۱. فاطر / ۲.
۲. یونس / ۱۰۷.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ﴾[1]: «اگر خداوند شما را یاری کند هیچ‌کس بر شما چیره نخواهد شد، و اگر خوارتان گرداند کیست که پس از او شما را یاری دهد؟».

و خداوند از زبان پیامبرﷺ می‌فرماید:

﴿ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لا يُنْقِذُونَ﴾.[2]

«آیا غیر از خدا معبودهایی را برگزینم که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من رساند، میانجی‌گری ایشان کمترین سودی برای من ندارد و مرا نجات نمی‌دهند».

و نیز خداوند متعال فرموده است:

﴿يا أَيُّهَا النّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ﴾.[3]

«ای مردم! نعمتی را که خدا به شما عطا فرموده است یاد آورید، آیا جز اللّٰه، آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ جز او خدایی وجود ندارد. پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید؟».

و نیز فرموده است:

﴿أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ إِنِ الْكافِرُونَ إِلّا فِي غُرُورٍ* أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾[4].

«آخر کدام اشخاص و افراد لشکر شمایند و جدا از خداوند مهربان به شما کمک می‌کنند و از شما مواظبت می‌نمایند؟ کافران گرفتار غرورند و بس. یا این‌که چه کسانیند که اگر خدا روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟! اصلاً کافران در سرکشی و گریز از حق پافشاری می‌کنند».

خداوند متعال در این آیه یاری و رزق را با هم جمع کرده است؛ چرا که انسان نیازمند کسی است که با یاریش در مقابل دشمنش از وی دفاع کند و با روزیش منافع او را برایش

---

۱. آل‌عمران / ۱۶۰.
۲. یس / ۲۳.
۳. فاطر / ۳.
۴. ملک / ۲۱ ـ ۲۰.

فراهم کند، پس انسان باید هم یاری‌دهنده و هم روزی‌دهنده‌ای داشته باشد و تنها خداست که هم کمک می‌کند و هم روزی می‌رساند، زیرا فقط اوست که روزی‌دهنده و صاحب قدرت و نیرومند است.

یکی از علایم هوشمندی و شعور انسان این است که بداند اگر خداوند وی را به بلایی گرفتار کند کسی جز او نمی‌تواند آن را از سر وی بردارد و اگر نعمتی به وی بدهد کسی جز او نمی‌تواند چنین نعمتی به وی بدهد.

به یاد داشته باشید که خداوند متعال به یکی از پیامبران خود وحی نمود: «آدم تیزهوش و بسیار زیرک را دریاب؛ چرا که من آن را دوست دارم». گفت: بارالها! نشانه‌ی تیزهوشی چیست؟ فرمود: «اگر مگسی بر رویت نشست بدان که من آن را روی تو انداخته‌ام، پس از من بخواه که آن را بردارم» گفت: انسان بسیار زیرک کیست؟ فرمود: «زمانی که یک دانه گندم نصیب تو شد، بدان که من به وسیله‌ی آن تو را یاد کرده‌ام».

خداوند در مورد جادوگران فرموده است:

﴿وَ مٰا هُمْ بِضٰارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ﴾[1].

«و حال آن که با چنین جادویی نمی‌توانند به کسی زیان برسانند جز با اذن خدا».

بنابراین تنها خداوند سبحان است که بنده‌ی خود را کفایت و یاری می‌کند و به وی رزق و روزی می‌رساند و از او محافظت و نگهبانی می‌کند.

امام احمد می‌فرماید: امام عبدالرزاق به نقل از عمران برای ما فرمود: از وهب شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزوجل در برخی از کتاب‌های (وحی) فرموده است: «به عزتم قسم! هرکس به من پناه آورد، اگر آسمان‌ها و زمین‌ها و آن‌چه که در آن‌هاست برای وی توطئه‌چینی کنند، او را نجات خواهم داد. و هرکس که به من پناه نیاورد، دستان وی را از رسیدن به هر وسیله و سببی در آسمان قطع خواهم کرد و زمین را از زیر پاهایش فرو خواهم برد و وی را معلق در هوا رها خواهم کرد. سپس وی را به حال خود واگذار می‌کنم. نعمت‌های من برای بنده‌ام کافی است؛ اگر مطیع من باشد قبل از این‌که چیزی را از من بخواهد آن را به او می‌دهم و قبل از این‌که مرا بخواند وی را جواب خواهم داد؛ زیرا من نسبت به نیازی که وی با برطرف‌شدن آن به آرامش می‌رسد، از او آگاه‌ترم...».

---

۱. بقره / ۱۰۲.

امام احمد فرموده است: هاشم بن قاسم از ابو سعید مؤدب و ایشان از کسی که از عطاء خراسانی شنیده است برای ما نقل کرد و گفت: وهب بن منبّه را دیدم در حالی که مشغول طواف کعبه بود؛ به ایشان گفتم: حدیثی مختصر برایم نقل کن که در این مقام آن را به نقل از شما حفظ کنم، ایشان فرمود: بله، خداوند سبحان به حضرت داوود وحی نمود: «ای داوود! به عزت و بزرگی خودم قسم! هر بنده‌ای از بندگانم که به جای پناه به مردم به من پناه بیاورد ـ آن را از قصد و نیت او خواهم دانست ـ اگر هفت آسمان و زمین و آن‌چه که در آن‌هاست علیه وی توطئه‌چینی کنند، راهی برای نجات وی از میان آن‌ها باز خواهم کرد و به عزت و جلالم قسم! هر بنده‌ای از بندگانم که به جای من به یکی از مخلوقات پناه ببرد ـ آن را از نیت و قصد او خواهم دانست ـ دستش از تمام اسباب نجات وی از آسمان قطع خواهم کرد و زمین را از زیر پاهایش فرو خواهم برد و بعد از آن نیز به او توجه نخواهم کرد که در کدام درّه و وادی هلاک می‌شود».

این صورت برای مردم از صورت قبلی روشن‌تر است؛ لذا مردم در قرآن بیشتر از صورت اول به وسیله‌ی این صورت مورد خطاب قرار گرفته‌اند و پیامبران نیز ابتدا از این صورت مردم را به صورت اول (که شناخت خداوند از طریق الوهیت و ربوبیت وی است) دعوت کرده‌اند. و هرگاه انسان هوشمند در قرآن تدبیر نماید درمی‌یابد که خداوند سبحان از طریق این صورت بندگانش را به صورت اول دعوت می‌کند و این صورت اقتضا می‌کند که انسان بر خدا توکل داشته باشد و از او استعانت بجوید و تنها او را بخواند و خواسته‌اش را از وی بخواهد. و نیز مقتضی آن است که تنها محبت خدا را داشته باشد و تنها وی را پرستش کند، و این به خاطر احسانی است که خدا به بندگان خود کرده و نعمت‌هایی که بر آن‌ها ارزانی داشته است، پس هرگاه خدا را پرستش کنند و او را دوست داشته باشند و بر وی توکل نمایند از طریق آن وارد صورت اول خواهند شد.

مثال این مطلب بدین‌گونه است: کسی که بلای سنگینی بر وی نازل شود یا دچار فقر شدید یا ترس نگران‌کننده‌ای گردد، آن‌گاه نزد خداوند سبحان شروع به نیایش و گریه و زاری کند تا این‌که خداوند به سبب لذت مناجات وی و داشتن ایمان قوی به او و برگشتن به سوی او راهی برای وی باز می‌نماید که نزد او از نیازی که قبلاً خواسته بهتر باشد؛ در حالی‌که او

قبلاً آن را نشناخته تا آن را بخواهد و بدان علاقه‌مند شود. و از این قبیل است قول شاعر که گفته است:

جَزَی اللّٰهُ یَوْمَ الرَّوْعِ خَیْراً، فَإِنَّه   أَرانا عَلیٰ عِلّاتِهِ أُمَّ ثابِتِ
أَرانا مَصُونَاتِ الحِجَالِ وَ لَمْ نَکُنْ   نَراهُنَّ إِلّا عِنْدَ نَعْتِ النَّواعِتِ

«خداوند جزای روز جنگ را به خیر و نیکی بدهد؛ چرا که علیرغم مشکلاتی که داشت، «أم‌ثابت» را به ما نشان داد و نیز زنان پاکدامنی که در پشت پرده‌ها قرار گرفته بودند در حالی که ما تا آن زمان آن‌ها را ندیده بودیم و تنها توصیف آن‌ها را از توصیف‌گران شنیده بودیم».

فصل ششم:
تعلق به غیر خداوند متعال مایه‌ی ضرر دنیا و آخرت است

ضرر تعلق به غیر خدا

طریقه‌ی ششم از راههای سعادت انسان دانستن این است که هرگاه علاقه‌ی انسان به غیرخداوند بیش از حد نیاز وی باشد و مایه‌ی استعانت و یاری وی در جهت اطاعت خداوند سبحان نگردد مایه‌ی ضرر و زیان خواهد بود. پس هرگاه غذا و نوشیدنی و ازدواج و لباس انسان بیش از حد نیاز باشد موجب زیان و ضرر وی خواهد شد.

اگر انسان چیزی غیر از خداوند را دوست بدارد، در نهایت به ناچار از آن سلب و جدا خواهد شد و اگر به خاطر غیرخدا آن را دوست داشته باشد حتماً محبتش به وی ضرر خواهد رساند و به وسیله‌ی محبوبش در دنیا و یا در آخرت دچار عذاب می‌گردد و اغلب هم در دنیا و هم در آخرت به وسیله‌ی آن تعذیب می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لاٰ يُنْفِقُونَهٰا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْهٰا فِي نٰارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوىٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾.[1]

«و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناک مژده بده. روزی فرا خواهد رسید که این سکه‌ها در آتش دوزخ تافته می‌شود و برای توبیخ بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید، پس اینک بچشید مزه‌ی چیزی را که می‌اندوختید».

---

۱. توبه / ۳۵ ـ ۳۴.

هم‌چنین فرموده است:

﴿فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَيوٰةِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ﴾.

«فزونی اموال و اولاد ایشان، تو را به شگفتی نیندازد، چراکه خداوند می‌خواهد آنان را در زندگی دنیا بدین وسیله شکنجه کند و در حال کفر جان دهند و قالب تهی کنند»[1].

---

۱. توبه / ۵۵. در این‌جا نویسنده حاشیه رفته تا جنبه‌ای از این آیه را شرح دهد؛ ایشان فرموده است: کسانی که مانند جرجانی گفته‌اند: «در این آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد» حقیقت را درک نکرده‌اند، چراکه ایشان با توجه به تأویل آیه‌ی «فلا تعجبك أموالهم... فی الآخرة» گفته است: آیه‌ی «في الحيٰوة الدّنيا» مربوط به فصل دیگری است و جای آن در این فصل نیست. این قول از ابن عباس روایت شده و روایتی قطعی است و قتاده و جمعی دیگر نیز آن را اختیار نموده‌اند.

گویی آن‌ها هنگامی که نتوانسته‌اند چگونگی تعذیب کافران در دنیا به وسیله‌ی اولاد و اموالشان را ـ که شادی و لذت و نعمت ایشان نیز به وسیله‌ی آن‌هاست ـ درک کنند، به ناچار تقدیم و تأخیر را توجیه قرار داده‌اند.

اما کسانی که این آیه را بر اساس نظم و روش خودش معنی کرده‌اند درباره‌ی این تعذیب اختلاف‌نظر دارند؛ حسن بصری فرموده است: «خداوند به وسیله‌ی گرفتن زکات و انفاق اموال آن‌ها در جهاد، ایشان را تعذیب می‌کند». ابن جریر این نظر را تأیید نموده و آن را چنین توضیح داده است: «عذابش در این است که آن را برایشان واجب کرده است؛ چراکه هنگامی که آن را (زکات و انفاق...) می‌دهند از دادن آن خوشنود نیستند و امیدی به پاداش آن از جانب خداوند ندارد و از گیرنده‌ی آن نیز امیدی به تقدیر و تشکر ندارند، چون هنگام پرداخت آن او را تحقیر می‌کنند و از او بیزارند»، این معنی نیز عدول از منظور آیه از تعذیب ایشان در دنیا و ندیدن معنی اصلی آن است.

بعضی از علما فرموده‌اند: «تعذیب کفار به وسیله‌ی اموال و اولادشان بدینگونه است که ایشان به خاطر کفری که داشته‌اند اموالشان به غنیمت برده می‌شود و فرزندانشان اسیر می‌شوند، زیرا حکم انسان کافر همین بوده و در واقع نیز این‌گونه خواهد بود». این تفسیر نیز مانند تفسیر قبل ناقص است، چون خداوند سبحان به منافقین استقرار بخشیده و به سبب اسلام ظاهری که داشته‌اند گرفتن اموال و فرزندان آن‌ها را منع کرده و محافظت از سرّیات و پنهانی‌های ایشان را به عهده گرفته است. پس اگر منظور این آیه چیزی باشد که این گروه بیان داشته‌اند باید مراد خداوند سبحان که گرفتن اموال آن‌ها و اسیرکردن فرزندان ایشان است، اجرا می‌گردید؛ زیرا در این جا اراده‌ی تکوینی به معنای مشیت است و هرچه که خداوند بخواهد حتماً اجرا می‌شود و هرچه که او نخواهد انجام نمی‌گیرد.

بنابراین معنی درست آیه ـ والله أعلم ـ چنین است: تعذیب کافران به وسیله‌ی اموال و فرزندانشان همان امری است که مشاهده می‌شود؛ مانند تعذیب خواستاران و عاشقان دنیا و ترجیح‌دهندگان آن بر آخرت به وسیله‌ی حرص و طمع دستیابی به آن و زحمت و خستگی دستیابی به آن و تحمل انواع مشقت‌ها و سختی‌ها در راه جمع‌آوری آن؛ زیرا رنجورتر و بیچاره‌تر از کسی که تمام هم و غمش دنیاست و برای به دست‌آوردن آن تلاش می‌کند، هرگز نخواهید یافت.

ضرر تعلق به دنیا

کسی که دنیا را دوست بدارد از سه چیز هرگز رها نخواهد بود: غصه‌ی همیشگی، رنج و خستگی دائم و حسرت پایان‌ناپذیر؛ زیرا کسی که دنیا را دوست داشته باشد، به هیچ‌چیزی از آن دست نمی‌یابد مگر این‌که به مافوق آن نیز طمع خواهد کرد. چنان‌که در حدیثی صحیح از پیامبرﷺ روایت شده است که: «**لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَىٰ لَهُمَا ثَالِثاً**» یعنی: «اگر بنی آدم به اندازه دو درّه دارایی داشته باشد قطعاً به دنبال درّه‌ی سوم خواهد بود».

حضرت عیسی ابن مریم عاشق دنیا را به شرابخوار تشبیه کرده که هرچه بیشتر بنوشد تشنگیش بیشتر می‌شود.

ابن‌ابی‌دنیا نقل کرده که حسن بصری برای عمر بن عبدالعزیز نوشت:

«اما بعد، به راستی که این دنیا منزل کوچ‌کردن است نه اقامت و ماندگاری، و آدم تنها به منظور مجازات به سوی آن فرستاده شده است. پس ای امیرالمؤمنین از آن برحذر باش! زیرا



عذاب در این آیه همان درد و مشقت و رنج است؛ مانند فرموده‌ی پیامبرﷺ: «السّفر قطعة من العذاب» یعنی: «مسافرت قطعه‌ای از عذاب است...»، و یا مانند حدیث: «إنّ الميّت ليعذّب ببكاء أهله عليه» یعنی: «انسان مرده به سبب گریه‌کردن خانواده‌اش بر وی شکنجه می‌شود» و منظور این است که درد و رنج می‌بیند؛ نه این‌که به سبب اعمال ایشان مجازات شود. و نیز کسی که دنیا تمام هم و غم او یا بیشتر آن باشد چنین خواهد بود. چنان‌که پیامبرﷺ در حدیثی که ترمذی و دیگران از حدیث انس روایت کرده‌اند فرموده است: «کسی که در فکر آخرت باشد خداوند بی‌نیازی وی را در قلبش قرار می‌دهد و به کارهایش سروسامان می‌بخشد و دنیا خوار و ذلیلانه در اختیار او خواهد بود و کسی که در فکر دنیا باشد خداوند وی را برای همیشه فقیر نگهداشته و خاطر مجموع او را به پریشانی و سرگردانی تبدیل می‌کند و جز آن‌چه که برایش مقدر شده چیزی از دنیا نصیب وی نخواهد شد». و از جمله سخت‌ترین عذاب‌های دنیا نداشتن تمرکز و پریشانی قلب است و نیز فقر همیشگی و جدایی‌ناپذیر انسان است، طوری که اگر محبت دنیا عاشقان آن را مست نمی‌کرد از رنج و عذاب فریاد کمک‌خواهی برمی‌آوردند. هر چند که اکنون نیز اکثر آنان پیوسته از آن شکایت دارند و از دست آن فریاد می‌زنند.

هم‌چنین در ترمذی ابوهریره از پیامبرﷺ روایت کرده که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: "**يَا ابْنَ آدَمَ! تَفَرَّغ لِعِبَادَتِي، أَمْلأُ صَدْرَكَ غِنىً، وَ أَسُدُّ فَقْرَكَ، وَ إِنْ لا تَفْعَل مَلأْتُ يَدَيْكَ شُغْلاً وَ لَمْ أَسُدَّ فَقْرَكَ**": «ای فرزند آدم! تمام همت خود را برای عبادتم به کار گیر، تا دلت را پر از بی‌نیازی کنم و فقرت را پایان دهم وگرنه دستانت را به کارهای زیادی مشغول می‌کنم و با وجود آن نیز فقرت را برطرف نمی‌کنم...» و این‌گونه اشتغال قلب و بدن به تحمل سختی‌های دنیا و جنگیدن اهل آن با وی و تحمل این دشمنی نیز از انواع عذاب به شمار می‌رود؛ چنان‌که علمای سلف گفته‌اند: «من أحبّ الدنيا، فليوطن نفسه على تحمل المصائب» یعنی: «هرکس که دنیا را دوست دارد باید خود را برای تحمل مصیبت‌های آن آماده کند».

توشه‌ی آن ترک آن و بی‌نیازی از آن فقر در آن است و هر لحظه در آن کشته‌ای بر جای می‌ماند. هرکس آن را بزرگ بدارد پست خواهد شد و هرکس که در آن به جمع‌آوری مال بپردازد قطعاً فقیر خواهد شد. دنیا مانند سم است؛ کسی که آن را نشناسد می‌خورد در حالی که موجب مرگ وی خواهد شد. پس در دنیا مانند کسی باش که زخم خویش را مداوا می‌کند؛ او از ترس این‌که مدتی طولانی گرفتار نشود مدت کوتاهی خویشتنداری می‌کند و از ترس طولانی‌شدن بیماریش شدت و تلخی دارو را تحمل می‌کند. و از این دنیای مغرورکننده و حیله‌باز و خیالباف حذر کن که به حیله و نیرنگ خود را آراسته نموده و با مغرورکردن انسان او را در فتنه انداخته و با آرزوهایش او را فریب داده و برای خواستگارانش اظهار آرزو و اشتیاق کرده و شبیه عروس روباز شده است که چشم‌ها به سویش نگاه می‌کنند و دل‌ها برایش شیدا می‌شوند و نفس‌ها عاشق آن می‌شوند اما او همه‌ی همسران خویش را به قتل می‌رساند؛ یکی که عاشق آن بوده و حاجت خود را از آن گرفته است، مغرور و سرکش شده و آخرت را فراموش و ذهن خود را به دنیا مشغول می‌کند تا این‌که قدمش از روی آن می‌لغزد و از آن دور می‌افتد، آنگاه سخت پشیمان شده و به شدت دچار حسرت و ندامت می‌شود و سکرات مرگ و رنج و درد آن و غم و اندوه از دست‌دادن دنیا وی را فرا می‌گیرد. دیگر کسی که در آن به هدف خود نرسیده و با غم و غصه زندگی کرده و حسرت و اندوه آن وی را فراگرفته و به آن‌چه که می‌خواسته نرسیده و تنش از رنج و خستگی راحت نشده است. در نتیجه بدون توشه‌ای و بدون آماده‌کردن جایی برای خود، از آن بیرون رفته است. بنابراین سعی کن خوشحال‌ترین فرد دنیا و برحذرترین آن باشی؛ چراکه هرگاه شخص دنیاپرست از شادی خود در آن اطمینان پیدا کرد؛ دنیا وی را به ناخوشایندی باز خواهد گرداند و شادی و فراخ آن برای انسان به بلا و مصیبت خواهد انجامید و ماندگاری آن به فنا و نابودی تغییر خواهد یافت و شادی آن با حزن و اندوه همراه شده و آرزوهایش دروغین و امیدهایش بر باد و دوستیش ناخوشایند و زندگی در آن سخت و دشوار خواهد شد. پس اگر آفریننده‌ی دنیا نیز در مورد آن چیزی بیان نمی‌کرد و ضرب‌المثل‌ها را برای آن نمی‌زد بی‌گمان خود آن خفته را بیدار و غافل را آگاه می‌ساخت، لذا اکنون چگونه باید باشد؟! در حالی که از جانب خداوند در مورد آن نصیحت‌کننده و هشداردهنده‌ای آمده و نزد خداوند هیچ‌گونه ارزش و منزلتی

ندارد و از زمانی که آن را درست کرده به آن نگاه نکرده است؛ دنیایی که همراه با کلیدها و خزائنش به پیامبر ما عرضه شده بدون آنکه مقام و جایگاه وی نزد خداوند به اندازه پرِ پشّه‌ای کاهش یابد؛ اما وی از پذیرفتن آن خودداری کرده و دوست نداشته چیزی را که نزد خالقش منفور است دوست بدارد یا برای چیزی ارزش قائل باشد که پروردگارش آن را پست و بی‌ارزش دانسته و آن را از روی اختیار و بدون اجبار و اکراه از انسان‌های نیکوکار دور کرده و برای دشمنان خود گسترانیده است تا به آن مغرور شوند. زیرا کسی که به آن مغرور گشته و بر آن تسلط یابد گمان می‌کند که به وسیله‌ی دنیا مورد احترام قرار گرفته است و آن‌چه را که خداوند بر سر پیامبرش آورد ـ هنگامی که بر روی شکمش سنگ می‌بست ـ فراموش می‌کند».

حسن بصری هم‌چنین فرموده است: «بی‌گمان دنیا قومی را که گرامیش داشته‌اند بر روی دارها آویزان خواهد کرد. پس با دیده‌ی تحقیر به آن بنگرید؛ زیرا اگر آن را تحقیر کنید زندگی در آن برایتان راحت‌تر می‌گردد. و بحث در این‌باره بسیار گسترده است و دنیاپرستان و عاشقان آن خود نسبت به عذاب‌ها و رنج‌هایی که در طلب آن تحمل می‌کنند آگاه‌تر هستند. و چون دنیا بزرگ‌ترین هم و غم کسانی است که به قیامت ایمان ندارند و به ملاقات خدای خویش امیدوار نیستند، لذا عذابشان برحسب حرص و طمعشان و نیز شدت تلاش و سعی‌شان در طلب آن خواهد بود.

اگر می‌خواهید به شکنجه‌ی دنیاپرستان به وسیله‌ی خود دنیا شناخت پیدا کنید، در حالت و وضعیت عاشقی که در عشق به معشوقه‌ی خویش هلاک شده بنگرید؛ هرگاه این عاشق بخواهد به معشوقه‌اش نزدیک شود او از وی دوری می‌گیرد و نسبت به وی وفادار نبوده و او را ترک می‌کند و به سوی دشمنش می‌رود. در نتیجه او با وجود معشوقه‌اش در تلخ‌ترین شرایط زندگی می‌کند و مرگ را به چنین زندگی تلخی ترجیح می‌دهد، زیرا معشوقه‌اش نسبت به او بی‌وفا و بسیار جفاکار بوده و دارای رفقای زیادی می‌باشد و خیلی زود تغییر می‌کند و به شدت خیانتکار و حیله‌گر است. عاشق وی در راه وصال بر جان و مال خود امین نیست اما با این وجود صبر و توانایی دوری از آن را ندارد، هیچ راهی جز آن را برای آرامش خاطر و تسلی‌بخشیدن به خود نمی‌یابد اما وصالش دوام ندارد. پس اگر برای این عاشق عذابی جز برگزیدن این دنیای زودگذر نباشد همین کافی است بنابراین چگونه خواهد بود؟! اگر میان او و تمام لذت‌هایش فاصله بیفتد به وسیله‌ی همان چیزی که از آن لذت می‌برده و او

را از تلاش برای دستیابی به توشه و مصالح آخرتش بازداشته است، به اندازه‌ی لذتی که برده شکنجه شود؟!

هرکس چیزی جز خداوند را دوست بدارد به وسیله‌ی آن شکنجه خواهد شد

منظور این است که هرکس چیزی جز خداوند سبحان را دوست داشته باشد و محبتش به آن به خاطر خدا نباشد و به این خاطر هم نباشد که وی را در اطاعت از خداوند یاری کند قبل از فرارسیدن قیامت در همین دنیا به وسیله‌ی آن شکنجه خواهد شد؛ چنان‌که شاعر گفته است:

أَنْتَ القَتِيلُ بِكُلِّ مَنْ أَحْبَبْتَهُ　　　فَاخْتَرْ لِنَفْسِكَ فِي الْهَوىٰ مَنْ تَصْطَفِي

«تو کشته‌ی آن چیزی هستی که دوستش داری، پس در دوستی کسی را برای خود برگزین که صاف و صادق باشد».

بنابراین زمانی که روز قیامت فرا رسد خداوند حکیم و عادل هر عاشقی را با آن‌چه که در دنیا دوست داشته ملازم و همراه خواهد نمود و به همراه آن، یا در لذت و خوشحالی به سر خواهد برد و یا در عذاب و شکنجه خواهد بود. و به همین خاطر خداوند دارایی صاحب ثروت را به ماری سمی تشبیه کرده که با نیش‌هایش وی را محکم می‌گزد و می‌گوید: «من دارایی و خزانه‌ی تو هستم... وگستره‌هایی از آتش برای وی پهن می‌شود که پیشانی و پهلوها و پشتش به وسیله‌ی آن سوزانده خواهد شد».[۱]

هم‌چنین کسی که عاشق صورت‌ها گشته، اگر اجتماع او با معشوقه‌اش بر غیر اطاعت خدا باشد هر دو با هم در آتش جمع خواهند و هر کدام از آن دو به وسیله‌ی دیگری شکنجه خواهد شد. خداوند متعال فرموده است:

﴿الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾.[۲]

«دوستان در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران».

و باز خداوند سبحان اعلام کرده که کسانی که در دنیا یکدیگر را بر شرک‌ورزیدن دوست داشته‌اند در روز قیامت همدیگر را نفرین و تکفیر می‌کنند و جای ایشان دوزخ است و برای آن‌ها هیچ یاریگری وجود نخواهد داشت.

---

۱. بخاری / ۱۴۰۳ آن را استخراج کرده است.　　۲. زخرف / ۶۷.

بنابراین هر عاشقی در دنیا و آخرت همراه معشوقه‌ی خود خواهد بود، لذا خداوند سبحان در روز قیامت به مردم می‌فرماید: «آیا از جانب من عدالت نیست که هر کدام از شما را با آن‌چه که در دنیا دوست داشته همراه سازم؟!...»

پیامبرﷺ نیز فرموده است: «**اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ**»[1] یعنی: «انسان باهرکس که دوست داشته همراه و ملازم خواهد بود».

باز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿**وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يٰالَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يٰاوَيْلَتىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْد إِذْ جٰاءَنِي وَ كٰانَ الشَّيْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً**﴾.[2]

«و در آن روز انسان ستمکار هردو دست خویش را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش! با رسول خدا راه برمی‌گزیدم. ای وای! ای کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. بعد از آن که قرآن به دستم رسیده بود، مرا گمراه کرد. شیطان انسان را خوارِ خوار می‌دارد».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿**اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ مٰا كٰانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرٰاطِ الْجَحِيمِ * وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ * مٰا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ**﴾.[3]

«کسانی را که به خود ستم کرده‌اند، همراه با همسران آنان، به همراه آن‌چه می‌پرستیده‌اند جمع‌آوری کنید. غیر از خدا، آن‌گاه آنان را به راه دوزخ راهنمایی کنید. آنان را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند، شما چرا هم‌دیگر را یاری نمی‌دهید؟».

عمر بن خطاب‌ﷺ فرموده است: «منظور از «**أزواجهم**» کسانی هستند که مانند و امثال ایشانند».

و نیز خداوند متعال فرموده است: ﴿**وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ**﴾.[4]

پس هر صورت و شکلی در مقابل صورت و شکل خود قرار می‌گیرد و با وی همراه و قرین می‌شود؛ نیکوکار با نیکوکار و گناهکار با گناهکار.

خلاصه این‌که کسی که جز خداوند چیزی را دوست داشته باشد ضرر و زیان او به وسیله‌ی محبوبش قطعی است، خواه آن را به دست بیاورد یا آن را از دست بدهد؛ اگر آن را

---

۱. مسلم / ۲۶۴۰ آن را استخراج کرده است.
۲. فرقان / ۲۹ ـ ۲۸ ـ ۲۷.
۳. صافات / ۲۵ ـ ۲۲.
۴. تکویر / ۷.

از دست بدهد به سبب از دست‌دادن آن و نیز تعلق قلبی شدیدی که به آن داشته دچار عذاب و رنج و درد خواهد شد و در صورتی که به آن دست یابد رنج و درد قبل از دستیابی به آن و نگرانی هنگام رسیدن به آن و حسرت بعد از فقدان آن چند برابر لذت و خوشحالی‌اش خواهد بود. شاعر در این‌باره گفته است:

فَمٰا فِي الْأَرْضِ أَشْقىٰ مِنْ مُحِبٍّ — وَ إِنْ وَجَدَ الْهَوىٰ حُلْوَ الْمَذٰاقِ
تَـراهُ بٰاكِياً فِي كُلِّ حٰالٍ — مَخٰافَةَ فِرْقَةٍ أَوِ الْإِشْتِيٰاقِ
فَيَبْكِي إِنْ نَأَوْا شَوْقاً إِلَيْهِمْ — وَ يَبْكِي إِنْ دَنَوْا حَذَرَ الْفِرٰاقِ
فَتَسْخُنُ عَيْنُهُ عِنْدَ التَّلٰاقِي — وَ تَسْخُنُ عَيْنُهُ عِنْدَ الْفِرٰاقِ

«مشقت‌بارتر از انسان عاشق در دنیا وجود ندارد گرچه عشق از نظر او شیرین باشد، او را در هر حالی به خاطر ترس از جدایی یا شوق دیدار گریان می‌بینی؛ هنگامی که دور می‌شود به خاطر شوق به آن گریه می‌کند و هنگامی که نزدیک می‌شود به خاطر ترس از جدایی گریه می‌کند. پس در هر دو حالت ملاقات و جدایی چشمانش گرم گریه است».

و این امری است که از طریق تحقیقات و آزمایش و تجارب آشکار شده است؛ لذا پیامبر ﷺ در حدیثی که ترمذی و دیگران روایت کرده‌اند فرموده است:

«اَلدُّنْيٰا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ مٰا فِيهٰا إِلَّا ذِكْرَ اللّٰهِ وَ مٰا وٰالاهُ».[۱]

«دنیا و هر آن‌چه که در آن است همه ملعونند جز یاد و ذکر خدا و چیزی که با آن قرین است».

بنابراین یاد خدا همه‌ی انواع عبادت‌های خدا را دربر می‌گیرد؛ لذا هرکس که مطیع خدا باشد او را یاد می‌کند گرچه زبانش به ذکرکردن تکان نخورد و هرکس که خداوند سرپرستی او را به عهده بگیرد بیگمان وی را دوست داشته و به خود نزدیک خواهد کرد. پس هیچگاه نفرین و لعنت شامل حالش نخواهد شد اما همه‌ی آن‌چه را که غیر اوست دربر خواهد گرفت.

اعتماد و توکل بر مخلوق مایه‌ی رسوایی است

طریقه‌ی هفتم از راههای سعادت انسان این است که بداند بیگمان اعتماد انسان بر مخلوق و توکل بر آن، برعکس آن‌چه که امید داشته موجب ضرر و زیان وی از جانب خود

---

۱. ترمذی / ۲۳۲۲.

آن‌ها خواهد شد و قطعاً از همان جهتی که در نظر داشته کمک شود رسوا می‌گردد و از همان جهتی که در نظر داشته مورد ستایش قرار گیرد قطعاً مذمت و سرزنش خواهد شد. و این امر همانطور که از طریق قرآن و سنت ثابت شده از طریق تحقیقات و تجارب هم آشکار گردیده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً * كَلّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً﴾.[۱]

«به‌جز خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند تا این‌که چنین معبودهایی مایه‌ی عزت و احترام ایشان گردند. نه چنین است (که می‌اندیشند. روز قیامت) معبودهایی را که می‌پرستند، عبادت ایشان را انکار خواهند کرد، و دشمن آنان خواهند شد».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ * لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ﴾.[۲]

«آنان به‌جز از خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند بدین امید که یاری شوند. معبودها (ی دروغین) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند، بلکه پرستندگان سپاهیان آماده‌ی معبودها (ی عاجز خود) هستند».

یعنی به خاطر آن‌ها عصبانی می‌شوند و می‌جنگند همان‌گونه که یک سرباز به خاطر دفاع از همرزمانش می‌جنگد در حالی که آن‌ها توانایی یاری پرستش‌کنندگانشان را ندارند بلکه خود باری بر دوش آن‌ها هستند.

و باز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ لَمّا جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ﴾.[۳]

«ما بدانان ستم نکردیم و بلکه خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند و معبودهایی را که به غیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرساندند و هیچ‌گونه کمکی

---

۱. مریم / ۸۲ ـ ۸۱.
۲. یس / ۷۵ ـ ۷۴.
۳. هود / ۱۰۱.

نتواستند بدیشان بنمایند بدان‌گاه که فرمان پروردگارت صادر گردید، و جز بر هلاک و زیانشان نیفزودند».

یعنی جز به خسارتشان نیفزودند.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾.[1]

«به‌جز خدا معبودی را به فریاد مخوان و پرستش مکن که از زمره‌ی عذاب شوندگان خواهی بود».

باز می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً﴾.[2]

«ای انسان! با یزدان، خدای دیگری قرار مده که نکوهیده و زبون شوی».

زیرا انسان مشرک گاهی به وسیله‌ی شرک‌ورزیدنش امید کمک و پیروزی دارد و گاهی دیگر امیدوار است که به خاطر شرک ورزیدنش که مورد ستایش قرار گیرد؛ لذا خداوند سبحان اعلام کرده که هدف او علیه وی منعکس خواهد شد و برای وی رسوایی و مذمت به دنبال خواهد داشت.

خلاصه این‌که بر اثر اعتماد و توکل بر مخلوق این دو صورت پدید خواهد آمد و عکس آن‌ها نیز در اعتماد و توکل به خالق سبحان به دست می‌آید. بنابراین صلاحیت قلب و سعادت و رستگاری آن در پرستش خدا و یاری‌جستن از وی است و هلاک و بدبختی و ضرر و زیان حال و آینده‌ی آن در پرستش مخلوق و یاری‌جستن از آن می‌باشد.

---

۱. شعراء / ۲۱۳.
۲. اسراء / ۲۳.

فصل هفتم:
منفعت خالق و منفعت مخلوق

خداوند سبحان در حق بندگانش نیکی می‌کند در حالی که از آن‌ها بی‌نیاز است

طریقه‌ی هشتم از راه‌های سعادت انسان آن است که بداند خداوند سبحان بی‌نیاز و بخشنده و قوی و مهربان است. او به بنده‌ی خود نیکی می‌کند با وجود این‌که از او بی‌نیاز است، برای بنده‌اش خواستار خیر و نیکی است و ضرر و زیان را از او دفع می‌کند و این کار را نه به خاطر جلب منفعتی که از جانب بنده‌اش به وی برسد و نه به خاطر دفع مضرتی از وی که از بنده‌اش به او برسد، انجام می‌دهد بلکه این کار از روی مهربانی و بخشندگی اوست؛ زیرا خداوند سبحان مخلوقات را با این هدف نیافریده که به وسیله‌ی آن‌ها از کمبود به کثرت برسد و یا از ذلت و پستی به قوت و نیرو برسد. یا آن‌ها به او رزق و روزی بدهند و سودی به وی برسانند و از او دفاع کنند.

چنان‌که خداوند فرموده است:

﴿وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ * مٰا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونَ * إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ﴾.[1]

«من پری و انسان‌ها را جز برای پرستش نیافریده‌ام، من از آنان نه درخواست هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. بی‌گمان خداوند است روزی دهنده، و توانمند و استوار».

و نیز فرموده است:

---

۱. ذاریات / ۵۸ ـ ۵۶.

﴿وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً﴾.[1]

«بگو: حمد و ستایش خداوندی را سزاست که برای خود فرزندی برنگزیده است و در فرمانروایی و مالکیت (جهان) انبازی انتخاب نکرده است و یاوری به خاطر ناتوانی نداشته است. بنابراین او را چنان‌که باید به عظمت بستای».

بنابراین خداوند سبحان کسی را از روی ذلت و ناتوانی به دوستی برنمی‌گزیند، چنان‌که مخلوقات یکدیگر را این‌گونه برمی‌گزینند، بلکه تنها از روی احسان و مهر و محبت خود دوستانش را برمی‌گزیند. اما انسان‌ها تنها به خاطر فقر و نیازمندیشان و سودبردن از همدیگر در حال یا آینده به یکدیگر کمک می‌کنند و اگر تصور این سود و نفع نبود به هم‌نوع خود نیکی نمی‌کردند. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾.[2]

«خدا بی‌نیاز است و شما نیازمند».

پس در حقیقت او احسان و نیکی را تنها برای خود خواسته و نیکی خود به دیگران را سبب و وسیله‌ای برای به دست‌آوردن سود این احسان و نیکی برای خود قرار داده است؛ زیرا نیکی‌کردن او به دیگران یا به خاطر اجر و پاداش فوری است؛ چراکه او یا به این اجر و پاداش نیاز دارد یا در مقابل احسان خود معاوضه می‌گیرد یا توقع دارد که از او ستایش و تشکر شود. لذا باز هم نیکی و احسان وی به دیگران تنها برای به دست‌آوردن مدح و ستایشی است که به آن نیاز دارد بنابراین او با نیکی‌کردن به دیگران در واقع به خود نیکی کرده است. یا نیکی کردن او به دیگران به این خاطر است که می‌خواهد اجر و پاداش خود را در آخرت از خدا دریافت کند، پس با این کار باز هم به خود نیکی کرده است با این تفاوت که اجر و پاداش آن را برای روزی که در فقر و نیازمندی به سر خواهد برد به تأخیر انداخته است. و او به خاطر این قصد و نیت مورد سرزنش قرار نخواهد گرفت چراکه در آن‌جا فقیر و نیازمند خواهد بود. و فقر و نیازمندیش از لوازم ذات وی است. بنابراین کمال و سعادت او در آن است که نسبت به چیزی که به وی سود می‌رساند حرص و طمع داشته باشد و از آن کوتاهی نکند. خداوند متعال می‌فرماید:

---

۱. اسراء / ۱۱۱.
۲. محمد / ۳۸.

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾.[۱]

«اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لٰا تُظْلَمُونَ﴾.[۲]

«و هرچیز نیک و بایسته‌ای که ببخشید به طور کامل به خود شما بازپس داده می‌شود و ستمی به شما نخواهد شد».

خداوند متعال در حدیثی قدسی که پیامبرﷺ از او روایت کرده فرموده است:

«يٰا عِبٰادِي! إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي وَ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي. يٰا عِبٰادِي! إِنَّمٰا هِيَ أَعْمٰالُكُمْ أُحْصِيهٰا لَكُمْ ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إِيّٰاهٰا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْراً فَلْيَحْمَدِ اللّٰهَ، وَ مَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذٰلِكَ فَلا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ».[۳]

«ای بندگان من! شما نه می‌توانید به جایی برسید که به من سودی برسانید و نه می‌توانید به جایی برسید که ضرری به من برسانید. ای بندگان من! اعمال شما را هر آن‌چه که باشد برایتان ذخیره و شمارش می‌کنم سپس (پاداش و نتیجه‌ی) آن را به طور کامل و تمام به شما بازمی‌گردانم. پس هرکس که به خیری دست یافت خدا را سپاس و ستایش گوید و هرکس که غیر آن را دریافت کرد کسی جز خودش را سرزنش و ملامت نکند».

مردم خواهان منفعت تو نیستند

مردم در وهله‌ی اول خواهان سود و نفع تو نیستند، بلکه می‌خواهند به وسیله‌ی تو سود و نفع خود را به دست بیاورند، در حالی که خداوند سبحان تنها نفع تو را می‌خواهد و نمی‌خواهد از طریق تو سودمند شود. و این برای تو منفعتی خالص و بدون ضرر است.

برخلاف سودرساندن خلق به تو که هر چند با تحمل منّت آن نیز همراه است، گاهی به ضرر تو ختم می‌شود. پس در این‌باره بیندیش؛ زیرا ملاحظه‌ی این امر تو را از این باز خواهد داشت که به مردم امید داشته باشی یا به جای خداوند با آن‌ها معامله کنی یا از ایشان بخواهی

---

۱. اسراء / ۷.
۲. بقره / ۲۷۲.
۳. مسلم / ۲۵۷۷ آن را استخراج کرده است.

که به تو سود برسانند و از تو دفع ضرر کنند و یا به آن‌ها علاقه‌مند شوی، چرا که ایشان می‌خواهند به وسیله‌ی تو تنها به منفعت خود دست یابند نه این‌که تنها به تو سود برسانند. این حالت تمام مردم با یکدیگر است؛ تعامل فرزند با پدرش، زوج با همسرش، برده با آقایش و شریک با شریک خود، همگی این‌گونه‌اند.

بنابراین انسان سعادتمند کسی است که به خاطر خدا با مردم تعامل کند و در راه خدا به ایشان نیکی کند و در تعامل با آن‌ها پروای خدا را داشته باشد نه این‌که به همراه پروای خدا از آن‌ها نیز بترسد و احسان و نیکی او نسبت به مردم به امید الله باشد نه این‌که به همراه امید به خدا به آن‌ها نیز امید داشته باشد و آنان را به خاطر الله و نه به همراه او دوست بدارد. چنان‌که خداوند عزوجل از زبان دوستان خود فرموده است:

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً﴾.[1]

«ما شما را تنها به خاطر خدا خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و سپاس‌گزاری نمی‌خواهیم».

مردم مصلحت تو را نمی‌دانند تا به تو سود برسانند

طریقه‌ی نهم از راههای سعادت انسان دانستن این است که بنده مصلحت تو را نمی‌داند مگر این‌که خداوند وی را از آن مطلع نماید و نمی‌تواند آن را برای تو فراهم کند مگر این‌که خداوند وی را بر آن توانا سازد و خواست و اراده‌ی آن را ندارد مگر این‌که خداوند اراده و مشیت آن را در وی ایجاد کند. بنابراین تمام امور به کسی برمی‌گردد که ابتدا از او آغاز شده و او کسی است که تمام کارهای خیر به دست اوست و کلیه‌ی امور به سوی او برمی‌گردد پس امید و ترس و توکل و پرستش غیر او ضرر محض است و هیچ‌گونه منفعتی در آن نیست و هر سود و منفعتی که توسط غیر خدا به دست بیاید در حقیقت تنها اوست که آن را فراهم و میسر کرده و به تو رسانده است.

مردم نیازهای خود را از تو می‌خواهند

طریقه‌ی دهم از راه‌های سعادت انسان دانستن این است که اکثر مردم می‌خواهند نیازهای خود را از طریق تو برطرف کنند. گرچه این کار به ضرر دین و دنیای تو باشد؛ زیرا

۱. انسان / ۹.

تنها هدف ایشان برآورده‌شدن نیازهای خودشان است حتی اگر به ضرر تو هم تمام شود. در حالی که خدوند سبحان تو را تنها برای خودت می‌خواهد و احسان و نیکی او نسبت به تو نه به نفع خودش بلکه تنها به نفع خود تو خواهد بود و می‌خواهد که ضرر را از تو دور کند. پس چگونه بیم و ترس و امید و آرزویت به غیر او خواهد بود؟!

خلاصه‌ی تمام مطالب گذشته این است که بدانی: «اگر تمام مردم جمع شوند تا ضرری به تو برسانند هیچ‌گونه ضرر و زیانی به تو نخواهند رساند مگر این‌که خداوند آن را برایت مقدر کرده باشد».[1]

خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.[2]

«بگو هرگز چیزی به ما نمی‌رسد، مگر آن‌چه که خدا برای ما مقدر کرده باشد. او مولی و سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس».

---

۱. قسمتی از یک حدیث که ترمذی / ۲۵۱۶ آن را نقل کرده است.
۲. توبه / ۵۱.

فصل هشتم:
خاتمه‌ی این باب

هنگامی که انسان و بلکه هر موجود زنده‌ای از روی اراده و اختیار حرکت می‌کند، به موجب این اراده هیچگاه علم و اراده و عمل از وی جدا نخواهد شد و انسان مراد مطلوبی داشته و راه و سببی نیز وجود دارد که وی را در راه رسیدن به مرادش یاری می‌کند.

این اسباب گاهی از جانب خود او و گاهی از بیرون و جدا از وی و گاهی دیگر هم از جانب وی و هم از بیرون خواهد بود، پس هر موجود زنده‌ای به طور فطری ناچار است که قصد و اراده‌ی چیزی را داشته باشد و از چیزی استعانت جوید و جهت رسیدن به مراد خود بر آن تکیه نماید.

هدف و مراد انسان دوگونه است: یکی مراد بالذّات و دیگری مراد بالغیر. مستعان و یاریگر نیز دو گونه است: یکی مستعان و یاریگر بدون واسطه و دیگری مستعان و یاریگر باواسطه است. پس ما با امر روبرو هستیم:

۱. مراد بالذّات ۲. مرادبالغیر ۳. مستعان بالذّات ۴. مستعان باواسطه.

بنابراین باید قلب انسان مطلوبی داشته باشد که با رسیدن به آن آرامش یابد و به آن عشق بورزد و برای رسیدن به این مطلوب باید چیزی داشته باشد که از آن یاری و کمک بگیرد و کسی که از او طلب یاری شده مدعو و مسئول خواهد بود و اکثر اوقات عبادت و استعانت در کنار یکدیگر قرار دارند. لذا قلب در مقابل کسی که در روزی‌دادن و کمک‌کردن و سودرساندن بر او اعتماد کرده است به ناچار اظهار خشوع و خضوع و ذلت و محبت می‌کند، گرچه ذاتاً او را دوست نداشته باشد؛ اما گاهی شرایط زمانی بر وی غلبه می‌کند تا جایی که ذاتاً او را دوست می‌دارد و هدف خود از محبت به او را فراموش می‌کند.

گاهی نیز ممکن قلب از کسی که دوست داشته و به سوی او عزم و اراده نموده است یاری نگیرد بلکه برای رسیدن به آن از کسی غیر از خود آن کمک بگیرد؛ مانند کسی که مالی یا مقامی و یا زنی را دوست می‌دارد، آن‌گاه اگر دریابد که معشوقه‌اش توانایی برآورده‌کردن هدف وی را دارد به آن استعانت می‌جوید. پس در این حالت عشق به او و یاری‌جستن از وی را با هم جمع کرده است.

بنابراین ما با چهار قسم روبرو هستیم

اول: محبوب و مستعان بالذّات: که این بالاترین اقسام است و آن کسی جز خداوند یکتا نیست و هر آن‌چه که غیر اوست باید به خاطر محبت او دوست داشته شود و به عنوان آلت و وسیله از آن طلب کمک شود.

دوم: محبوب و مستعان با واسطه؛ مانند معشوقی که توانایی برآورده‌کردن هدف عاشقش را دارد.

سوم: محبوبی که از غیر آن برای رسیدن به آن طلب کمک شود.

چهارم: وسیله‌ای که از آن طلب کمک شود ولی در ذات خود محبوب نباشد، بنابراین زمانی که این موارد شناخته شد روشن می‌گردد که در میان این اقسام چهارگانه کدام یک شایسته‌ی پرستش و استعانت است و این‌که محبت غیر او و یاری‌خواستن از آن اگر وسیله و سببی برای محبت و استعانت به بنده قرار نگیرد برای وی زیان‌آور بوده و مفسده‌ی آن از مصلحتش بیشتر خواهد بود.

و تنها خداوند است که از او باید یاری جست و بر وی توکل نمود.